

فدائی

ارگان کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران

شماره ۳۵

دوره دوم - سال سوم - اردیبهشت ماه ۶۶ - قیمت ۶۰ ریال

خمینی آب درهاون می کوبد

لیکن باید جلوگیری کنیم که مبادا باشد (!) حالا رسانه‌های گروهی نقیوند که فلانی گفته است که نزاع است و الان در ایران جنگ است (!) یکی از اموری که آنها در صددند که همیشه دامن به آن بزنند همین است که در داخل ایران، نزاع برسر قدرت است (!) اینها (رسانه‌های گروهی) باز شناختند اسلام راه شناختند ایران راه شناختند متصدیان امور در ایران راه خیال می‌کنند یک‌دسته آنطرف ایستاده‌اند یک‌دسته هم اینطرف ایستاده‌اند همه دارند توسرهم می‌زنند که یکی می‌خواهد قدرت را برای خودش، یکی می‌خواهد قدرت را برای خودش....!"

شدت و حدت بیشتری دوباره از سر گرفته میشود و هر اندازه دانه اختلافات و کشمکشها برسر غارت توده‌ها و برسر کسب قدرت، گسترده‌تر و آشکارتر میشود، نفرت و نارضایتی توده‌های مردم از جنگ این "گروگان" و این "سگان" حکومتی نیز بیشتر میشود. در اواخر اسفندماه و بدنبال تشدید اختلافات درون حکومتی، باردیگر شخص خمینی، خود را ناگزیر از مداخله مستقیم در "جنگ قدرت" دید. خمینی در اظهارات خود، مقدمات و برای پرده‌پوشی "نزاع" بین دسته‌بندیها و جناحها، به انکار "نزاع" پرداخت. انکاری که خود دلیلی بر "نزاع" و حتی "نزاع" شدید است: "..... حالا من اینکه میگویم نزاع، نه اینکه نزاعی هست؛

۵ماه پیش، محمد ری شهری وزیراطلاعات اعلام کرد که بدستور و نظارت شخص خمینی، "فتنه" سیدمهدی هاشمی "منحرف از اسلام" و "ضد انقلاب" را به اصطلاح خوابانده است. اما هنوز آتش این "فتنه" همچنان دود می‌کند و مستقیماً به چشم گردانندگان اصلی رژیم اسلامی فرو می‌رود چرا که "فتنه" سیدمهدی هاشمی، نه حادثه‌ای کوچک بلکه نشانه‌ی تشدید "جنگ قدرت" در راس هرم حکومتی و آشکار شدن آن در انظار توده‌های مردم است. هر چه عتاب و خطاب خمینی به دسته‌بندیها و جناحهای حکومتی برای پنهان کردن "اختلافات" و "نزاعها" بیشتر می‌شود، "کشمکش" و "جنگ قدرت" از پس یک آتش بس کوتاه‌مدت، با

بقیه در صفحه ۲

بودجه در مجلس، نمایش در دو پرده

در صفحه ۵



در صفحه ۳۴

سوسیالیسم، پیش‌تاز صلح

کارگاه استخراج ذغال‌سنگ، که از درون تونل اصلی معدن برد آن می‌شوند، دخمه‌ای است که ارتفاع آن حدود ۴۵ سانتی‌متر و عرض آن ۵۰ سانتی‌متر است. این شکاف بواسطه برداشتن ذغال از دل کوه ایجاد شده است. برای حرکت و کار در داخل این دخمه، باید مسیر ۱۵ متری را به پشت خوابیده و با کمک آرنجهای دست به پیش رفت. حدود ۴ نفر انسان در آن مشغول کار هستند و فقط بصورت خزنده می‌توانند در آن حرکت کنند. تنها وسیله‌ای که این شکاف را فعلاً باز نگه داشته چهارچوبی از چوبهایی به قطر ۱۰ تا ۱۵ سانتی‌متر است...

در اعماق

رنج و محرومیت

در صفحه ۷

نظری بر مباحث شوریک و سیاسی سازمان راه‌کارگر

مارکسیسم و دگماتیسم

در صفحه ۹

در صفحه ۳۳

● اخباری از روابط ایران و آمریکا

در صفحه ۲۰

● برای تغییر وضع موجود چه باید کرد؟

در صفحه ۳۳

● پاسداران اسارت مادی و معنوی توده‌ها

در صفحه ۳۱

● وقتی که دختر رحمان بایک تب دو ساعته می‌میرد

شیطنت آیت الهه: مسائل پشت پرده روابط ایران و آمریکا

تاس محمد کروی بااموران دستگاههای جاسوسی آمریکا و اسرائیل

بنا به گزارش کمیسیون تاور و اظهارات منابع و رسانه‌های گروهی آمریکا، حکومت اسلامی در سال ۱۹۸۵ در ادامه تلاش برای خرید جنگ‌افزارهای مدرن از آمریکا، محمد کروی را مسئول برقراری تماس مستقیم با دولت‌های آمریکا و اسرائیل می‌نماید. بنا به همین گزارشات در تاریخ ۲۵ ژانویه ۱۹۸۵ خمینی جمع محدودی از سران و مقامات حکومتی را بحضور می‌خواند. این عده عبارت بودند از: هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس، میرحسین موسوی نخست‌وزیر، احمد خمینی، محمد ری شهری وزیراطلاعات رژیم، محسن رفیق‌دوست وزیر سپاه پاسداران و علی‌اکبر ولایتی وزیر خارجه.

بقیه در صفحه ۳

برای ماه مه

پتکی که جهان کار برداشته است

با عالمی از تحول انباشته است

بر تارک خلق مادرخشانتر باد

این پرچم مشترک که افراشته است

در راه صلح کار آزادی مبارزه کنیم

از صفحه ۱ خمینی آب درهاون ...

چرا خمینی، "نزاع" و "نزاع سر قدرت" را در رژیم جمهوری اسلامی انکار می‌کند؟ جایی که قصد فریب مردم و منحرف کردن ذهن آنها از اختلافات و تضادهای رژیم در میان باشد، "جنگ قدرت" آشکار و عریان انکار میشود تا توده‌های ناراضی مردم از فکر و اندیشه گسترش فعالیت و مبارزه و تعرض علیه رژیم گرفتار دسته‌بندی و باند بازی، بازداشته شوند. حربه دروغ و فریب و تبلیغات همراه با سرکوب شدن، اهرم‌های رژیم خمینی در مواجهه با توده‌های مردم بشمار می‌روند. جایی که در نتیجه بروز شکاف و کشمکش در "بالا" احتمال واکنش اعتراضی توده‌های مردم شدت می‌گیرد، آنگاه حربه سرکوب و فریب و دروغ‌پداری رژیم مرزی نمی‌شناسد، خمینی نیز در اینجا برای حفظ آبروی بربادرفته رژیم در انظار توده‌ها، برای بازداشتن توده‌ها از "مداخله" در سیاست و در تعرض به رژیم، "نزاع" و "نزاع قدرت" را در راس هرم حکومتی انکار می‌کند، اما درست در همین سخنرانی و آنجا که خود دسته‌بندیها و جناح‌های حکومتی را مورد خطاب قرار میدهد و برای تعدیل "جنگ قدرت" و حفظ تعادل قوا به آنان هشدار میدهد و حتی آشکارا تهدیدشان می‌کند، آنگاه ناخواسته به این "نزاع قدرت" اعتراف می‌کند و در جملاتی که می‌گوید معلوم میشود که در رژیم جمهوری اسلامی و در راس قدرت بواقع "همه دارند تو سرهم می‌زنند" و می‌خواهند همدیگر را "از زمین ببرند"؛ "... باید ارتش طرفدار سپاه باشد، سپاه طرفدار ارتش باشد و همه ارگانها طرفدار هم باشند، این نخواهد ارتش را از زمین ببرد. آن نخواهد سپاه را از زمین ببرد. آن نخواهد دولت را از زمین ببرد آن نخواهد قوه قضائیه را از زمین ببرد...."

خمینی سپس با تهدید آشکار دسته‌بندیها هشدار می‌دهد که: "... اگر خدای خواسته یک وقت ما ببینیم که می‌خواهد یک چنین چیزی واقع بشود، تکلیف شرعی ما این است که با هر ترتیبی میشود جلوی او را بگیریم ولو به افشاکردن، ولو به اینکه یک نفر را قربانی کنیم برای یک ملت، یک دسته‌ای را قربانی کنیم برای یک ملت..."

خمینی در این سخنرانی، باردیگر ضمن تأیید و حمایت دولت موسوی پشتیبانی از دولت را یک "تکلیف الهی شرعی" دانست. درباره مجلس اسلامی نیز عنوان کرد که "ما باید از مجلس طرفداری بکنیم و مجلس هم باید از همه ملت طرفداری بکند." او ضمن تهدید به "قربانی کردن" یک‌دسته یا یک‌نفر، همه دسته‌بندیها و جناحها را دعوت کرد که "همه باهم خوب بشویم، طرفدار هم باشیم!"

هرچند که خمینی در این سخنرانی، به سیاق آخوندی از اشاره مستقیم و صریح به یک جناح یا فرد خودداری کرد اما آشکار است که شخص منتظری، یعنی "مقام معظم قائم‌مقام رهبری" مورد خطاب خمینی است. جناح رسالت و گردانندگان اصلی آن نظیر یزدی و آذری‌قی هرچند که بعنوان اپوزیسیون داخلی رژیم از موقعیت و موضع نیرومندی برخوردارند، اما آن "یک نفر" که برای "یک ملت" باید قربانی شود، قطعا از موقعیت و موضعی بسیار فراتر از موقعیت و موضع رسالت باید برخوردار باشد. بویژه اگر توجه کنیم که اکنون کشمکشها و درگیریهای درون حکومتی کماکان بر سر

افشای روابط و معاملات پنهانی اسلحه میان رژیم جمهوری اسلامی و آمریکا و اسرائیل است.

هاشمی رفسنجانی، یکطرف اصلی "جنگ قدرت" و طراح و مجری اصلی روابط پنهانی با آمریکا و اسرائیل برای دریافت اسلحه آمریکایی، در توضیح و تفسیر سخنرانی خمینی می‌گوید: "در شرایطی که دشمنان ما مایوس از همه ترفندها و توطئه‌های گذشته‌شان درصدد ایجاد تفرقه برآمده‌اند که آثارش از شیطنتهایی که در رسانه‌هایشان پخش میشود روشن است. ایشان هوشیار و بیدار به ما تذکر دادند و همه مسئولان و ملت را متوجه این خطر کردند و حتی مردم و مسئولان ما گوش‌شنوا خواهند داشت...."

آنچه که در چندماهه اخیر بطور عمده در رسانه‌های گروهی مطرح است، تشدید کشمکشها و "جنگ قدرت" در رژیم جمهوری اسلامی پس از افشای روابط پنهانی رژیم با آمریکا و اسرائیل و مذاکرات و قول و قرارهای مستقیم و غیر مستقیم با آمریکا و اسرائیل است که با اطلاع و موافقت مستقیم شخص خمینی، توسط هاشمی رفسنجانی اجرا شده است و دسته‌بندیهای مخالف هاشمی رفسنجانی (یعنی بطور عمده طرفداران منتظری و سیدمهدی هاشمی، برخی از نمایندگان مجلس و نیروهای حزب الهی در بدنه ارگانها و نهادهای رژیم که نتوانسته‌اند سیاست ارتباط با آمریکا و اسرائیل را درک و هضم کنند) تلاش کرده‌اند از افشای همین روابط علیه رفسنجانی و دسته‌بندی او استفاده کنند.

حمایت قاطع خمینی از دستگیری سیدمهدی هاشمی و حمله شدید خمینی به آنان از نمایندگان مجلس که پیرامون روابط رژیم با آمریکا طرح سؤال کرده بودند، تضعیف منتظری و مخصوص شدن "قائم‌مقام معظم رهبری" دور اول کشمکش و "جنگ قدرت" را آشکارا برزبان منتظری و بسود هاشمی رفسنجانی پایان داد. در آن موقع یعنی در آبانماه ۵۶ هاشمی رفسنجانی با اشاره به عتاب خمینی به نمایندگان سؤال کننده گفته بود: "الحمدلله این بار هم بموقع وارد شدند و جلوی یک فتنه احتمالی که ممکن بود ضربه بزنند به انسجام ما در شرایط جنگ گرفته شد. در این شرایط بیانات امام مثل داروی شفا بخشی بود که فتنه را از ریشه خواباند." اما "فتنه" خوابیده بود و تنازع بقا و "جنگ قدرت" که به راس هرم حکومتی کشیده شده بود با نصیاح و یا تهدیدات خمینی پایان‌گرفتنی نبوده و نیست. آشکار شدن هرچند ذره ذره و به اصطلاح قطره‌چکانی اطلاعات درباره روابط پنهانی رژیم با آمریکا و اسرائیل، محل و زمینه تداوم گسترش درگیری و کشمکش میان دسته‌بندیها و جناحهای رقیب را همچنان در دسترس قرار میدهد. مخالفت‌ها بویژه برسر تشبیت هاشمی رفسنجانی بعنوان قدرتمندترین فرد رژیم بعد از خمینی به انحاء گوناگون ادامه دارد. بعبارت بهتر هرچند که هاشمی رفسنجانی در طرحریزی و اجرای برنامه‌های اصلی رژیم در رابطه با جنگ که "در راس امور است" خود را در راس امور رژیم جمهوری اسلامی قرار داده است، اما مخالفت با او و تداوم کشمکشها برسر قدرت چه هم‌اکنون و چه پس از خمینی این موقعیت او را بطور واقعی زیر علامت سؤال قرار میدهد. دسته‌بندیها و جناحهای مختلف که در شرایط حاضر در مجموع بوسیله خمینی مهار میشوند، در آینده این کشمکشها را علنی‌تر و شدیدتر خواهند کرد.

هم‌اینک نیز علیرغم حمایت خمینی از مجلس و رئیس‌مجلس و هشدار او مبنی بر اینکه "تکلیف" است که "نقداریم بین اقشار اختلاف پیدا شود، همه باید پشتیبان هم باشیم"، بازهم دسته‌بندی مخالف هاشمی رفسنجانی در مجلس نوار مکالمه تلفنی او با پسرش را در مورد معامله اسلحه، در جلسه علنی مجلس پخش می‌کند که منجر به کشمکش و زدو خورد میان موافقین و مخالفین میشود.

گره خوردن "جنگ قدرت" با چگونگی پیشبرد جنگ و ایجاد مناسبات با آمریکا و اسرائیل برای دریافت سلاح بر پیچیدگی این "جنگ قدرت" افزوده است. از یکسو دسته‌بندیها و جناحهای مختلف رژیم برسر پیشبرد جنگ توافق نظر دارند و اختلافات درونی آنان برسر چگونگی پیشبرد جنگ یا پایان دادن به آن، با توجه به موضع خمینی در این مورد امکان بروز در شرایط کنونی نمی‌یابد.

اما از سوی دیگر سیاست و تاکتیک پیشبرد جنگ توسط جناح هاشمی رفسنجانی و بسود تشبیت و تقویت او بعنوان نیرومندترین فرد بعد از خمینی پیش‌برده میشود، امری که مورد تأیید و توافق دیگر دسته‌بندیها و جناحهای درونی رژیم نیست.

سخنرانی اسفندماه خمینی و عتاب و خطاب او به جناح‌بندیهای رژیم و تهدید تلویحی و آشکار او در مورد "قربانی کردن یک‌دسته" یا "یک فرد" برای "ملت" و دخالت مجدد او در جریان کشمکشها و مبارزات جاری جناحها، طرفداری او از هاشمی رفسنجانی را نشان می‌دهد. منتظری در پاسخی تلویحی به سخنان خمینی و در اشاره به کشمکشها و "جنگ قدرت" و آنچه که او "پرونده‌سازی و پاپوش دوزی" می‌نامد عنوان کرد که "..... اگر انسان پرونده‌سازی و پاپوش درست‌کننده خودش گرفتار پرونده‌سازی و پاپوش دیگران قرار می‌گیرد و هرکس چاهی برای برادرش حفر کند، خودش در آن می‌افتد. چقدر بودند افرادی که شهادت دروغ دادند و افشاگری و پرونده‌سازی کردند و شایعه‌پراکنی و جوسازی نمودند و خودشان به همان چاه افتادند.....". فقط دو روز پس از این گفته‌های منتظری، از طرف وزارت اطلاعات، فیلم "اعترافات جدید مهدی هاشمی و دوتن از همدستانش پیرامون ارتکاب قتل بعد از انقلاب و مخفی کردن اسلحه" از شبکه اول تلویزیون جمهوری اسلامی نمایش داده شده و "پرونده‌سازی و پاپوش سازی" و چاه‌کندن "برادران" اسلامی علیه همدیگر شدت گرفت.

در همین حال از سوی دیگر دلجوئی و اعاده حیثیت از منتظری را میتوان در تأکیدات مجدد بر عنوان "قائم‌مقام رهبری" که مدتی است از سر گرفته شده است، مشاهده کرد. دلجوئی و اعاده حیثیتی که الزاما با توصیه و تحکم خمینی به منتظری مبنی بر سکوت در برابر ساله مهدی هاشمی و روابط پنهان ایران و آمریکا و اسرائیل و نیز با تأکید بر ضرورت و اولویت جنگ همراه بوده است.

در روند کشمکش و "جنگ قدرت" جناحهای رژیم اسلامی، محل و فرصت دیگری برای تداوم این کشمکشها، انتشار گزارش کیسیون تاور و اظهارات رفسنجانی در این زمینه است.

بدنبال انتشار گزارش "تاور" و سایر گزارشات و اخبار رسانه‌های گروهی آمریکا و غرب، نکات تازه‌تری از روابط پنهان ایران و آمریکا و مهره‌ها و عوامل رژیم که با مقامات آمریکایی و اسرائیلی برای بقیه در صفحه ۳۰

مسائل پشت پرده روابط ایران و آمریکا

خمینی برای این عده توضیح می‌دهد که "ما برای یکسره کردن کار جنگ و تسریع پیروزی اسلام بر کفر به سلاحهای نیازمندیم که عمدتاً نزد آمریکا است. شما هر طور که شده باید این سلاحها را بچنگ آورید." پس از این ملاقات سردمداران رژیم اسلامی با توافق خمینی محمد کروبوی (برادر مهدی کروبوی) را مأمور مسافرت به غرب و برقراری تماس مستقیم با مقامات آمریکائی و اسرائیلی می‌سازند.

پیش از آغاز این ماجرا هاشمی رفسنجانی بارها اهمیت تلاش برای نزدیکی با آمریکا و خریداری اسلحه از این کشور را بمثابة یکی از شرایط پیروزی در جنگ برای خمینی توضیح می‌دهد و در واقع این هاشمی رفسنجانی است که سیاست فوق را طراحی و به تصویب خمینی می‌رساند. او در سال ۱۹۸۴ بارها تمایل خود را به خرید اسلحه از آمریکا، به مقامات ژاپنی و سوئیسی که بطور مستقیم یا او در تماس بودند، ابراز کرده و نظرات خود را در مورد تمایل ایران به بهبود روابط با دولت آمریکا بازگو می‌نماید. در همین سال در میان اعضای حکومت ریگان و بویزه اعضای شورای امنیت ملی آمریکا نیز بحث‌های داغی بر سر چگونگی ترمیم روابط با ایران که "بهر اهمیت‌ترین کشور جهان به لحاظ استراتژیک برای غرب است" درمی‌گیرد. در همین مباحث است که هوارد تشره، عضو وقت شورای امنیت ملی آمریکا در یک تحلیل کتبی مفصل، پیشنهاد می‌کند که با توجه به اهمیت ایران در تاثیرگذاری در تحولات افغانستان، پاکستان و منطقه خاورمیانه، با توجه به اهمیت آن در تحولات احتمالی جمهوری‌های مسلمان‌نشین اتحادشوروی و اهمیت ذخائر نفت و گاز ایران و منطقه ... دولت ریگان ساله ارسال اسلحه به ایران را بمنظور نزدیکی با حکومت اسلامی مورد بررسی قرار دهد. مشابه همین تحلیل‌ها را مقامات اسرائیلی به دولت آمریکا ارائه می‌کنند. حکومت اسرائیل و مسئولان سازمان جاسوسی موساد علاوه بر این تاکید دارند که تقویت رژیم ایران و بهبود مناسبات با آن برای تقویت موضع اسرائیل در منطقه و تضعیف جبهه مبارزه‌ی اعراب علیه اسرائیل و پیشرفت اهداف کپی دیوید دارای اهمیت فوق‌العاده است. در اسرائیل و در آمریکا تحولات ایران از هنگام بقدرت رسیدن رژیم اسلامی بطور روزمره دنبال می‌شود و حتی کوچکترین شایعات و گزارشات مربوط به وضع جسمی خمینی و بیماریهای او مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد.

چند هفته پس از ملاقات گروه ذکر شده با خمینی در جماران، میرحسین موسوی، علی‌اکبر قربانی‌فر دلال ایرانی خرید سلاحهای اسرائیلی را بحضور فرانسوی خوانند. در این ملاقات میرحسین موسوی برای قربانی‌فر توضیح می‌دهد که ایران در نظر دارد حدود مبلغ دومیلیارد و پانصد میلیون دلار اسلحه‌ی مدرن خریداری نماید. میرحسین موسوی به قربانی‌فر حالی می‌کند که ایران می‌خواهد سلاحهای فوق را از ایالات متحده، سایر دولتهای غربی و اسرائیل خریداری نماید.

در تاریخ ۸ جولای ۱۹۸۵ پس از مدت‌ها تماس و تجارت غیرمستقیم میان رژیم اسلامی و دولت اسرائیل، تماس مستقیم میان مقامات بلندپایه دو دولت در هتلی در هامبورگ برقرار می‌شود. از جانب حکومت خمینی محمد کروبوی و از سوی اسرائیل، دیوید کیسه مدیر کل وزارت خارجه این کشور، و دو تن از مسئولان سازمان جاسوسی موساد، "ال شویر" و "یعقوب نرودی" شرکت می‌کنند. در این ملاقات تاجر معروف سعودی، عدنان قاشقچی و دلال ایرانی اسلحه منوچهر قربانی‌فر و یک فرد لبنانی بنام ناغل‌اسد که از خانواده‌های معروف شیعیان لبنان است، حضور داشتند.



در این ملاقات ۴ ساعته محمد کروبوی برای مقامات اسرائیلی توضیح می‌دهد که حال خمینی وخیم است و هر لحظه ممکن است مرگ او فرا برسد. در درون رژیم اسلامی سه جناح وجود دارد که یکی طرفدار نزدیکی به اتحادشوروی است و در راس آن خامنه‌ای رئیس جمهور قرار دارد، جناح دیگر "با وجود آن که در داخل کشور طرفدار اصلاحات رادیکال است، اما در عرصه‌ی خارجی خواستار حفظ رابطه با غرب است و رفسنجانی در راس این جریان قرار دارد"، جناح سوم اتحادشوروی را خطرناکترین دشمن ایران می‌داند و خواستار نزدیکی و گسترش هر چه بیشتر روابط با غرب است. کروبوی خود را از رهبران جناح سوم معرفی می‌کند و همزمان سیاهه‌ای از کیسه عباي خود بیرون آورد و به مدیرکل وزارت

خارجه اسرائیل می‌دهد که در آن نام ۵۰ رهبر مذهبی و نظامی متعلق به جناح سوم ذکر شده است. این سیاهه با یک گزارش ۴ صفحه‌ای از اوضاع ایران همراه است و در آن تمایلات رهبران و مقامات رژیم اسلامی و وابستگی‌های آنها به جناحهای مختلف مشخص شده است.

سازمان سیا بعضی دریافت این گزارش از اسرائیل، آن را در بخش مربوط به امور خاورمیانه و ایران مورد تجزیه و بررسی قرار می‌دهد و به این نتیجه می‌رسد که با اطلاعات آن کاملاً منطبق است. در این ملاقات کروبوی از شبکه‌ی ترور و خرابکاری رژیم اسلامی در اروپای غربی و خاورمیانه نیز سخن می‌گوید و این خود اعتماد دستگاههای جاسوسی آمریکا و اسرائیل را نسبت بوی بالا می‌برد.

در پایان این دیدار کروبوی به ملاقات‌کنندگان هشدار می‌دهد که هرگاه خمینی بمیرد هر سیاستمدار و هر روحانی رژیم اسلامی ساز خود را خواهد زد و "اگر مبارزه بر سر قدرت بسرعت مهار نشود و به راه‌حل نرسد، ایران متلاشی می‌شود. من این جا آمده‌ام تا خطر شوروی را گوشزد کنم... اگر غرب از هم‌اکنون بفرگ نیفتد ایران به لبنان دوم تبدیل خواهد شد که این فاجعه‌ای برای غرب و برای ایران خواهد بود" کروبوی در پایان تاکید می‌کند که "غرب بویزه ایالات متحده باید دخالت کننده آنها باید با فروش سلاح به ایران، موضع میانه‌روها را در رژیم اسلامی تقویت نمایند." این ملاقات در حدود نیمه‌شب به پایان می‌رسد. ظرف کمتر از ۲۴ ساعت مباحث این ملاقات توسط یکی از مأموران اسرائیلی شرکت‌کننده احتمالاً "ال شویر" به واشنگتن برده می‌شود.

یک هفته پس از ملاقات هامبورگ، ایالات متحده به اسرائیل اطلاع می‌دهد که تماس و مذاکره را بهر ترتیبی شده حفظ نمایند و ادامه دهند. از این پس ملاقات سه‌جانبه میان ایران، اسرائیل و ایالات متحده آغاز می‌شود. مطابق گزارش کمیسیون تاو چند هفته بعد از این ملاقات، ریگان فروش اسلحه‌های آمریکائی را به ایران توسط اسرائیل تصویب می‌کند. مطابق گزارش همین کمیسیون در آخرین هفته‌ی اوت ۸۵ (۲۵ اوت) منوچهر قربانی‌فر با هواپیمای حامل ۱۰۰۰۰ شمشک ضدتانک تاو از اسرائیل به تبریز پرواز می‌کند از قربانی‌فر در ایران بشدت استقبال می‌شود. او پس از ملاقات مجدد با نخست‌وزیر به جماران می‌رود و در آنجا به او اطمینان داده می‌شود که سیاست خرید سلاح از آمریکا و اسرائیل مورد حمایت شخصی خمینی است. از آن زمان به بعد روابط آمریکا و غرب با رژیم خمینی روز به روز بهبود یافته است.

همزمان با این تحولات در روابط غرب با رژیم خمینی، حکومت اسلامی می‌کوشد از این دگرگونیا در گرفتن امتیازاتی از اتحادشوروی استفاده کند. مطابق آنچه در این گزارش آمده است، بهمن سنظور در سال ۶۴، عباس زمانی‌فر (ابوشریف) به مقامات شوروی در تهران گزارش می‌دهد که روابط ایران و غرب روبه بهبود است و ایالات متحده با قبول فروش سلاح به ایران و ترمیم روابط با حکومت اسلامی روز به روز از نفوذ و موقعیت بهتری در ایران برخوردار می‌گردد. حکومت اسلامی بدین وسیله تلاش می‌کند شوروی را به فروش اسلحه به ایران و تعدیل سیاستهای آن در رابطه با جنگ ایران و عراق تشویق کند.

مرگ بر امپریالیسم جهانی بسرکردگی امپریالیسم آمریکا

تضاد موجودیت رژیم با حقوق زنان

مدتی است که رادیو - تلویزیون و روزنامه‌های رژیم از ضرورت تبلیغ در سطح جهان برای "شناساندن چهره واقعی زن مسلمان در جمهوری اسلامی" دم می‌زنند. در همین رابطه روزنامه جمهوری اسلامی در تاریخ ۳۰ بهمن ماه در مقاله‌ای می‌نویسد: "بوقهای تبلیغاتی و رسانه‌های استعماری در جهان سعی می‌کنند حقوق زن را در انقلاب اسلامی و ایران پایمال شده و تزیین کرده نشان بدهند تا ملت‌ها بخصوص زنان جوامع مختلف را نسبت به آن برانگیزند بنابراین لازم است با این جو نادرست مقابله شود." مقاله سپس توضیح می‌دهد که درون حکومت بحثهایی در جریان است که چگونه و از چه طریق می‌توان تبلیغات در خارج از کشور را گسترش داد. مقاله دونظر و پیشنهاد را که در این زمینه مطرح شده، توضیح می‌دهد.

نظر اول معتقد به: "مسافرت زنانی از داخل ایران به خارج از کشور است که با سخنرانی‌ها و شرکت در جوامع بین‌المللی با تبلیغات دشمن در خارج مقابله کنند".

بلافاصله به فکر "موانع" مسافرت زنان به خارج می‌افتد و بر اساس ایدئولوژی عقب‌مانده قرون وسطائی خود، اضافه می‌کند که البته "مسافرت مردها به خارج از کشور با مسافرت بانوان تفاوت زیادی دارد و مشکلاتی که در امر مسافرت بانوان به خارج وجود دارد و نمی‌توان آنها را جزئی و ناچیز بحساب آورد در عمل برای مردها وجود ندارد".

بدیهی است که از نظر آنان این مشکلات نمی‌تواند چیزی جز مساله کسب اجازه خروج زنان از شوهر، پدر و یا برادر، یا نگهداری اطفال و وظایف خانه‌داری و از همه مهمتر "عدم امکان خروج زنان با مردان نامحرم" باشد.

به همین دلیل، نویسنده راه عافیت برگزیده و پیشنهاد می‌کند بهتر است زنان بجای تبلیغ در خارج از کشور به تبلیغ در داخل و انتشار نشریه برای خارج پرداخته و تمام سعی خود را مصروف شناختن و شناساندن ارزشهایی نمایند که توسط "زنان باایمان و متعهد و انقلابی" خلق می‌شود.

اما مشکل و مساله جمهوری اسلامی و دستگاههای تبلیغاتی آن در رابطه با زنان، مشکل کسب و نداشتن نشریه در داخل یا برای خارج نیست. مشکل اصلی، نفس وجود رژیم ارتجاعی اسلامی، تبلیغات کسورده و جنون‌آمیز آن علیه زنان و حقوق زن و اعمال و اجرای کهنه‌ترین، عقب‌افتاده‌ترین و ضدانسانی‌ترین قواعد و قوانین برضد زنان جامعه ایران است. جمهوری اسلامی هر چه بیشتر در جهت "شناساندن ارزشهای اسلامی" و "حقوق زن در جمهوری اسلامی" تلاش کند، خود را در انتظار زنان و مردان آزادخواه ایران و جهان، بیشتر و بیشتر رسوا خواهد کرد. به خیر زیر توجه

نظر دیگر بر این باور است که: "گروههای مختلفی از زنان در هیئت‌های مختلف فرهنگی، سیاسی و اقتصادی که بطور رسمی به خارج اعزام می‌شوند، حضور داشته باشند تا نقش مثبت زن ایرانی را در صحنه فعالیتهای سیاسی، فرهنگی و... به دنیا نشان دهند".

نویسنده بعد از طرح دونظر مزایای هر کدام را برشمرده و نتایجی را که در پی پیشبرد این سیاست نصیب جمهوری اسلامی و زنان ایران می‌شود، توضیح می‌دهد. جالب اینجاست که نویسنده که از مسافرت زنان به خارج از کشور سخن می‌گوید

کنید و ببینید که چندین و چند نفر از مقامات وزارت و غیروزارتی حکومت جمهوری اسلامی که هیچ کاری در رابطه با شغل و وظیفه اصلی خود انجام نمی‌دهند، چگونه و با چه جدیتی همه "قدرت" و "امکانات" وزارتخانه‌ها و ارگانهای جمهوری اسلامی را در "مبارزه" با تاروی زنان و دختران ایران بکار گرفته‌اند. ترجمه این خبر به زبانهای خارجی و درج آن را در اولین شماره "نشریه"‌ای که مقاله‌نویس روزنامه جمهوری اسلامی پیشنهاد کرده است، توصیه می‌کنیم! نویسنده مقاله جمهوری اسلامی مطمئن باشد که درج چنین خبرهایی هم میزان فعالیت و فداکاری شبانه‌روزی یک دوجین از مقامات رژیم را منعکس خواهد کرد و هم "ارزشهای اسلامی" زنان ایران در حاکمیت جمهوری اسلامی را به جهانیان معرفی خواهد کرد!

تصمیمات جدید پیرامون برخورد با بدحجابی در موسسات دولتی و خصوصی

رویس اجتماعی کیهان ۲۴ راز ۶۶

در جلسه‌ای که با حضور میرعماد دادستان عمومی تهران، غیوری نماینده امام در خلخال، سرحدی زاده وزیر کرب، طائی سرپرست نظام پزشکی و منجسی قائم مقام اداره امان استان تهران برگزار شد، تصمیمات جدیدی پیرامون مبارزه با بدحجابی در موسسات دولتی و خصوصی اتخاذ گردید.

به گزارش دایره خبر دفتر دادستان عمومی تهران: در این جلسه ضمن تاکید بر لزوم رعایت شئون بدحجابی اسلامی در موسسات دولتی و خصوصی، با توجه به گزارشات رسیده در رابطه با عدم رعایت صحیح حجاب اسلامی در برخی از موسسات درمانی بخش خصوصی، به پیشنهاد حاضرین در جلسه تصمیم گرفته شد، ابتدا مسئولین قبی موسسات بخش خصوصی مورد مواخذه قرار گیرند و در صورتیکه علیرغم تذکر و اخطار مسئولین به کارمند خاطا، فرد کماکان به ندرستی خود ادامه دهد، پرونده وی به دادسرای عمومی تهران ارجاع داده شود.

علیرغم سرکوب، مبارزه ادامه دارد

حجت الاسلام علی فلاحیان قائم مقام وزارت اطلاعات در تاریخ ۲۷ اسفندماه گذشته در یک مصاحبه مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی، عملکرد یکساله وزارت اطلاعات و جاسوسی رژیم را تشریح کرد. گردانندگان رژیم اسلامی لازم دیده بودند که در آستانه سال نوه در کنار اخبار مربوط به جنگ و جبهه و کشتار دهها هزارتن از جوانان مردم در قتلگاه جبهه‌ها، از "پهروزی"‌ها، و "موفقیت"‌های خود در زندان اوین و زندانهای بیشمار دیگر در سرکوب و شکنجه و اعدام نیز سخن بگویند.

"توده‌های میلیونی" شبکه عریض و طویل دستگاه جاسوسی و اطلاعاتی و دستگاههای سرکوبگر خود را گسترش میدهد و دهها هزارتن از فرزندان همین "توده‌های میلیونی" را بجرم دفاع از استقلال و آزادی ایران و رهایی توده‌های میلیونی ایران از زیر یوغ ستم و بیداد سیاه رژیم، به بند می‌کشد.

رژیم جمهوری اسلامی، برای مرعوب کردن مردم و مایوس کردن آنان از تداوم مقاومت و مبارزه خود را ناگزیر از اجرای برنامه‌های تلویزیونی در زمینه دستگیری و سرکوب و شکنجه و زندان نیروها و سازمانهای سیاسی مخالف می‌بیند. این بار نیز حجت الاسلام علی فلاحیان لازم دید تا در آستانه سال نو که نفرت و نارضایتی توده‌ها از کشتار جوانان در جبهه‌ها و از تشدید اختناق و گسترش بیگاری و گزانی، بیش از پیش نسبت به رژیم اسلامی برانگیخته شده بود، "قدرت اسلام" را به رخ توده‌ها بکشد و با طرح دستگیریهای چندین ماه پیش اعضا و هواداران سازمان اکثریت و برخی از واحدهای سازمان مجاهدین و نیز اشاره به دستگیریهای دیگر مخالفین رژیم، اذهان توده‌ها را از بحران سیاسی حاد رژیم و تلفات گسترده آن در جبهه‌های جنگ محرف کند. رژیم جمهوری اسلامی در حالیکه خود

رژیم جمهوری اسلامی، بدون شبکه عریض و طویل اطلاعاتی و جاسوسی که خود آنرا "سیستم اعصاب" خود مینامد بدون تشدید اختناق و گسترش شبکه‌های پلیسی و تعقیب و مراقبت، کمیته‌ها، سپاه پاسداران و گشت‌های "ناراله" و "جنداله" و غیره و غیره، بدون گسترش شبکه‌های اطلاعاتی و جاسوسی و استراق سمع تا حتی بستوی خانواده‌ها و بدون گسترش دستگیریها، و تشدید شکنجه و حبس و اعدام، قادر به حکمرانی نیست. رژیمی که در تبلیغات دروغین خود، از حمایت توده‌های میلیونی، از ارتش ۲۰ میلیونی و از شبکه اطلاعاتی ۳۵ میلیونی دم می‌زند، برای کنترل و سرکوب همین

سرایا غرق بحران است و کشمکشهای داخلی و جنگ قدرت آن تداوم و شدت دارد، در حالیکه خینی و منتظری آشکار و پنهان دعوای درون حکومتی را بیان می‌کنند و در حالیکه منتظری می‌گوید: "ما هر روز با حیثیت یکدیگر بازی می‌کنیم" برای منحرف کردن اذهان از این بحران و کشمکشها و از "جنگ قدرت" رژیم، نمایش تلویزیونی خود را به اجرا می‌گذارد. اما مقاومت و مبارزه در زندانها در برابر دژخیان و شکنجه‌گران ادامه دارد و شکنجه و اعدام و تبلیغات روانی علیه نیروها و سازمانهای سیاسی، خللی در مقاومت و مبارزه توده‌ها و تداوم پایمردی زندانیان سیاسی نخواهد داشت. برعکس هر اندازه بر فشار و شکنجه بر زندانیان افزوده شود، کینه و نفرت توده‌ها از رژیم جمهوری اسلامی افزونتر می‌شود و بحران و ناتوانی رژیم در برابر جنبش توده‌ها آشکارتر میگردد.

مقاومت و مبارزه مردم و نیروهای سیاسی ادامه دارد. بحران و "جنگ قدرت" رژیم نیز روبه تشدید است. حجت الاسلام فلاحیان و فلاحیان‌های دیگر ناگزیر و تا سرنگونی رژیم اختناق و براندازی ستم و بیداد رژیم، چاره‌ای جز تکرار این برنامه‌ها و توسل به حربه دروغ و تبلیغ و فریب ندارند. این نمایش نه اولین و نه آخرین آن است. مقاومت و مبارزه نیز پایان ناپذیر است.



برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق

مورد مالیات فروش سیگار دولت در نظر دارد ۱۳ میلیارد تومان از کسری خود را از این طریق تسویه کند. فشار کسری بودجه ۱۳۰ میلیارد تومان آنقدر زیاد و پیامدهای آن برای رژیم آنقدر وحشتناک است که خمینی نیز ناچار شده بیگر خود را در "منجلاب" مسائل "بیش یا افتاده‌ای" چون اقتصاد و بودجه فرو کند. خمینی اجازه داده است تا دولت علاوه بر ۳۹ میلیارد تومان پیش‌بینی شده در بودجه سال ۶۵، ۹۴ میلیارد تومان دیگر از نظام بانکی وام بگیرد. البته وام گرفتن از بانکها بخصوص بانک مرکزی و تامین کسری‌های عظیم بودجه از این طریق پدیده تازه‌ای نیست. مثلا دولت در سال ۱۳۶۰ برای تامین کسری بودجه حدود ۷۸ میلیارد تومان از بانک مرکزی وام گرفت. اما عاملی که این بحالت مستقیم خمینی را ایجاب می‌کند نگرانی او برای سرنوشت کل رژیم است. در گذشته کسری بودجه و نحوه تامین آن همیشه یکی از عرصه‌های مهم تضادهای جناح‌های مختلف حکومت را تشکیل داده است. بخصوص جناح مخالف کنترل دولت همواره در مباحث بودجه از همین راه دولت را زیر ضرب گرفته است. طبیعی است که افزایش عظیم و بی‌سابقه کسری بودجه می‌تواند زمینه گام‌سناسی را برای حملات جدید آنان فراهم آورد. اما ورشکستگی اقتصادی رژیم به حدی پیشرفت کرده که کل رژیم را در معرض مشکلات جدی قرار داده است. در واقع این "اجازه" خمینی به معنای پیام و فرمان اوست به جناح مخالف کنترل دولت مبنی بر آنکه امروز وقت این دعاها نیست، مساله کل حکومت مطرح است. بیاییم که خمینی در گذشته نیز بارها در عرصه سیاست آن را بیان کرده بود.

باین ترتیب پرده اول نمایشنامه بودجه در مجلس بیانگر وضع اسفبار مالی دولت و ناتوانی آن در اداره اقتصاد کشور در چارچوب سیاست ادامه جنگ و وابستگی به فروش نفت خام است. چنانکه خواهیم دید، پرده دوم این نمایشنامه نیز بیانگر همین وضع است.

پرده دوم - دولت سیاست ورشکستگی اقتصادی را دنبال می‌کند.

فرق بزرگ بودجه ۱۳۶۶ با سایر بودجه‌های پیشنهادی در طول حیات جمهوری اسلامی، اعتراف صریح آن به ورشکستگی اقتصادی دولت است. در گذشته، رژیم تلاش می‌کرد با دستکاری و مبالغه در ارقام درآمدها بر کسری بودجه واقعی خود سرپوش بگذارد. اما اکنون وضع چنان وخیم است که امکان چنین مانوری نیست. بعلاوه، خمینی نیز رسماً کسری بودجه صد میلیارد تومان را تأیید کرده و دهان مخالفان کنترل دولت را بسته است. در نتیجه این بار دولت رک و پوست کنده و از ابتدا پیش‌بینی می‌کند که کسری بودجه بیش از صد میلیارد تومان خواهد شد. البته سردمداران رژیم می‌خواهند این عمل را به حساب "واقع بینی" خود بگذارند. به همین دلیل اسامی در طرح بودجه ۶۶ مدام روی تنظیم واقع‌بینانه بودجه تأکید شده است. اکنون این "واقع‌بینی" را بررسی می‌کنیم تا نشان دهیم در پس آن چیزی جز تداوم سیاست ورشکستگی اقتصادی نهفته نیست. بعبارت دیگر نشان خواهیم داد که این "واقع‌بینی" نیز از همان سیاستی ریشه می‌گیرد که دروغ‌پردازی‌های گذشته از آن ریشه می‌گرفته است.

بقیه در صفحه ۶

بودجه در مجلس، نمایش در دو پرده

این تفاوت فاحش تنها کاهش درآمد نفت نیست. در واقع در سال ۱۳۶۵ نیز، مانند سالهای گذشته، پای دولت در گرفتن مالیات از سرمایه‌داران و تجار بزرگ می‌لنگید و در نتیجه بار اصلی مالیاتها همچنان بر دوش کارگران و زحمتکشان، بردوش مزد و حقوق بگیران بود. به همین ترتیب، بازار درآمدهای واریز نشده بحساب خزانه و به بیان دیگر خرج از جیب ملت و به نفع وابستگان رژیم همچنان داغ بود. بعنوان مثال، از مبلغ ۲۴ میلیارد ریال درآمد دادستانی تنها ۵ میلیارد ریال بحساب خزانه واریز شده و الباقی در جیبهای گشاد اعوان و انصار رژیم فرو رفته است. و این همه در شرایطی صورت گرفته که دولت مدام دم از "صرفه‌جویی" زده و به این بهانه ۲۰ میلیارد تومان از هزینه‌های جاری و ۴۹ میلیارد تومان از هزینه‌های عمرانی کم کرده است. اما معنی واقعی این باصطلاح "صرفه‌جویی‌ها" چیست؟

از نظر رژیم، صرفه‌جویی در هزینه‌های جاری به معنی کاهش هزینه‌های جنگ خانما سوز، کاهش هزینه‌های دستگاه سرکوب و ساواک خمینی، کاهش هزینه بارگاه خمینی و اعوان و انصار او، و کاهش هزینه‌های ده‌ها و ده‌ها بنیاد و کمیته وابسته به رژیم نیست. چرا که بطور مثال بودجه به اصطلاح "نهادهای انقلاب" از ۲۰ میلیارد در سال ۱۳۵۸ به ده برابر آن، یعنی ۲۳۰ میلیارد ریال در سال ۱۳۶۶ رسیده است.

تعریف سردمداران رژیم از صرفه‌جویی در هزینه‌های جاری عبارت از کاهش بودجه رفاهی و آموزشی و کاهش درآمد و تسهیلات حقوق بگیران دولت است. به همین ترتیب "صرفه‌جویی" در هزینه‌های عمرانی که سردمداران رژیم این چنین در آن گشاده‌دستی بخرج می‌دهند و بابیش‌می‌می‌گویند "تمام فشارها و صرفه‌جویی‌های امکان‌پذیر متوجه طرح‌های عمرانی می‌شود" (الویری معاون وزارت برنامه و بودجه - اطلاعات ۱۶/۱۲/۶۵) چیزی نیست جز محدود کردن امکان اشتغال در کوتاه مدت و تضعیف بنیه اقتصادی کشور در بلند مدت.

کاهش درآمد دولت به نصف مقدار پیش‌بینی شده موجب گردیده تا کسری بودجه به حدود ۱۳۰ میلیارد تومان افزایش یابد. دولت برای تامین این کسری می‌خواهد به سیاست‌هایی متوسل شود که نتیجه آن جز تشدید فشار گرانی بر دوش مردم نیست. بدین ترتیب قرار است قیمت فرآورده‌های نفتی و گاز مایع و مالیات فروش سیگار افزایش یابد، تنها در

تنظیم بودجه توسط دولت، تعدیل آن توسط کمیسیون برنامه و بودجه مجلس، بحث پیرامون مصوبات کمیسیون و سرانجام تصویب نهائی بودجه داستانی است که هه ساله تکرار می‌شود. در این داستان، هر بار نخست وزیر یا وزیر برنامه و بودجه پیرامون اهداف ناظر بر بودجه روده‌درازی می‌کنند و نمایندگان دروغین مردم ساعات طولانی به بحث‌های بیپوده پیرامون این یا آن رقم، این یا آن تبصره و غیره می‌پردازند.

البته هم نخست وزیر و هم نمایندگان می‌دانند که بحث‌هایشان کشک است. اما این بحثها برای لاپوشانی وضع فلاکت‌آورد اقتصاد و ورشکستگی مالی دولت لازم است. این داستان اسامی نیز تکرار شد. اما بر خلاف گذشته، این بار نمایشنامه در دو پرده روی داد. ابتدا دولت سند ورشکستگی خود را تحت عنوان "لایحه اصلاح قانون بودجه سال ۱۳۶۵ کل کشور" به نمایش گذاشت. و سپس در پرده دوم، همان داستان قدیمی تصویب بودجه سال آینده از سر گرفته شد. با این تفاوت که پرده اول، انرژی بازیگران را تحلیل برده بود. در نتیجه پرده دوم آرامتر از سالهای گذشته جریان یافت.

پرده اول - دولت به ورشکستگی اقتصادی خود اعتراف می‌کند

یک سال پیش، هنگام بررسی بودجه ۱۳۶۵ در شماره ۲۳ نشریه "فدائی" ما پس از دروغین خواندن ادعای دولت مبنی بر کاهش وابستگی به درآمد نفت، نوشتیم که رقم پیش‌بینی شده درآمد نفت در بودجه به هیچ روی ناظر به تحولات جهانی بازار نفت نیست و با هدف سرپوش گذاشتن بر کسری بودجه عظیم دولت تنظیم شده است. ما همانجا گفتیم که "کمیسیون بودجه که به خیال خود در پیشنهادات دولت "تغییرات واقع‌بینانه" به عمل آورده، با آنکه میدانست قیمت‌ها رو به کاهش دارد، قیمت هر بشکه نفت خام را ... تقریباً دو برابر قیمت‌های موجود در نظر گرفته است."

و همانجا پیش‌بینی کردیم که "با احتساب قیمت‌های موجود نفت در بازارهای جهانی ... درآمد نفت به نصف مقدار پیش‌بینی شده تنزل خواهد یافت." و گفتیم که بر خلاف ادعای دولت، که کسری بودجه را حدود ۳۵۰ میلیارد ریال برآورد می‌کند، کسری بودجه ۱۳۶۵ از هزار میلیارد ریال نیز فراتر خواهد رفت.

چندی بعد، هنگام بررسی فلاکت اقتصادی رژیم در شماره ۲۷ نشریه "فدائی" مجدداً به دروغین بودن ارقام بودجه دولتی اشاره کرده و نوشتیم: "این ارقام بودجه دولت چنان سرهم بندی شده و غیرواقعی بود که خود رژیم در نخستین ماه اجرای بودجه ... ناگزیر شد طی بخشنامه‌ای به کلیه ارگانهای دولتی (بجز ارتش و سپاه) اعلام کند که باید ۶۲۰ میلیارد ریال از هزینه‌ها بکاهد و صرفه‌جویی کنند." رویدادها درستی نظرات ما را به اثبات رساندند. مخبر کمیسیون برنامه و بودجه مجلس ضمن ارائه ارقام عملکرد بودجه ۱۳۶۵ اعتراف کرد که تنها ۲۶ درصد از رقم پیش‌بینی شده برای درآمد نفت تحقق یافته و درآمدهای مالیاتی و سایر درآمدها نیز بسیار کمتر از مقدار پیش‌بینی شده است. (اطلاعات ۱۶ اسفند ۶۵). مطابق ارقام ارائه شده توسط وزارت برنامه و بودجه، درآمدهای دولت در بودجه ۱۳۶۵ حدود ۱۷۰ میلیارد تومان بیش از مقدار واقعی، پیش‌بینی شده است. به بیان دیگر، درآمد واقعی دولت نصف مقدار پیش‌بینی شده می‌باشد. علت

بودجه در مجلس، نمایش در دویرده

بقیه از صفحه ۵

بودجه دولت یا بودجه جنگ؟

مطابق گزارش مخبر کمیسیون برنامه و بودجه مجلس، بودجه سال ۱۳۶۶ بر سیزده "محور اساسی" استوار است. اما بودجه سال ۶۶ نیز مانند سال گذشته قبل از هر چیز تحت تاثیر جنگ قرار گرفته است. در واقع "محور اصلی" این بودجه عبارتست از قرار دادن همه چیز در خدمت جنگ خاناسوز ایران و عراق به منظور تحقق بخشیدن به رویاهای ضد بشری رژیم خبیثی. بر اساس همین خط مشی است که کمیسیون برنامه و بودجه دست به اقدامی "واقع بینانه" می زند و ۲۴ میلیارد تومان بر هزینه پیشنهادی دولت اضافه می کند. مجلس نیز این "واقع بینی" را تشدید می کند و ۴ میلیارد تومان دیگر بر هزینه جنگ می افزاید. بدین ترتیب هزینه جاری مستقیم جنگ از ۴۳ میلیارد تومان به ۷۰ میلیارد تومان افزایش می یابد. این تنها گوشه ای از هزینه های مستقیم جنگ است. نخست وزیر و دیگر سردمداران رژیم بارها گفته اند که لااقل یک سوم بودجه دولت بطور مستقیم در خدمت جنگ است. اگر این را نیز در نظر بگیریم که بسیاری از امکانات تولیدی چه در زمینه صنایع و چه در زمینه حمل و نقل در اختیار جبهه های جنگ قرار می گیرد، آنگاه باید بگوئیم که رژیم تلاش دارد کل اقتصاد را در خدمت جنگ در آورد. برای مثال اولویت دادن به مداوای زخمیان جبهه ها به معنی آن است که درمان و بهداشت ابتدا در خدمت ماشین جنگی رژیم است و تقدیمی جنگ در رسانه های گروهی و تلاش رژیم برای تربیت دانش آموزان با روحیه تقدیس جنگ به معنی آن است که جمهوری اسلامی آموزش و پرورش را در خدمت جنگ بگمارد. رویاهای ضدبشری و جنگ افروزان رژیم جمهوری اسلامی به حدی که در مقابل تهدیدات خارجی ... مقاومت کرد. میتوان در مقابل کشور طبعاً بالقوه نظامی را افزایش جمعیت کشور طبعاً بالقوه نظامی را افزایش می دهد. در طول تاریخ معاصر کمتر حکومتی با چنین بیشرمی از مردم به عنوان گوشت دم توپ نام برده است. بهر حال همین وزیر صن اشاره به افزایش سهم هزینه های جنگ در بودجه دولت از ۱۸ درصد در سال ۵۹ به ۳۴ درصد در بودجه پیشنهادی ۶۶ اعتراف می کند که "ارقام مربوط به هزینه های جنگ تنها بخشی از هزینه های واقعی دولت است... چرا که در طول سالهای گذشته امکانات دستگاههای اجرایی در خدمت بر طرف کردن نیازهای جبهه قرار داشته که در آمار و ارقام ذکر شده انعکاس ندارد" (کیهان ۱۸ اسفند ۱۳۶۵)

سایر "محورهای" تنظیم بودجه عبارتند از شانه خالی کردن دولت از زیر بار تامین بودجه طرح های عمرانی و انداختن آن بدوش مردم، افزایش مالیات مزد و حقوق بگیران، بالا بردن قیمت کالاها و خدمات دولتی و تامین کسری عظیم بودجه از طریق وام از نظام بانکی، یعنی انتشار پول.

آیا وابستگی به نفت واقعا کاهش یافته است؟

سردمداران رژیم با صدای بلند به این سؤال پاسخ مثبت می دهند و آن را یکی از مصدمات خود می خوانند. و اما واقعیت آن است که در وابستگی اقتصاد کشور به نفت تغییری حاصل نشده است. بر

عکس تمام نگرانی ها و دستپاچگی های رژیم در نتیجه کاهش درآمد نفت به معنای تاپید وابستگی اقتصاد کشور به درآمد حاصل از فروش نفت خام و در نتیجه آسیب پذیری اقتصاد از این وضع است.

برای روشن شدن موضوع بهتر است سطره میزان تولید را در نظر بگیریم. تجربه چند سال گذشته نشان داده که جمهوری اسلامی تا هر مقدار که شرایط فنی تولید و بازار اجازه داده، دست به استخراج و فروش نفت خام زده است. این سیاست رژیم که به معنی زیر پا گذاشتن مصوبات اوپک و نادیده گرفتن قیمت های تعیین شده از سوی آنست، یکی از عوامل موثر تضعیف اوپک و کاهش شدید قیمت نفت در بازارهای جهانی بوده است. روشن است که چنین سیاستی با کاهش وابستگی اقتصاد کشور به نفت در تناقض قرار دارد. امسال نیز دولت در نظر دارد تولید نفت را تا حد اکثر ممکن افزایش دهد. البته بنظر می رسد هراس رژیم از کاهش مجدد قیمت نفت تا حدی بر سیاست فروش وی تاثیر گذاشته است. بدین معنی که ظاهراً رژیم سعی دارد و یا لااقل ادعا می کند، که سهمیه های تعیین شده اوپک را مراعات خواهد کرد. اما همانگونه که گفتیم، علت اصلی این امر نه تغییر در سیاست وابستگی به نفت، بلکه هراس از کاهش مجدد قیمت نفت است.

بدین ترتیب اگر دولت ادعا می کند که سهم درآمد نفت در کل درآمدهای دولت کاهش یافته، چنین کاهش ناشی از اجرای سیاست های درست و حساب شده مبنی بر کاهش سهم نفت در درآمدها و یا کاهش وابستگی اقتصاد کشور به نفت نیست، بلکه تنها ناشی از کاهش قیمت نفت در بازارهای جهانی است که یکی از عوامل موثر در آن، سیاست های نادرست و مخرب خود جمهوری اسلامی بوده است.

کاهش بودجه طرح های عمرانی

چند سطر پیش گفتیم که از نظر مقامات مملکتی، "صرفه جوئی" در هزینه ها بخصوص ناظر بر کاهش بودجه عمرانی است. بودجه عمرانی به معنی تامین وجوه لازم برای سرمایه گذاری های اساسی و بنیادی از قبیل سد و راه و نیروگاه و... است. اینگونه سرمایه گذاری ها در کوتاه مدت موجب افزایش اشتغال و ایجاد درآمد و در بلند مدت موجب افزایش ظرفیت و توان اقتصادی می گردد. در واقع سرمایه گذاری های عمرانی شالوده توسعه اقتصادی را تشکیل می دهد. و رشد سریع اقتصادی در کشورهایی چون ایران مستلزم افزایش اینگونه سرمایه گذاری هاست. اما دولت ورشکسته جمهوری اسلامی برای تامین مخارج جنگ خاناسوز، برای گسترش دستگاه سرکوب و برای نفع رساندن به سرمایه داران و تجار بزرگ، بودجه عمرانی را سال به سال کاهش می دهد و سعی دارد ضمن شانه خالی کردن از زیر بار این هزینه ها، آن را بدوش توده های مردم بیندازد.

در بودجه سال ۶۵ عنوان شده بود که انجام بخشی از طرح های عمرانی از قبیل احداث راه های روستائی مستلزم سرمایه گذاری مستقیم "اهالی" است. امسال نیز همین سیاست در پشت عناوینی چون "خودیاری" و "مشارکت" مردم دنبال شده است. از سوی دیگر به موجب تبصره ۱۶ قانون بودجه قرار است بخشی از مالیاتهای بجای پرداخت به خزانه به مصرف طرح های عمرانی در سطح استان ها برسد. در مورد نحوه اجرا و نظارت بر این تبصره ها نکته خاصی بیان نشده، ولی این تبصره ها می تواند راه فرار از پرداخت مالیات را بیش از پیش برای سرمایه داران و تجار بزرگ باز کند.

افزایش مالیات مزد و مزدبگیران

وزیر اقتصاد و دارائی با افتخار اعلام می کند که در یکی دو سال اخیر "مالیات مشاغل" افزایش یافته است. او همچنین مالیات مشاغل را با مالیات حقوق مقایسه می کند و می گوید "در سال جاری مالیات حقوق ۸۳ میلیارد شده و مالیات مشاغل به ۵۰ میلیارد ریال بالغ شده است. و در بودجه سال ۶۶ برای حقوق ۹۰ میلیارد ریال گذاشته اند و برای مشاغل ۸۰ میلیارد ریال." وزیر دارائی سپس نتیجه می گیرد که "در سال ۶۶ این امید هست که مالیات مشاغل و حقوق برابر شود." البته آقای وزیر فراموش می کند بگوید که مالیات مشاغل در حد پیش بینی شده وصول نشده است. بعلاوه او آنقدر از موفقیت وزرات دارائی در دریافت مالیات مشاغل خرسند است که ارقام پیشنهادی یعنی ۹۰ میلیارد ریال مالیات حقوق و ۸۰ میلیارد ریال مالیات مشاغل را برابر می گیرد. اما واقعیت چیزی خلاف این است. واقعیت آن است که وزارت دارائی نمی خواهد و نمی تواند از سرمایه داران و تجار بزرگ مالیات بگیرد. مطابق ارقام رسمی نقدینگی بخش خصوصی یعنی مجموع پول در گردش و انواع حسابهای پس انداز و جاری بخش خصوصی نزد بانکها بیش از هزار میلیارد تومان است. قسمت اعظم این سپرده ها متعلق به سرمایه داران و تجار بزرگی است که طی حکومت جمهوری اسلامی از طریق احتکار و گرانفروشی و ایجاد بازار سیاه به ثروت های افسانه ای دست یافته اند. مقایسه این پس اندازها با میزان مالیات دریافتی از تجار بزرگ (و نه کل مشاغل) نشان می دهد که ادعای دولت در مورد "عدالت مالیاتی" تا چه حد بیپوده و بی پایه است.

گرچه دست و پای دولت در مورد مالیات مشاغل و بخصوص مالیات از سرمایه داران و تجار بزرگ می لرزد، اما در مقابل مزد و حقوق بگیران، دولت کاملاً با گشاده دستی عمل می کند و میزان مالیات حقوق را سال به سال افزایش می دهد. علاوه بر این دولت مالیات غیرمستقیم روی بسیاری از کالاها را افزایش داده و می دهد. بدین ترتیب قدرت خرید مزد و حقوق بگیران از دو طرف کاهش می یابد: هم در نتیجه افزایش سریع قیمت ها در شرایط ثابت ماندن نسبی حقوق و مزایا، و هم در نتیجه افزایش مالیات های مستقیم و غیرمستقیم. البته دولت ادعا می کند که در سال ۶۵ مالیات غیر مستقیم ۱۱٪ کاهش یافته و در مقابل مالیات مستقیم ۱۱٪ افزایش یافته است. باید گفت این کاهش مالیات غیر مستقیم نتیجه مستقیم کاهش واردات است و به هیچ وجه به معنی کاهش فشار مالیات غیر مستقیم روی کالاهای مصرفی مثل سیگار و بنزین و غیره نیست.

بالا بردن قیمت کالاها و خدمات دولتی

امسال دولت در این عرصه شمشیر را از رو بسته است. مخبر کمیسیون برنامه صریحاً می گوید بودجه وزارت نیرو و وزارت نفت را کاهش داده ایم تا خودشان بروند و برای تامین هزینه های خود فکری بکنند. نتیجه این فکر نیز از پیش روشن است: افزایش قیمت برق، گاز، نفت، گازوئیل، بنزین و... و در همین رابطه می گوید:

"ما چه ادعائی داریم که گازوئیل را بدهیم هر لیتر ۳ ریال و بعد هم هزینه اش را دیگران پرداخت بکنند و یا بنزین را بدهیم لیتری ۳ تومان و به همه هم از دم با این قیمت بدهیم یا نفت سفید را لیتری



در اعماق رنج و محرومیت

وسایله‌ای که این شکاف را فعلا باز نگذاشته، چهارچوبی از چوبهایی به قطر ۱۰ تا ۱۸ سانتی‌متر است... فشار هزاران تن خاک فقط بر پایه‌هایی چوبی قرار دارد که مقداری از آن در خاک سیاه کف و سقف فرو رفته است و هر آن فاصله را تنگ‌تر می‌کند. با کوچکترین برخورد کنترل‌نشده‌ای به دیوارها و پایه‌ها، ریزش خاک و ذغال آغاز می‌شود. هوای مرطوب و خاک سناک دخمه که بخاطر کار کردن در حال خیزیده با تمامی سطح بدن تماس دارد خطری برای سلامت کارگران است، رنگ سیاه در اینجا تنها رنگی است که می‌توان یافت. معدنچیان داخل کارگاه فقط از طریق نور ضعیف چراغهای نصب‌شده بر کلاه‌ها از پس سیاهی‌ها بزحمت قابل رویت هستند...

بیش از ۲۰ هزار نفر کارگران معدن ذغال سنگ کشور، که اغلب آنها نیز دولتی هستند، در چنین شرایطی بکار گرفته می‌شوند. شرایط کار دیگر معدنچیان کشور نیز تفاوت چندانی با وضعیت مذکور ندارد. در معدن سرب "نخلک" اصفهان، "تونل‌های زیرزمینی فاقد هرگونه تأسیسات بهداشتی است، تهویه تونل‌های معدن که تا عمق ۲۰۰ متری زمین گسترش یافته‌اند از طریق تهویه طبیعی صورت می‌گیرد. این روش قادر به تخلیه هوای سموم کلیه قسمت‌های معدن نیست. ماسک ضد گرد و خاک به مقدار کافی در اختیار کارگران نیست. آب مصرفی کارگران دارای سرب است و سلامتی آنان را تهدید میکند. نیمی از کارگران معدن به بیماری‌های ریوی مانند سل مبتلا هستند". در نتیجه تحویل چنین شرایط غیرانسانی، گروهی از معدنچیان دچار حوادث فوٹانگون در محیط کار شده و جان خود را از دست می‌دهند. گروه وسیع‌تر دیگری از کار افتاده و زمینگیر می‌شوند و باقی‌مانده عمر کوتاه خود را دست بگریبان بیماری‌های مختلف بسر می‌برند. این سرنوشت دردناکی است که رژیم جمهوری اسلامی و سرمایه‌داران برای قشر عظیم معدنچیان کشور تدارک دیده‌اند.

فقر و محرومیت شدید

با وجود سختی و مشقت کار در معدن، دستمزد معدنچیان فرق زیادی با سایر رشته‌های تولیدی ندارد و حتی در مواردی پایین‌تر از حد متوسط است. این در حالی است که بواسطه کمبود و گرانی فزاینده دستمزد واقعی کارگران دائما رو بکاهش دارد. ساعات کار در بسیاری از معدن طولانی‌تر از حد معمول است و اصلا در بعضی جاها همین مقررات جاری نیز اجرا نمی‌شود. اکثر کارگران معدن بصورت روزمره بکار گرفته می‌شوند و اگر کارگری یک‌روز نتواند سرکار حاضر شود آتروز حقوق و دستمزد ندارد. یک معدنچی که در قسمت حفاری کار می‌کند با توجه به ۸ سال سابقه کار در معدن و سختی آن شکایت می‌کند که "هیچگونه مقررات ثابتی برای کار ما وجود ندارد و در موقع طبقه‌بندی (مشاغل) و دریافت دستمزد می‌گویند: شما کارگر ساده هستید". بسیاری از کارگران معدن از سرانگیزی، به علت نبودن کار و دوری محل زندگی از مراکز تولیدی دیگر، به کار در معدن می‌پردازند و برای اغلب آنها نیز پس از سالها کار در معدن، تغییر شغل و پرداختن به کاری دیگر علا دشوار و یا غیرممکن است. گذشته از اینها در شرایط کنونی همین دستمزد اندک معدنچیان نیز سرمعد پرداخت نمی‌شود. چنانکه در معدن سرب و روی "انگوران" زنجان، که یکی از بزرگترین معدن ایران است، پرداخت حقوق کارگران در سال گذشته چندین ماه به تاخیر افتاده بود.

بقیه در صفحه ۲۲

نیستم که ریه‌ها، معده و چشم‌هایم حالت طبیعی داشته باشند... علاوه بر اینها معدنچیان همواره در معرض خطرات ریزش آوار و سقف تونل‌ها، ریزش کوه و آسیب‌دیدگی از انفجار معدن و آتش‌سوزی قرار دارند.

سختی کار معدن و خطرات متعددی که همیشه پیشاروی معدنچیان قرار دارد، نه فقط به علت آلودگی هوا و ریزش و انفجار، بلکه عمدتاً ناشی از نحوه بهره‌برداری از معدن و شیوه‌ها و شرایط عقب‌مانده‌ای است که بر معدنچیان تحمیل می‌شود. امروزه در بسیاری از کشورهای جهان، تکنیک‌ها و روش‌های جدیدی برای بهره‌برداری از معدن، افزایش کارآیی و حفظ جان کارکنان معدن، ابداع شده و بکار گرفته می‌شود. اما در اکثر معدن ایران همان شیوه‌های ابتدائی و عقب‌مانده مربوط به ۴۰ یا ۵۰ سال پیش هنوز رواج دارد. در این شیوه‌ها، حداقل ماشین‌آلات و ابزار مکانیزه بکار گرفته شده و در نتیجه بیشترین فشار و سختی کار بر دوش معدنچیان گذاشته می‌شود. در این شیوه عقب‌مانده نه فقط فشار جسمانی بیشتری بر کارگران وارد می‌آید بلکه به علت آنکه امکانات و تجهیزات لازم برای ایمنی و حفظ سلامتی کارکنان و جلوگیری از سوانح گاه ایجاد نگردیده است، معدنچیان همواره در معرض خطر ملامت و آسیب‌دیدگی قرار دارند. سرمایه‌داران و کارفرمایان که اندیشه و سودائی جز کسب سود بیشتر ندارند، با سرمایه‌گذاری اندک در معدن و با تحمیل فشار کار بر نیروی کار ارزان، سلامتی و حیات معدنچیان را دستفروش سودجویی‌ها و اجحافات بی‌حد و حساب خود ساخته‌اند.

گزارشی از چگونگی کار روزانه معدنچیان در یک معدن دولتی استخراج ذغال سنگ در شاهرود، شرایط غیرانسانی کار و مشقت آنان را بروشنی ترسیم می‌نماید:

کارگاه استخراج ذغال‌سنگ، که از درون تونل اصلی معدن وارد آن می‌شوند، دخمه‌ای است که ارتفاع آن حدود ۴۵ سانتی‌متر و عرض آن ۵۰ سانتی‌متر است. این شکاف بواسطه برداشتن ذغال از دل کوه ایجاد شده است. برای حرکت و کار در داخل این دخمه باید مسیر ۱۵ متری را به پشت خوابیده و با کمک آرنج‌های دست به پیش رفت. حدود ۴۰ نفر انسان در آن مشغول کار هستند و فقط بصورت خیزیده می‌توانند در آن حرکت کنند. تنها

"بخاطر سنگینی کار مبتلا به دیسک کمر شدم و عمل کردم. کارمان فشار داره مرتب ناراحتیمان عود می‌کند. دکتر می‌رویم، ده پانزده روز مرخصی می‌دهد، دوباره برمی‌گردیم و به همین ترتیب... این یک دردسری شده. با مسئولین صحبت کردیم انتقال از یک قسمت به قسمت دیگر هم نمی‌شود... تقاضای از کارافتادگی کردم در معاینه پزشکی گفتند شما فقط ۳۰ درصد از کارافتادگی دارید، که با این ۳۰ درصد من بروم فوقش ۲۰۰ تومان می‌دهند که من با چند سرعائله چکار کنم؟ این ناراحتی را چکار کنم؟ زنده بلا داریم کار می‌کنیم. خوب وضعمان را باید روشن کنند. خودمان که هیچی، چند تا از همکارانمان هم همین وضع را دارند. از این مشکل بزرگتر می‌خواهید چی باشد آقا؟..."

این، درد دل یک کارگر معدن آهک در استان خراسان است. این سخنان، نمونه‌ای از رنج و فشار طاقت‌فرسائی است که بر کارگران معدن تحمیل گردیده است. این سرنوشت فاجعه‌آمیزی است که در برابر قریب ۵۰ هزار نفر معدنچیان ایران قرار گرفته است.

اگرچه امروز طبقه کارگر میهن ما با شدیدترین فشارهای اقتصادی و سیاسی مواجه است، اگرچه در حال حاضر همه کارگران با شرایط تحمیلی اخراج و بیگاری وسیع، تشدید فشار کار و کاهش دستمزد واقعی، و گرانی سرسام‌آور دست بگریبان شده‌اند، اما رنج و سستی که بر معدنچیان کشور روا می‌شود ابعاد وحشتناک‌تری دارد.

کار شاق و طاقت‌فرسا

کار در معدن، کاری سخت و طاقت‌فرساست. در شرایط موجود اغلب معدن ایران، سختی و مشقت کار دوچندان بیشتری می‌شود.

معدنچیان، مخصوصاً کسانی که در معدن زیرزمینی کار می‌کنند، دائما در میان گرد و خاک و یا دود و غبار قرار دارند. تاریکی و رطوبت محیط کار از جمله شرایط همیشگی کار و فعالیت روزانه اغلب معدنچیان است. یک معدنچی ذغال سنگ که ۱۵ سال است به کار در تونل و استخراج ذغال سنگ اشتغال دارد، می‌گوید: "چشم‌مان در تاریکی بهتر از روشنائی کار می‌کند. هر کارگر معدن باید در یک دوره ۳ یا ۶ ماهه معاینه عمومی بشود ولی تاکنون چنین کاری با من نشده است و امروز من مطمئن

اعتراض کارگران "چکه ملی"

در تاریخ ۱۹ اردیبهشت ۶۵ مدیریت کارخانه چکه ملی، یکی از واحدهای تولیدی گروه کفش ملی، بخشنامه‌ای با این عنوان که: کارگران درحین ساعات کار حق خارج شدن از کارگاه و محل کار خود را ندارند، صادر کرده و در تابلوی اعلانات قسمتهای مختلف نصب کرد.

این بخشنامه به این دلیل صادر شد، که هنگامی که تعاونی اجناسی را برای توزیع بین کارگران می‌آورد، کارگران ناگزیر هستند برای دریافت سهمیه خود به تعاونی مراجعه کنند و در صورت عدم مراجعه بموقع، جنس به آنها تعلق نمی‌گیرد. از طرف دیگر ساعات کار تعاونی با ساعت کار کارگران همزمان است. در نتیجه عملاً کارگران ناگزیر از ترک محل کار خود بودند.

کارگران بدنال مشاهده بخشنامه در تابلوی اعلانات، بلافاصله به مخالفت با آن پرداختند و اعلام کردند که با این بخشنامه، کارگران عملاً قادر به دریافت سهمیه خود نیستند و در این صورت یا تعاونی ساعات کار خود را تغییر دهد یا اجناس را در محل کار بین کارگران تقسیم کند. این پیشنهاد کارگران با مخالفت مدیریت روبرو شد. بدنال آن کارگران دست از کار کشیده و کارخانه بحالت نیمه تعطیل درآمد و کارگران در کارگاه تجمع کرده و به صحبت با سرپرستان قسمتها پرداختند. پس از مدتی در حدود ۲۰ کارگر از محل کارخانه خارج شده و به دفتر مرکزی شرکت رفتند. مدیرعامل کارخانه قبلاً بدنال اوج‌گیری اعتراض کارگران محل کارخانه را ترک و به دفتر مرکزی رفته بود. کارگران با شعار "مرگ بر گزایی" (مدیرعامل چکه ملی) به سمت ساختمان دفتر مرکزی حرکت کردند. در دفتر مرکزی نیز مدیرعامل حاضر به حضور در جمع کارگران نشد و یکی دیگر از اعضا هیئت مدیره در جمع کارگران حاضر و سخنرانی کرد، تنها وعده و وعید و یک مشت

اخبار



حرفهای بی سر و ته در مورد جنگ و جبهه‌ها، لزوم صبر و تحمل کارگران تحویل آنها داد. کارگران مجدداً با همان شعارها به کارخانه بازگشتند و در اعتراض به این وضعیت در آنروز همه‌ی کارگران دست از کار کشیدند.

"لایحه بیمه بیگاری" پرده چهارم

همانطوریکه در شماره‌های قبلی نشریه "فدائی" آمده‌است، وزارت کار طرحی برای اخراج صدها هزار کارگر صنعتی آماده کرده‌است. مسئولین رژیم برای آنکه اخراج کارگران و مساله چهارمیلیون بیگار را لوث کنند، طرح خود را درپوش "لایحه بیگاری" ارائه دادند، لایحه‌ای که از بیگاران تنها چند صد هزار کارگری را که رژیم قصد بیگارکردنش را دارد دربرمیگیرد.

اما آنچه که به این لایحه برمیگردد، پس از چندماه رفت و برگشت خوردن به شورای نگهبان احواله شد. اخیراً نظر شورا بشرح زیر اعلام گردید. شورای نگهبان با طرح اشکالات زیر این لایحه را به کمیسیون برگردانید.

- قانون نمی‌تواند همه مشمولین قانون تأمین اجتماعی را مجبور به اطاعت از بیمه بیگاری نماید.
- موظف کردن کارفرمایان خصوصی به ۳ درصد حق بیمه بیگاری صحیح نیست ("کارفرمایان خصوصی که مستضعف نیستند که شورای محترم! آنها را موظف کند بار جنگ را بدوش کشند!")
- ایضا کارفرمایان خصوصی را نمی‌توان موظف کرد در معرفی محلهای خالی شغل هماهنگی کنند.

تهدید و تشویق

مدیریت کارخانه ذوب آهن اصفهان، همانند مدیران دیگر کارخانه‌های دولتی و خصوصی، در همراهی با دعوت امام جنایتکار اطلاعیه‌ای صادر کرده‌است. این اطلاعیه در تکمیل تهدیدات مکرر کتبی و شفاهی، به کارگران اخطار می‌کند که به نفع آنان است به جبهه‌های جنگ بروند و "برخی از مزایای" رفتن به جبهه، بعنوان خون‌بهای کارگران تعیین شده‌است:

"لذا لازمست در اینجا برخی از مزایایی که در این رابطه پیش‌بینی شده به اطلاع کلیه برادران رسانده شود:

- ۱- پرداخت حقوق، فوق‌العاده شغل، حق شیفت، سختی کار (مزایای مستمر) مطابق آنچه قبل از اعزام دریافت می‌نموده‌اند.
 - ۲- پرداخت ۹۰ ساعت اضافه‌کاری بازاء یکماه خدمت در جبهه."
- در جمهوری اسلامی هیچ چیز ارزاتر از جان انسان نیست!

افزایش کار یا بازخرید

از طرف مدیریت کارخانه وزنه، اطلاعیه‌ای صادر و طی آن از کارگران خواسته شده‌است که بطور داوطلبانه، بازخرید شوند. پس از این اطلاعیه، طی یکماه گذشته، مدیریت شدت کار را افزایش داده و کارگران را بزور وادار به اضافه‌کاری کرده‌است. کارگران این کارخانه از عصب تا عصبانیت مشغول کار هستند. بخشی از تولیدات این کارخانه مثل بسیاری از کارخانه‌های دیگر در خدمت پیشبرد مقاصد جنگ‌طلبانه و داغ‌نگه داشتن کوره‌های جنگ قرارداد و مدیریت در تشدید فشار بر کارگران از حمایت کامل نیروهای سرکوب رژیم برخوردار است.

مردم و سنگرزازی

مردم با دیدن سنگرهای جلوی ادارات دولتی و چهار راههای مهم شهر، مطرح می‌کنند که این دیوارهای شنی، برای جلوگیری از بمباران هواپیماهای عراقی نیست، بلکه پاسدارها در آینده پشت این سنگرها مسلسل بکار خواهند گذاشت و مردم را به رگبار خواهند بست.

دختری که قربانی شرایط غیرانسانی کار شد

دختر کوچک یکی از کک‌بهاران بیمارستانی در تهران بیمار می‌شود. مادر طفل بیمار ناگزیر بود که به سرکار برود، چرا که در صورت غیبت در آن روز، که پنج‌شنبه بود، حقوق روز جمعه را نیز پرداخت نمی‌کردند و در شرایط کنونی، کسرکردن دوروز حقوق، فشار غیرقابل تحملی برای خانواده آنها بود. از طرفی کسی را نیز برای نگهداری طفل بیمار خود نداشت.

مادر ناگزیر به طفل قرص تب‌بر داده و وی را با خود به محل کار برد و به مهدکودک بیمارستان سپرد ولی بیماری طفل را به مسئولین مهدکودک اطلاع نداد، چرا که در این صورت، از پذیرفتن طفل خودداری می‌کردند.

در مهدکودک به طفل به‌همراه سایرین غذا داده می‌شود، بدنال آن دختر کوچولو بی‌حال شده و مجاری تنفسی‌اش مسدود شده و قبل از آنکه امکانی برای نجات وی بیابند، جان می‌دهد.

وآردمی کنیم که دلار بی‌پشتوانه آمریکائی ارزشش به صد تومان برسد، اینها می‌خواهند با بازرگانی کشور را احیا کنند."

رضوی ادامه می‌دهد: "اینها لااقل مانند سرمایه‌داری غرب، سرمایه خود را روی تولید نمی‌گذارند، فقط به منافع شخصی می‌اندیشند" و سپس اخطار می‌کند که: "اینها با این برنامه پای کمونیسم را بازمی‌کنند و موجب یاس یکمده‌ای می‌شوند..."

و توجه می‌دهد که: "شا پول پرستان نمی‌گذارید، اسلام آنطور که هست پیاده‌شود... نه شهید می‌شوید و نه شهید می‌دهید، هر روز هم بر دولت فشار می‌آورد تا در پول جمع کردن آزادتر باشید."

خون آخوندها رنگین‌تر است

زمانیکه رژیم عراق اعلام کرد قصد بمباران شهرهای ایران را دارد از دور روز مانده به موعد مقرر هرچی آیت‌الله در قم بود با هلی‌کوپتر راهی مشهد شدند، طلاب حوزه‌های علمیه قم نیز به مرخصی فرستاده شدند، آنطور که پیداست مسئولین امر، از قبل اطلاع داشتند که اینبار شهر قم یکی از هدف‌های هواپیماهای عراق خواهد بود، با این وصف رژیم حاضر نشده که حتی مردم را مطلع کند تا بفر چاره‌ای برای نجات جان خود باشند.

نظام بازرگانی اسلامی

تجارت خارجی و بازرگانی، جزو آندسته از مسائل است که در طول ۸ سال انقلاب، در فرصتهای لازم، برای برپا کردن هیاهو و سروصدای تبلیغاتی و گردوخاک کردن، بخدمت گرفته می‌شود. ولی پس از گذشت این سالها، علیرغم اینهمه‌های وهوی، وضع روز بروز بدتر می‌شود.

سرمایه‌داران و تجار محترم، دست در دست آخوندها و دولتمردان، با دست‌بند کردن نیازهای مردم ثروتهای نجومی می‌اندوزند. اکنون باز چند وقتی است که مسئله تجارت خارجی علم شده‌است و در صحبتها به لجام کسبختی آن حمله می‌شود.

اخیراً، رضوی نماینده تبریز در مجلس، در مراسم شب‌هفت فاضل عضو شورای مرکزی انجمنهای اسلامی خانه‌کارگر، چنین اظهار می‌دارد:

"نظام اقتصادی امروز ما چیست؟ اقتصاد ما نه شرقی است، نه غربی، به صراحت بگویم که اقتصاد ما، اقتصاد اسلامی هم نیست. بلکه نظام امروز ما نظام بازرگانی است، تفاوت نظام بازرگانی با نظام سرمایه‌داری این است که سرمایه‌دار آمریکائی، سرمایه خود را در تولید بگامی‌برد، ولی سرمایه‌داران ما اینکار را نمی‌کنند، بلکه سرمایه را بر خرید و فروش می‌گذارند و می‌گویند، آنقدر صادر می‌کنیم که خاک هم در این کشور نماند و آنقدر

مارکسیسم و دگماتیسم

در جنبش کمونیستی ایران، کسی مخالف این نیست که مارکسیسم، یک علم است. کسی یا جریانی مخالف این نیست که مارکسیسم، خلاق است و باید با تکامل جهان و بر اساس تجربه و پراتیک بشری تکامل یابد. همچنین کسی مخالف این نتیجه‌ی بظاهر ساده نیست که بنابراین باید با مارکسیسم بعنوان یک علم و نه مجموعه‌ای از دگمها (احکام و نظرات مجرد، خشک و سنگ‌شده یا متحجر) برخورد کرد. اما این عدم مخالفت‌ها، بهیچ‌وجه بمعنای آن نیست که با مارکسیسم همچون یک علم برخورد می‌شود. در جنبش ما علیرغم سخن گفتن از "خصلت علمی" مارکسیسم، از "مارکسیسم ارتدکس" از "مبانی علمی راهگشا"، دگمهای ریشه‌دار از گزند انتقاد محو می‌مانند و یا حداکثر بدون تغییر خود دگم‌ها، چنان تعابیر و تفاسیری از آنها داده می‌شود که بطور موقت خصلت توهم‌آمیز آنها و تضادشان با واقعیت‌هایی که در ورای ظواهر جریان دارد، کمتر باشد. بسخن دیگر، خود اذعان به خصلت علمی و ضددگماتیک مارکسیسم به سطح دگمی بیروغ و بیفایده تنزل یافته است.

ریشه‌دار بودن این دگم‌ها را وقتی می‌توان بخوبی دریافت که توجه کنیم که حتی تحولات عظیم سال‌های پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ نیز که زندگی اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران را دگرگون ساخته، هنوز نتوانسته است این دگم‌ها را ریشه‌کن سازد. علیرغم رخنه‌ی شک و تردید در باورها و برداشتهای سنتی از مارکسیسم، سایه‌ی این دگم‌ها هنوز بر جنبش ما سنگینی می‌کند و هنوز در اغلب موارد یا بررسی انتقادی از آنچه گذشته، صورت نمی‌گیرد و یا اگر صورت می‌گیرد نه خود دگم‌ها، بلکه نحوه‌ی "انطباق" و "تحلیل" آنها بر واقعیت‌های زنده است که نقد می‌شود.

بعلاوه، هرچند که این گفته بظاهر متناقض جلوه کند و یا با ذهنیت غالب جنبش ما در تضاد باشد، واقعیت اینست که در این دگم‌پروری و برخورد دگماتیک به مارکسیسم، جریانات حامل انحرافات راست و چپ اشتراک داشته‌اند. درست است که انحرافات راست و چپ از شی‌انقلابی توده‌ای، جهت و مضمون متفاوتی داشته و به سیاست‌های متضادی انجامیده است؛ اگر انحراف راست با نفی خط مشی مستقل پرولتری، انقلاب را تابع دفاع از یک‌رشته اصلاحات فرعی کرده و دنباله‌روی از توهنات و داوری‌های مقطعی توده‌ها را جایگزین کار در میان توده‌ها و همراه آنها و در عین حال پرورش آنها با روح پیگیری دموکراتیک و سوسیالیستی و بسیج آنها برای حل مسأله‌ی قدرت سیاسی به نفع کارگران و توده‌ها نموده، انحراف چپ هم، علیرغم ایستادگی قاطع در برابر رژیم جمهوری اسلامی، با تعبیر خط مشی مستقل پرولتری بعنوان خطی که نه فقط از بورژوازی، بلکه همچنین از خود کارگران و توده‌ها، از خود واقعیت‌های زنده‌ی جامعه و جنبش کارگری و توده‌ای نیز "مستقل" است، این خط را به سطح تکرار یک‌رشته اصول کلی بدون ارتباط با شرایط مشخص و اتخاذ سیاست بدون توجه به مسائل واقعی و سطح واقعی حرکت کارگران و توده‌ها و روحیات آنها تنزل داده است. همچنین درست است که زبان و شکل پاسداری از دگم‌ها در جریانات راست و چپ متفاوت بوده است؛ یکی آنها را بشکلی نرم و ملایم ابراز داشته و در لفافه‌ای ضخیم از ظواهر پدیده‌ها و واقعیت‌های ملموس پیچیده است، درحالیکه دیگری دگم‌های خود را در اشکالی زحمت و نتراشیده و بیگانه با واقعیت‌ها مطرح نموده و حتی آشکارا به واقعیت‌گریزی خود بالیده است. اما علیرغم این نقاط افتراق مهم، آنچه در دو سر انحراف مشترک است، اینست که هر دو یک رشته دگم‌های ریشه‌دار را مبنای استدلال‌ها و تحلیل‌های خود قرار داده‌اند و هر دو، گرچه در اشکال متفاوت از سیاست و پراتیک مبتنی بر تحلیل علمی به سیاست و پراتیک مبتنی بر طرح‌های تخیلی و ذهنی منحرف شده‌اند، این امر بخوبی قابل درک است زیرا هر انحرافی از سوسیالیسم علمی ناگزیر راه به تخیل می‌برد و این تئوری زنده و جاندار را به این یا آن درجه بسوی تبدیل شدن به شریعت جامد و دگم سوق می‌دهد.

راه حرکت جنبش ما به جلوه از کانال شناخت این دگم‌های فلج‌کننده و تعیین تکلیف با آنها می‌گذرد. این راه دشوار است و کار و زحمت زیادی از ما می‌طلبد، ولی تنها راه حرکت واقعی به پیش و راهی است که بدون آن، تکرار تجارب تلخ

گذشته اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. تعمق در این تجارب، دقت و تامل در زبان‌ها و دردهای ناشی از آن و میل به عدم تکرار آن برای همیشه، مستلزم آنست که کل جنبش کمونیستی ایران و تک تک جریانات و فعالین آن، به بررسی انتقادی راه طی شده بپردازند، خود را از حصارهای تنگ قالب‌های تفکر سنتی رها سازند، دگم‌ها و نظراتی را که سال‌ها بعنوان چیزهایی کاملا بدیهی و غیرقابل شک و تردید، راهنمای عملشان بوده و آنها را به وضع کنونی رسانده است، مورد بازبینی قرار دهند و از آن برای حال و آینده درس بگیرند. اینگونه نظرات و دگم‌ها، اگر چیزهایی صرفا مربوط به گذشته بودند و تاثیری در حال و آینده‌ی جنبش کمونیستی و جنبش کارگری و توده‌ای ایران نداشتند و یا حتی اگر نقدشان صرفا برای "ثبت در تاریخ" ضرورت داشت، از نظر ما اینهمه اصرار و مشاجره بر سرشان شایسته و لازم نبود. اما نکته در این است که این نظرات و دگم‌ها تا موقعی که مورد نقد قرار نگیرند و جایگزین مناسبی نیابند، به اشکالی هر چند متفاوت در شرایط کنونی و آینده عمل خواهند کرد و به تداوم و تکرار همان فجایع و مصائب خواهند انجامید. اهمیت این بازبینی و درس‌گیری نیز از همین جا ناشی می‌شود.

سازمان ما بنوبه‌ی خود به این کار اقدام کرده و ضمن بررسی انتقادی حرکتش در سالهای پس از انقلاب و بویژه دوره‌ی پس از ۱۶ آذر ۱۳۶۰، به ریشه‌یابی ضعف‌ها و انحرافات خود پرداخته و مبانی تئوریک و سیاسی آن را مشخص ساخته است. در این میان نقش دو دگم قابل تاکید است. اول - دگمی که "تحلیل مشخص از شرایط مشخص" بطور عام و ارزیابی از یک نیروی اجتماعی و سیاسی بطور خاص را به توصیف جایگاه آن در نظام اجتماعی تولید (شیوه‌ی تولید معین) و یا توصیف "ماهیت طبقاتی" آن محدود می‌کند. بررسی انتقادی سازمان بر آنست که تحلیل علمی از نیروهای اجتماعی و سیاسی قابل تقلیل به طرح جایگاه آنها در شیوه‌ی تولید غالب و یا "ماهیت طبقاتی" آنها نیست، بلکه باید مجموعه‌ی جوانب اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک آنها را دربرگیرد، و بعلاوه این تحلیل باید نه بطور ایستا و یکبار برای همیشه، بلکه در جریان حرکت و تغییر مداوم جامعه و در پیوند با شرایط مشخص و روابط نیروهای طبقاتی و سیاسی در هر مرحله‌ی معین، صورت پذیرد و پیوسته تجدید شود. دوم - دگمی که مبارزه‌ی ضدامپریالیستی را جزا از مبارزه‌ی طبقاتی و سیاسی در درون جامعه و بدون ارتباط با مبارزه برای دموکراسی در نظر می‌گیرد و دولت مستقر در هر جامعه را نه بر اساس رفتار آن در قبال طبقات و اقشار مختلف آن جامعه، بلکه عمدتاً بر مبنای مناسبات بین‌المللی دولت‌ها و موضع آن در صف‌بندی‌های جهانی میان امپریالیسم و سوسیالیسم ارزیابی می‌کند. بر اساس چنین دگم‌هایی بود که سازمان ما رژیم جمهوری اسلامی را با استناد به ماهیت و پایگاه خرده‌بورژوازی آن و درگیری‌اش با امپریالیسم، مترقی و قابل حمایت ارزیابی می‌کرد. سازمان ما ضمن تعیین تکلیف با این دگم‌های ریشه‌دار، نتایج و درس‌هایی را در رابطه با شی‌کنونی و آینده‌ی خود بیرون کشیده است.

تئوری جامد و سیاست فرقه‌ای در پراتیک بگجا

می‌انجامد؟

با این مقدمه، برخورد سازمان کارگران انقلابی ایران (راه‌کارگر) را با تجربه‌ی گذشته‌اش مورد بررسی قرار می‌دهیم. راه‌کارگر در ارزیابی از فعالیت سه سال اول خود گفته است که در فعالیتش "عمدتاً به سیاست نفی تکیه داشت تا اثبات"، که ضمن نفی رژیم جمهوری اسلامی، اگر مردم از او سوال می‌کردند "حکومت خلقی و انقلابی چه مشخصاتی دارد، کدام حکومت قادر است اهداف انقلاب را برآورده برای مبارزه با امپریالیسم چه باید کرد... و سرانجام از کدام برنامه و از کدام حکومت باید حمایت کرد؟، پاسخ روشن و کافی نمی‌یافتند، اگر پاسخی بود، نظری بود و گذری، آنهم کلی و سر بسته."

راه‌کارگر همچنین مطرح کرده است که "در مبارزه با توهم توده‌ها نیز سیاست یک جانبه‌ی نفی را در پیش گرفتیم". راه‌کارگر این انحرافات را ناشی از "آلودگی

به پوپولیسیم، "هویت خرده بورژوازی تشکیلات" و "گسیختگی میان تئوری و پراتیک" می‌داند و آنگاه درباره‌ی "علت اساسی" دچار شدن به این وضع و راه غلبه بر آن، چنین نظر می‌دهد: "علت اساسی آلودگی پوپولیستی و هویت خرده بورژوازی تفکیلات ما و گسیختگی میان تئوری و پراتیک سازمان، ناشی از جدائی از عمل پرولتاریائی بوده و اساسی‌ترین وسیله غلبه بر این گسیختگی، پیوند با پراتیک پرولتاریائی است." (بمناسبت سومین سالگرد انتشار نشریه‌ی راه‌کارگر در ایران)

یعنی اگر فعلا انحرفات دیگر را کنار بگذاریم و فقط به رابطه میان تئوری و پراتیک راه‌کارگر بپردازیم، مطابق نظر فوق علت اساسی گسیختگی میان تئوری و پراتیک راه‌کارگر، جدائی آن از پراتیک پرولتاریائی بوده و راه غلبه بر آن نیز پیوند با چنین پراتیکی است. ولی طرح مساله به این صورت یک همانگوشی محض است و فقط خود سوال را به شکل دیگر تکرار می‌کند. مساله اینست که چرا میان تئوری و پراتیک راه‌کارگر جدائی وجود داشته است؟ پاسخ به این سوال با اشاره به نوعی خاص از پراتیک، یعنی پراتیک پرولتاریائی، غیر ممکن و غیر علمی است، زیرا آنگاه این سوال پیش می‌آید که چرا میان تئوری راه‌کارگر و پراتیک پرولتاریائی گسیختگی وجود داشته است؟ اگر تئوری‌های راه‌کارگر، تئوری‌هایی بوده که نیازهای جنبش عملی کارگران و توده‌ها را منعکس می‌کرده، اگر این تئوری‌ها مجزا از واقعیت‌ها و شرایط مشخص جامعه نبوده، پس چرا منجر به گسیختگی از پراتیک شده است؟ آیا راه‌کارگر در گذشته آگاهانه تصمیم گرفته بود که با "پراتیک پرولتاریائی" پیوند برقرار نکند و به این دلیل میان تئوری و پراتیک گسیختگی بوجود آمده بود، تا امروز تصمیم بگیرد با "پراتیک پرولتاریائی" پیوند برقرار سازد و بدین طریق گسیختگی میان تئوری و پراتیک را از میان بردارد؟ باید فکر کرد چرا جریانی مانند راه‌کارگر علیرغم موضع قاطع در برابر رژیم، در سطح جامعه و توده‌ها مطرح نشده و نتوانسته است با محیط جامعه و با توده‌ها پیوند برقرار کند؟ آیا این ناتوانی هیچ ربطی به طرح تئوریک که در مخیله راه‌کارگر وجود داشته، در نشریات آن منعکس می‌شده و پراتیکش را جهت می‌داده، نداشته است؟

ما در نقد مواضع راه‌کارگر گفته‌ایم که علت این گسیختگی میان تئوری‌های راه‌کارگر و پراتیک بطور عام (هم‌کارگری و هم توده‌ای)، آن بوده است که راه‌کارگر خود تئوری را به سطح قالبهای ذهنی، حاضر و آماده و احمکنی، خشک و مجرد و سیاست را عمدتا به تلاش برای تمهیل این قالبها بر واقعیت و تکرار این احکام بدون توجه به شرایط مشخص و بدون تلاش برای زمینی کردن آنها تنزل داده است. ما گفته‌ایم که تئوری اگر دکلماتیستی نباشد، بلکه بعنوان راهنمای عمل و بعنوان بیان نظری جنبش واقعی کارگران و توده‌ها ایفای نقش کند، تئوری اگر سکلتاریستی نباشد و مسائل و مشکلات ذهنی یک فرقه، مصالح پاسداری از یک رشته احکام مجرد و خشک را بر مسائل و منافع واقعی و پراتیک واقعی جنبش کارگری و توده‌ای مقدم نشارده، نمی‌تواند در تضاد با پراتیک قرار گیرد و به گسیختگی از آن بیانجامد. بر این اساس، ما راه‌کارگر را به "ریشه‌یابی ضعف‌ها تا حد نقد دکلماتیسم و سکلتاریسم"، اجتناب از برخورد های "کتابی و ذهنی" و "غیرواقع‌بینانه و غیرسیاسی" و پرهیز از برداشت "گلیشه‌ای" و "انتزاعی" از مارکسیسم - لنینیسم و تجارب جنبش جهانی کونیستی فراخوانده‌ایم.

راه‌کارگر به جای حرکت در این راستا، صعدتا بر همان درک‌های جزم‌گرایانه پافشاری کرده و بویژه تلاش نموده است از شکست مشی‌های رفرمیستی بعنوان محلی برای توجیه دکلماتیسم و برخورد دکلماتیک به مارکسیسم - لنینیسم که یکی از دردهای ریشه‌دار جنبش ما (و نیز جنبش جهانی کونیستی) است و در هر دو سوی انحراف راست و چپ عمل کرده است، بهره‌گیرد. در این جهت است که راه‌کارگر اخیرا در نقدی بر مقاله‌ی "مارکسیسم و میهن پرستی" (فدائی، شماره ۲۷) و در عکس‌العکس به دعوت ما مبنی بر پرهیز از برخوردهای "کتابی و ذهنی"، "غیرواقع‌بینانه" و "غیرسیاسی"، چنین عناوینی را "افتخار آمیز" خوانده و لجه‌وجانه اعلام داشته است که "در اینجا نیز قصد ما این است که "کتابی"، "غیرواقع‌بین" و "غیرسیاسی" باشیم و در رد اصل میهن پرستی به همان مارکسیسم ارتدکس اکتفا نائیم." (راه‌کارگر تئوریک، ۵، ص. ۱۰-۹)

برخورد ذهنی و کتابی به وحدت جنبش

کونیستی و کارگری به چه معناست؟

برای اینکه نشان دهیم دکلماتیسم و برخورد کتابی و ذهنی، چگونه در شرایط کنونی نیز جریان دارد و چگونه در راه پرداختن به مسائل واقعی جنبش کارگری و کونیستی ایران و حل آنها، افشاش و مانع ایجاد می‌کند، برخورد راه‌کارگر با

مساله‌ی مهم وحدت جنبش کونیستی و کارگری ایران را مورد بررسی قرار می‌دهیم. نظری اجمالی به شرایط مشخص ایران، نشان دهنده‌ی وضع بسیار دشوار و دردناک جنبش کارگری و کونیستی کشور ماست؛ علیرغم نارضایتی و نفرت شدید کارگران از وضع موجود و سیاستهای رژیم، حرکت کونیستیها و کارگران پیشرو و آگاه از پاسخگوشی به نیازهای مبارزه‌ی کارگران و تشکل این مبارزه، گمان بسیار عقب است. کارگران بدلائل متعدد چون تجربه‌ی انقلاب شکست‌خورده، فشار بیش از حد زندگی و تهدید مداوم بیگاری بدون چشم‌انداز و عدم حضور فعال و گسترده پیشروان و رهبران کارگری و کونیست در سطح جامعه و محیطهای کار به آسانی دست به اقدام عظمی و مبارزات آشکار و گسترده نمی‌زنند. همچنین جنبش کونیستی بدلیل عملکردش در سالهای پس از انقلاب ۱۳۵۷ و ضرباتی که رژیم جنایتکار خمینی به آن وارد ساخته، چنان حضور و نفوذی ندارد که بتواند مرکز جاذبه‌ای برای توده‌ی کارگران، جلب آنها به مبارزه‌ی فعال و متشکل علیه رژیم و در راه خواسته‌هایشان باشد. علاوه بر اینها هم جنبش کارگری و هم جنبش کونیستی از لحاظ تشکیلاتی نیز از تفرقه و پراکندگی و عدم ارتباط ارگانیک و تنگاتنگ با یکدیگر رنج می‌برند. این وضع انرژی و ظرفیت عظیم و دگرگون‌ساز نهفته در طبقه‌ی کارگر ایران را بلااستفاده می‌گذارد و مانع آن می‌شود که این انرژی بطور موثر و فعال در راه بهبود وضع کارگران و مردم ایران و رهائی آنها از چنگ رژیم جمهوری اسلامی بکار آفتد. روشن است که خروج از این وضع دشوار و دردناک، بطور ساده و سریع امکان ندارد و تلاش‌های زیاد و مستمری را از کونیستها و کارگران پیشرو می‌طلبد. بویژه باید بطور صریح و بی‌پرده گفت که این وضع را نمی‌توان با شعارها و ستایش‌های کلی از کارگران - شعارها و ستایش‌هایی که بیشتر جلوه‌ی کارگردگی است تا اعتقاد عمیق به رسالت تاریخی و توان کارگران - و یا احکام غیرواقعی و غیرجدی نظیر اینکه طبقه‌ی کارگر ایران "امروزه به نیروشی در سیاست مبدل شده است که کلیه احزاب ارتجاعی، بورژوازی و خرده بورژوازی نیز مجبورند آن را بعنوان یک قدرت طبقاتی معین به حساب آورند" (راه‌کارگر، شماره ۳۵، تاکید از ماست) تغییر داد. این برخوردها فقط به انحراف اذهان از واقعیت‌ها و آرایش ذهنی آنها منجر می‌شوند و به صورت مانعی در راه طرح جدی و واقعی مسائل و چاره‌جویی برای آنها درمی‌آیند.

سازمان ما بعنوان گام‌هایی مقدماتی در جهت فاصله‌گرفتن از این وضع اولا از همکاری و هماهنگی و ائتلاف هرچه وسیع‌تر میان جریاناتی که خط مشی انقلابی دارند دفاع می‌کند تا از این طریق ثقل آنها در کار در میان کارگران و توده‌ها، در مبارزه بخاطر شکل‌دادن وحدتی رزمنده و انقلابی در جنبش کونیستی و در تامین هماهنگی و همکاری هرچه گسترده‌تر علیه رژیم بیشتر شود. ثانیا بر ضرورت کار تبلیغی و سازمان‌گرنه برای متحد کردن کارگران در اتحادیه‌هایی در سطح موسسات جداگانه و در سطوح منطقه‌ای و سراسری پامی فشارد، تبلیغ هسته‌های مخفی کارگری و حرکت در جهت تشکیل آنها بعنوان نطفه‌ها و هسته‌های اولیه‌ی اتحادیه‌های بزرگ آتی، یکی از راه‌های تحقق اصلی این سیاست است. ثالثا ما برآنیم که سازمان‌های کونیست باید بطور جداگانه و هم در حد ممکن بطور مشترک برای گسترش پایگاه کارگری خود و پیوند میان جنبش کارگری و کونیستی تلاش ورزند.

راه‌کارگر تا آنجا که به مساله‌ی وحدت جنبش کونیستی مربوط می‌شود، گامی هرگونه پیشنهاد و طرحی در این زمینه را تحت‌عنوان "اتحاد فرقه‌های منحن" مورد حمله قرار می‌دهد، گامی با خودبزرگ‌بینی و تفرعن کودگانه‌ای جنبش کونیستی ایران را در وجود خود خلاصه می‌کند و تمام جریانات دیگر را بعنوان جریاناتی خرده بورژوا و بورژوا، خارج از جنبش کونیستی می‌شمارد، و گامی ضمن طرح شعار کلی "همکاری و اتحاد برای تشکیل حزب" از ارائه‌ی هرگونه طرح مشخص برای آن پرهیز می‌کند. راه‌کارگر این گرایش را که خود را تنها جریان جنبش کونیستی ایران بداند، از آغاز موجودیتش حمل کرده و بطور مستقیم و غیرمستقیم آن را بروز داده است. درحال حاضر نیز راه‌کارگر کونیست بودن تقریبا تمام جریانات جنبش کونیستی ایران را با بکارگیری روشهای غیرمستقیم ولی شناخته‌شده‌ای چون دعوت آنها به پذیرش "کونیسم"، گذاشتن صفت "کونیست" در داخل گپومه، گفتن عباراتی نظیر اینکه "شا را با سرنوشت و مبارزه‌ی کونیست‌ها چه کار؟" و غیره زیر سوال می‌برد. با چنین نگرشی سوال این است که اساسا راه‌کارگر جنبش کونیستی ایران را متشکل از چه نیروهائی می‌داند؟ نیروهائی که برای تشکیل حزب طبقه کارگر دعوت به همکاری و اتحاد می‌کند چه جریاناتی هستند؟ و با توجه به اینکه راه‌کارگر هر یک از جریانات را بشکلی غیرکونیست شمرده و خود را نیز تا چندی قبل کونیست نمی‌داند واقعا چه تاریخ و سابقه‌ای برای جنبش کونیستی ایران می‌شناسد؟

دوحزب، یک حزب انقلابی و یک حزب رفرمیست و نیز در موارد زیادی بین اتحادیه‌های کارگری با رهبری‌های انقلابی و رفرمیستی تقسیم شده بود، علاوه بر این، احزاب سوسیال‌دموکرات در مقایسه با احزاب کمونیست نوپا، روی توده‌ی وسیع‌تری از کارگران نفوذ داشتند، همچنین چشم‌انداز یک اعتلای انقلابی و انقلاب سوسیالیستی در آینده‌ای خیلی نزدیک منتفی شده بود. در چنین شرایطی بود که کمینترن و احزاب کمونیست عضو آن، برای اینکه ضمن حفظ استقلال سیاسی و تشکیلاتی خود، بتوانند اتحاد عمل کارگران را در مقیاسی هر چه وسیع‌تر تأمین کنند، توده‌های کارگری را بر اساس تجربه‌ی مستقیم و روزمره‌شان آموزش دهند و بخش هرچه بیشتری از آنها را به ضرورت گسستن از اپورتونیسم متقاعد سازند، تاکتیک جبهه‌ی واحد کارگری را مطرح ساختند. این تاکتیک برای این شرایط مشخص، و نه برای هر شرایطی صرفنظر از مشخصات آن، طرح‌ریزی شده بود. برای عملی‌کردن این تاکتیک، نمایندگان انترناسیونال کمونیستی و احزاب عضو آن به مذاکره و همکاری با انترناسیونال دوم (و دو و نیم) و احزاب متعلق به آن می‌پرداختند تا اتحاد عمل میان کارگران متشکل در احزاب و اتحادیه‌های تحت نفوذشان را تأمین نمایند. در این حرکت مشترک، هر کدام از طرفین طبعاً اهداف خاص خود را نیز دنبال می‌کردند. در شرایط مشخص آن زمان و آن کشورها، تاکتیک جبهه‌ی واحد کارگری واقعاً معنی داشت، ولی برای شرایط ایران که اکثریت غالب کارگران نه در احزاب و نه در اتحادیه‌ها متشکل هستند و نه شرایط دیگر مشابه آن دوره و آن کشورهاست این تاکتیک کاملاً بی‌معنی است.

تمام استناداتی نیز که راه‌کارگر برای توجیه این تاکتیک پیش می‌کشد، فقط علیه مصداق و کاربردپذیری آن در شرایط امروز ایران حکم می‌دهد. مثلاً راه‌کارگر از قول کمینترن نقل می‌کند که "جبهه‌ی واحد کارگری به معنای همکاری همی کارگران خواه کمونیست، خواه آنارشیست و سوسیال‌دموکرات، مستقل، حزبی و غیرحزبی و یا حتی کارگران مسیحی است که مخالف بورژوازی هستند. همکاری با رهبران در صورتی که تن بدهند، بدون رهبران در صورتی که بی‌تفاوت بمانند، در جنگ با رهبران و علیه آنها در صورتی که در برپاداشتن جبهه‌ی واحد کارگری خرابکاری کنند." آنگاه راه‌کارگر در "انطباق" این حکم از زبان خود و برای شرایط ایران چنین می‌گوید: "معنای این تاکتیک (تاکتیک جبهه‌ی واحد کارگری) نیز... بسیار ساده است؛ همکاری همه کارگران خواه کمونیست، خواه آنارشیست، سوسیال‌دموکرات، مجاهد، مذهبی، مستقل، حزبی، غیرحزبی و غیره که مخالف حکومت و بورژوازی هستند." (راه‌کارگر، شماره ۳۴) راه‌کارگر کمی پائین‌تر این فهرست "کارگران ایران" را با اسامی دیگری چون توده‌ای، تروتسکیست، اکثریتی، پیگاری، اقلیتی و بی‌خط تکمیل می‌کند و در جاهای دیگر کارگران مائوئیست و رنجبرانی را نیز به جبهه می‌افزاید. اما این استناد به تجربه‌ی کمینترن و این بنای خیالی در برابر ساده‌ترین سوالات درهم فرومی‌ریزد؛ کدام کارگران کمونیست؟ کدام کارگران آنارشیست؟ کدام کارگران سوسیال‌دموکرات؟ کدام کارگران تروتسکیست و پیگاری و رنجبرانی و مائوئیست و توده‌ای؟ این به اصطلاح "گردان‌های کارگری" کجا هستند که باید با هم متحد شوند و جبهه واحد کارگری تشکیل دهند؟ آیا در این فراخوان حداقل واقع‌بینی وجود دارد؟ کمینترن تاکتیک جبهه‌ی واحد کارگری را در شرایطی مطرح می‌کرد که بخش بزرگی از کارگران در احزاب سیاسی و اتحادیه‌های کارگری گوناگون متشکل بودند. آیا در ایران امروز مجموع کارگران فهرست بلندبالای راه‌کارگر با فرض اینکه همه‌شان هم وجود داشته باشند، چیزی بیش از یک اقلیت بسیار کوچک را تشکیل می‌دهند؟ اگر منظور فقط اینست که این اقلیت کوچک همراه با اکثریت کارگران که متشکل نیستند، متحد شوند، آیا برای این شکل اتحاد نامی جز سندیکا و اتحادیه می‌توان گذاشت؟ آیا روشن نیست که در مورد ایران و جنبش کارگری آن حتی تقسیم کارگران به "حزبی" و "غیرحزبی" به روال معمول در اروپا نیز بازی‌کردن با اصطلاحات و کلیات است؟

راه‌کارگر در ادامه‌ی بحث سوال می‌کند که "آیا بلحاظ اصولی، ما امر تشکیل جبهه‌ی واحد کارگری را صرفاً از "پائین" یعنی بمثابة اتحاد عمل توده‌های کارگر با ایدئولوژی‌های گوناگون تلقی می‌کنیم و یا آنکه چنین جبهه‌ای از "بالا"، یعنی از طریق توافقات احزاب سیاسی و منجمله رهبران فرصت‌طلب نیز مجاز است؟" آنگاه و از قول کمینترن به این سوالات پاسخ می‌دهد:

اولاً: "هدف اصلی تاکتیک جبهه‌ی واحد عبارتست از متحدکردن توده‌های کارگر از طریق تهییج و سازماندهی، موفقیت واقعی این تاکتیک به جنبش از پائین، از میان صفوف توده‌ی کارگران بستگی دارد."

ثانیاً: "آیا جبهه‌ی واحد فقط شامل توده‌های کارگر می‌شود و یا رهبران فرصت‌طلب را هم دربرمی‌گیرد؟ خود طرح این سوال ناشی از یک سوءتفاهم

جدا از این برخورد غیرمسئولانه و فیرواقعی با مسائل جنبش کمونیستی ایران، راه‌کارگر برای وحدت جنبش کارگری و کمونیستی ایران و حل مسائل آن، "جبهه‌ی واحد کارگری" را پیشنهاد می‌کند.

مضمون و هدف "جبهه‌ی واحد کارگری" هیچگاه روشن نشده و ثابت نمانده است. راه‌کارگر زمانی این جبهه را صرفاً برای متحدکردن و سازمان‌دادن طبقه‌ی کارگر حول مطالبات پایه‌ای آن (یعنی تشکل اتحادیه‌ای)، زمانی برای نه فقط مطالبات پایه‌ای، بلکه همچنین "سباززه علیه نظام اجتماعی و سیاسی حاکم" و "علیه بهره‌کشی و خودکامی" و گاهی التقاتی از این دو مطرح می‌کند، بعلاوه جبهه‌ی یادشده در مواردی بعنوان جبهه‌ی صرفاً در پائین و "اتحاد کارگران با کارگران" در مواردی بعنوان همکاری و ائتلاف نیروهای سیاسی برای سباززه در راه اهداف یادشده و بالاخره در مواردی همچون ترکیبی ناروشن از این دو مطرح می‌شود، یعنی مثلاً گفته می‌شود که "جبهه‌ی واحد کارگری" ائتلاف میان سازمان‌های سیاسی است برای متحدکردن توده‌های وسیع طبقه‌ی کارگر، ولی بلافاصله اضافه می‌شود که این جبهه، یک "جبهه‌ی چپ" متشکل از سازمان‌های مارکسیست یا بطور کلی سازمانهایی که بهرطریق علاقمند به فعالیت در میان کارگران هستند، نیست!

در آخرین روایت از "جبهه‌ی واحد کارگری"، راه‌کارگر ابتدا توضیح می‌دهد که "جبهه‌ی واحد کارگری نه مترادف جبهه‌ی خلق است، نه جایگزین حزب طبقه‌ی کارگر"، درجبهه‌ی واحد کارگری، نه غیرکارگرها مطرحند، نه فقط کارگران کمونیست، و اینکه "جبهه واحد کارگری، یک "جبهه‌ی چپ" متشکل از سازمان‌های مارکسیست هم نیست. اما همه‌ی سازمان‌های سیاسی که در میان کارگران فعالیت می‌کنند - اعم از مارکسیست یا غیرمارکسیست - می‌توانند از طریق تلاش در جهت هماهنگ و یکپارچه‌ساختن مبارزات صنفی و سیاسی کارگران و گسترش دامنه‌ی اتحاد عمل کارگران و مبارزات جاری بخاطر مطالباتشان، به شکل‌گیری جبهه‌ی واحد کارگری در پائین کمک چشمگیری کنند و روند آن را آسان‌تر و سریع‌تر سازند." (راه‌کارگر، شماره ۳۵). پس از این توضیحات اغتشاش‌آفرین، راه کارگر دوتنوع جبهه‌ی واحد کارگری مطرح می‌کند: الف) جبهه‌ی واحد کارگری برای استقرار جمهوری دموکراتیک خلق؛ سازمان راه‌کارگر "آماده است تا با کلیه احزاب و گروه‌هایی که حاضرند در راه مطالبات انتقالی (نظیر جمهوری نوح شوروی کارگران و زحمتکشان شهر و روستا، کنترل کارگری، ملی‌کردن کلیه بانکها، بیمه‌ها، تجارت‌ خارجی، منابع اصلی مواد خام، صنایع نظامی، کلیه صنایع و موسسات بزرگ سرمایه‌داری) مبارزه‌ی مشترک و متحد کارگران و زحمتکشان را سازمان دهند، جبهه‌ی واحد کارگری برای برقراری جمهوری دموکراتیک خلق تشکیل دهد." (همان ب) جبهه واحد کارگری برای مطالبات مشخص و فوری کارگران؛ راه‌کارگر "امر تشکیل جبهه‌ی واحد کارگری را موکول به مبارزه‌ی مشترک در راه مطالبات انتقالی ننموده، آماده است تا با کلیه احزاب و گروه‌هایی که حاضرند در راه مطالبات مشخص و فوری طبقه‌ی کارگر و ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری اقدام نمایند، جبهه‌ی واحد کارگری تشکیل دهد." (همان). در مورد اول معلوم نیست که اگر هدف جمهوری دموکراتیک خلق است چرا باید جبهه‌ی واحد کارگری تشکیل داد و نه جبهه‌ی خلق؟ در مورد دوم روشن نیست که چگونه ممکن است "احزاب و گروهها" باهم همکاری کنند ولی جبهه، جبهه‌ی متشکل از سازمان‌ها نباشد و اساساً جبهه‌ای "در پائین" باشد و مهم‌تر از آن روشن نیست که چرا اتحاد و همکاری کارگرانی که هنوز در اتحادیه‌ها و سازمانها متشکل نیستند، باید نه اتحادیه‌ی کارگری، بلکه "جبهه‌ی واحد کارگری" خوانده شود؟ کارگرانی که هیچ نوع تشکلی ندارند چگونه می‌توانند با هم "جبهه" تشکیل دهند؟

تمام این تناقضات وجود دارند و پی‌درپی بر اغتشاش اذهان می‌افزایند. اما ساله‌ی مهم‌تر از نظر بحث کنونی ماه این تناقضات نیستند، بلکه این مساله است که اصولاً شعار و تاکتیک "جبهه‌ی واحد کارگری"، چه ربطی به شرایط ایران دارد؟ تا چه حد با شرایط مشخص ایران و وضع جنبش کارگری و کمونیستی آن منطبق است؟ آیا شرایط ایران، مشابه همان شرایطی است که در زمان طرح این تاکتیک در اوائل دهه‌ی ۱۹۲۰ در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته وجود داشته است؟ آیا ما مجازیم هر تاکتیکی را از آثار بنیانگذاران مارکسیسم - لنینیسم و هر دوره‌ای از تاریخ جنبش جهانی کمونیستی انتخاب کنیم و بخواهیم بدون توجه به شرایط جامعه‌مان، هر طور شده آن را بر شرایط ایران تحمیل کنیم؟ آیا کاربست خلاق ایدئولوژی علمی در تحلیل شرایط هر جامعه یعنی همین؟

انترناسیونال کمونیستی سیاست "جبهه‌ی واحد کارگری" را در شرایط تهیاجم سرمایه‌داری برای بعقب راندن جنبش کارگری در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، یعنی برای کشورهایی مطرح کرد که در آنها بخش سازمانیافته‌ی طبقه‌ی کارگر بین

است. اگر ما قادر بودیم صرفاً توده‌های کارگر را به زیر پرچم و یا شعارهای علی‌آنی خود متحد کرده، از بالای سر سازمان‌های رفرمیست، چه حزب و چه سندیکا، بگذریم، البته این بهترین چیز در دنیا می‌بود. ولی در آن صورت خود مسأله‌ی جبهه‌ی واحد به شکل کنونی‌اش مطرح نمی‌شد. قضیه در اینجاست که برخی از بخشهای بسیار مهم کارگران یا متعلق به سازمان‌های رفرمیست‌اند و یا از آنها حمایت می‌کنند. تجربه‌ی کنونی این کارگران هنوز آنقدر کافی نیست تا آنها را به جدائی از سازمان‌های رفرمیست و پیوستن به ما قادر نماید. ممکن است دقیقاً بعد از درگیری در آن فعالیت‌های توده‌ای که در دستور روز قراردارند تغییر اساسی در این رابطه بوقوع بپیوندد. دقیقاً این همان چیز است که ما بخاطر آن می‌کوشیم. اما در حال حاضر قضایا اینگونه نیست. امروزه بخش سازمانیافته‌ی طبقه‌ی کارگر در سه سازمان منقسم است. (راه کارگر، شماره ۳۶، به نقل از اسناد کمیترین، تأکیدات از ماست.)

خود سوال بالا که متناسب با حال و هوای مباحث کمیترین تنظیم شده و پاسخ کمیترین به آن، بروشنی نشان می‌دهد که تاکتیک "جبهه‌ی واحد کارگری" مورد نظر کمیترین، برای شرایط ایران امروز مناسب نیست. زیرا در ایران اولاً بخش عمده یا مهمی از کارگران متعلق به سازمان‌های رفرمیست و یا بطور عام سازمان‌های سیاسی نیستند، ثانیاً کارگران اصولاً از شکل سیاسی و صنفی محرومند و طبعاً تقسیم بین دوه سه یا هر چند سازمان در مورد آنها موضوعیت ندارد و ثالثاً به تبع موارد فوق، مسأله‌ی عدم امکان دستیابی به توده‌های کارگران "از بالای سر سازمان‌های رفرمیست، چه حزب و چه سندیکا" در ایران مطرح نیست. هیچکدام از موارد مورد نظر کمیترین و مورد استناد راه کارگر مسائل و مشکلات واقعی جنبش کارگری ایران و مسائل و مشکلات کار کمونیست‌های ایران در درون کارگران را منعکس نمی‌کند. طرح این موارد فقط موجب انحراف اذهان از مسائل واقعی جنبش ما می‌شود. مسأله‌ی اساسی جنبش کارگری ایران اینست که اصولاً چنین تشکلهای صنفی و سیاسی توده‌ای وجود ندارد و تا موقعی که این وضع واقع‌بینانه درک و تجزیه و تحلیل نشود هزار تجربه‌ی ارزشمند مربوط به کشورهای دیگر نیز نمی‌تواند راهگشا باشد.

و بالاخره راه کارگر برای توجیه تاکتیک "جبهه‌ی واحد کارگری" در مورد شرایط ایران، می‌کوشد این تاکتیک را جهان‌شمول و در همه جا عادی قلمداد کند و آن را نه تنها به کل دوران پس از طرح آن در کشورهای کمیترین (اولاً دهه‌ی ۱۹۲۰)، بلکه به کل دوران حیات مارکسیسم تسمیه دهد. راه کارگر می‌گوید: "این تاکتیک ... بروشنی در بیانیه کمونیست توسط مارکس و انگلس تدوین گردیده" و "در تاسیس انترناسیونال اول و بویژه در نخستین اقدام تاریخی پرولتاریا برای استقرار حکومت خویش (کمون پاریس) صحت خود را به اثبات رسانده" و "پس از انشعاب کمونیسم از سوسیال دموکراسی، بنا به رهنمودهای لنین توسط انترناسیونال کمونیستی در اوائل دهه بیست و در طی دوران مبارزه با فاشیسم معمول شده است". راه کارگر اضافه می‌کند که "از نظر لنینیسم تاکتیک جبهه‌ی واحد برای تمام دوران کنونی ... حائز اهمیت تعیین کننده می‌باشد." (همان)

راه کارگر توضیح نداده است که بر چه اساسی، تدوین تاکتیک مشخص جبهه‌ی واحد کارگری (و نه مثلاً ضرورت اتحاد کارگران بطور عام) را به مارکس و انگلس و مصداق این تاکتیک برای تمام شرایط دوران معاصر را به لنین و لنینیسم نسبت می‌دهد؟ آیا معلوم نیست که تاکتیک تابع شرایط کاملاً مشخص است و یک تاکتیک واحد نمی‌تواند حتی برای دو شرایط متفاوت نیز صادق باشد، تا چه رسد به اینکه برای سراسر یک دوران تاریخی که پدیده‌ها و شرایط بی‌نهایت متنوعی را در برمی‌گیرد صادق باشد؟ حتی خود عبارتی نیز که راه کارگر از کمیترین نقل کرده است همین را ثابت می‌کند: مفهوم این حرف که "اگر ما قادر بودیم توده‌های کارگر را به زیر پرچم و یا شعارهای آنی خود متحد کنیم" و "از بالای سر سازمان‌های رفرمیست، چه حزب و چه سندیکا بگذریم" دیگر "در آن صورت خود مسأله‌ی جبهه‌ی واحد به شکل کنونی‌اش مطرح نمی‌شد" اینست که تاکتیک جبهه‌ی واحد کارگری برای یک شرایط مشخص و نه هر شرایط در دوران معاصر صادق است و تنها با تحلیل مشخص از شرایط مشخص هر کشور می‌تواند کاربرد داشته باشد.

ملاحظات فوق نشان می‌دهد که آنچه راه کارگر در طرح تاکتیک و شعار "جبهه‌ی واحد کارگری" اصلاً اعتنائی به آن ندارد، همانا شرایط مشخص ایران و مسائل واقعی جنبش کارگری و کمونیستی آن است. راه کارگر هم اصل مسأله جنبش را از کتابها می‌گیرد، هم سوالات مربوط به آن را از قول کتابها طرح می‌کند و هم پاسخ آن را از کتابها اخذ می‌کند و البته در استناد به کتابها نیز از دوره‌ی معینی جلوتر نمی‌آید. در نتیجه ما نه با یک تحلیل مشخص از شرایط مشخص ایران، نه حتی با طرح درست سوالی واقعی درباره‌ی مشکلات جنبش کارگری ایران و نه با پاسخی مربوط به ایران، بلکه با نمایشنامه‌ای ناقص از حوادث تاریخی مربوط به

دوره، کشور و شرایط دیگر روبرو هستیم که در آن نقشها بدلخواه تقسیم شده، مسائل بطور اختیاری طرح گردیده، سوالات بسته به مصالح بحث انتخاب شده و بدنبال کشش و جادله میان این موجودات خیالی، نتایج دلخواه از آنها بیرون کشیده شده است. معلوم نیست که این طرح و این بحث در کجا با شرایط ایران ارتباط پیدا می‌کند؟ آیا به این برخوردها که از "کتاب" شروع شده و به "کتاب" نیز ختم می‌شود، می‌توان نامی جز برخورد "کتابی" با مسائل اجتماعی گذاشت؟ آیا این برخوردها را که هیچ ربطی به واقعیت‌های مشخص ایران ندارند، می‌توان چیزی جز برخورد "غیرواقع‌بینانه" و "ذهنی" خواند؟ و آیا این برخوردها را که با پیش کشیدن بحثهای نامربوط، مسائل سیاسی پراهمیتی چون همکاری و ائتلاف در جنبش کمونیستی و کمک به مبارزه‌ی کارگران و توده‌ها علیه رژیم را از مرکز توجه دور می‌کند، می‌توان چیزی جز برخورد "غیرسیاسی" نام نهاد؟

برای اجتناب از سوءتفاهم باید بگوئیم که ما خود مطالعه‌ی آثار کلاسیک مارکسیستی - لنینیستی و تجارب کشورهای مختلف که در کتابهای مختلف منعکس شده‌اند را ترغیب کرده و می‌کنیم. مطالعه‌ی این آثار و آشنائی با این تجارب و بهره‌گیری از آنها، برای پرهیز از یکجانبه‌نگری، برای صیقل دادن دانش انقلابی و غنی‌تر کردن آن ضرورت کامل دارد. آنچه ما علیه‌اش دلیل می‌آوریم برخورد کتابی به این آثار و تجارب است. برخورد خلاق و علمی با این آثار و تجارب مستلزم آن است که اولاً مطالعه و بررسی این آثار و تجارب به دوره‌ی معینی محدود نشود و یا در دوره‌ی خاصی متوقف نگردد، بلکه تمام دوره‌ها و بویژه شرایط و تجارب حاضر را نیز دربرگیرد. ثانیاً هیچکدام از این آثار و تجارب، از زمینه‌ی تاریخی و مشخص خود جدا نگردد و تنها در ارتباط دقیق با این شرایط مورد توجه قرارگیرد و ثالثاً از هرگونه الگوبرداری و تقلید مکانیکی، از هر گونه وسوسه‌ی ساده‌کردن کار دشوار و پرهزمت تحلیل مستقل و مشخص از شرایط مشخص ایران و جنبش کارگری و کمونیستی آن، اجتناب شود. درغیراینصورت حاصلی جز برخورد جزم‌اندیشانه و کتابی بدست نخواهد آمد.

ثابست اصول عام مارکسیسم بدون توجه دقیق به شرایط هر کشور، برابر با دکلماتیسم است تاچه رسد به اینکه از یک تاکتیک معین که خود آثار شرایط مشخص دیگری را برچهره دارد، بطور مکانیکی الگوبرداری شود. راه کارگر وقتی می‌خواهد هر طور شده تاکتیک جبهه‌ی واحد کارگری را بر شرایط ایران تعمیم کند و واقعیت‌های جنبش کارگری و کمونیستی ایران را مطابق این الگوی ذهنی تفسیر کند و تغییر دهد، فقط برداشت کتابی خود از تجارب جنبش جهانی کمونیستی را بنمایش می‌گذارد و زمانی که می‌خواهد این برداشت را معادل انطباق و کاربست خلاق مارکسیسم - لنینیسم در شرایط ایران قلمداد کند و آن را حتی بقیامت تضاد روزمره با واقعیت‌ها حفظ نماید، نمونه‌ای بارز از برخورد آئین پرستانه (مکتبی) و جزم‌اندیشانه (دکلماتیستی) به علم مارکسیسم را نشان می‌دهد.

چنین رفتاری با مارکسیسم - لنینیسم معادل آنست که این آموزش از روح زنده‌اش، یعنی تحلیل مشخص از شرایط مشخص تپه‌ی شود. بنیانگذاران کمونیسم علمی در سراسر زندگی و مبارزه‌ی خود علیه چنین رفتاری و علیه تبدیل کردن آموزش‌های کمونیسم علمی به یک شریعت جامد و به مجموعه‌ای از دکم‌ها ساززه کرده‌اند. مارکس و انگلس در زمان خود گفته‌اند که "کمونیسم از نظر ما نه حالتی است که باید خلق شود و نه ایده‌آلی است که واقعیت باید خود را با آن تنظیم و منطبق کند، آنچه ما کمونیسم می‌نامیم آن جنبش واقعی است که به الفای شرایط موجود می‌انجامد." بیان معروف انگلس را نیز مبنی بر اینکه "آموزش ما دگم نیست، بلکه رهنمون عمل است." همه می‌دانیم.

معنای "انطباق خلاق مارکسیسم - لنینیسم بر

شرایط هر جامعه" چیست؟

پس فرمول رایج "انطباق خلاق مارکسیسم - لنینیسم بر شرایط هر جامعه" را چگونه باید فهمید؟ اگر این فرمول بعنوان تحلیل دقیق و مبتنی بر معلومات واقعی از شرایط هر جامعه در پرتو اصول عام کمونیسم علمی درک نشود، بلکه اینطور تعبیر شود که گویا مارکسیسم "گیشه‌ها" و "قالبهای" ارائه می‌دهد که برای دستیابی به تحلیل علمی از شرایط هر جامعه باید آنها را بسادگی بر روی "خمیر" شکل‌پذیر و منفعل واقعیت فشار داد و به اصطلاح "منطبق" کرده، کافیسیت تا مارکسیسم از یک علم به یک دگم و به مجموعه‌ای از قالبهای خشک و سنگ شده تبدیل شود و از واقعیت و زندگی بیگانه گردد. راه کارگر چنین درک قالبی از مفاهیمی چون "طبقه"، "پرولتاریا" و "خلق" ارائه می‌دهد و تصور می‌کند که با

تکرار این مفاهیم، می‌تواند گره تحلیل مشخص را بگشاید و برای پدیده‌های اجتماعی "مضمون مشخصی" بیابد. بهمین دلیل است که قراردادن مفهوم انتزاعی "طبقه" و "پرولتاریا" به جای یک مفهوم انتزاعی دیگر ("خلق") را دستاوردی بزرگ برای خود می‌شمارد؛ دستاوردی که معادل قراردادن مشی پرولتری به جای پوپولیسم قلمداد می‌شود:

"نگاهی به تحلیل‌های راه‌کارگر نشان می‌دهد که پایه‌های تحلیل ما بیش از آنکه پرولتاریا باشد، مفهوم "خلق" بوده است. بی‌تردید در هر تحلیل مارکسیستی با مفهوم خلق سرو کار خواهیم داشت. اما در اینجا "خلق" مفهوم مستقلی نیست، بلکه منظور از آن صرفاً نیروهای متحد پرولتاریاست... یعنی خود بنای حاضر و آماده‌ای نیست، بلکه بک قالبی که "مفهوم" طبقه باشد، ساخته می‌شود، در نتیجه هویت تاریخی و اجتماعی مشخص دارد. زیرا "طبقه" قالبی است با مشخصات تاریخی و اجتماعی. وقتی از طبقه سخن می‌گوئیم، بدیهی است که از روابط تولیدی و از شیوه‌ی تولید معینی سخن می‌گوئیم. مثلاً "طبقه‌ی کارگر" محصول شیوه‌ی تولیدی است که در قرون وسطی نمی‌توانست وجود داشته باشد. مفهوم "طبقه" نمی‌گذارد بطور انتزاعی از "بهره‌کشی"، "ستم" و "توده‌ها" و غیره سخن بگوئیم، بلکه ناگزیرمان می‌کند که برای همه‌ی این مفاهیم، مضمون مشخصی داشته باشیم." (مرزهای ارتجاع و مرزهای هویت ماه ص. ۲۴، تأکيدات از ماست)

درست است که "خلق"، "بنای حاضر و آماده‌ای نیست، بلکه از طبقات ساخته می‌شود. ولی خود "طبقه" نیز بهمان اندازه‌ی "خلق"، "بنای حاضر و آماده‌ای" نیست. بعلاوه نه "خلق" و نه "طبقه" قالب نیستند. کونیسم علمی، نه برای طبقه و نه برای پدیده‌های اجتماعی دیگر "قالب" ارائه نمی‌دهد تا از برخورد قالبی برحذر باشد و مضامین مشخص پدیده‌ها را از روی مطالعه‌ی عینی و دقیق آنها در پرتو علم جامعه‌شناسی بدست آورد. استناد به قالبهایی چون "طبقه" و "طبقه‌ی کارگر" - آنهم تازه پس از آنکه وجود چنین طبقه‌ای در واقعیت و پراتیک ثابت گردید و نشان داده شد - البته در این حد "مضمون مشخص" به ما می‌دهد که ما در قرون وسطی زندگی نمی‌کنیم ولی هیچ چیزی بیشتر از این درباره‌ی طبقه‌ی کارگر هیچ‌کسوری به ما نمی‌دهد. ولی مگر مشکل جنبش کونیستی ایران و راه‌کارگر این بوده است؟ ما در نقد این برخوردهای راه‌کارگر مطرح کرده‌ایم که "اگر بیک چند "قالب" و "مفهوم" مانند "طبقه" و "پرولتاریا"، می‌شد برای همه‌ی مسائل اجتماعی، "مضمون مشخصی" داشت، جنبش کونیستی ایران و از جمله راه‌کارگر در جایی که اکنون هست نبود و وضعی متفاوت می‌داشت." (فدائی، شماره ۲۵). راه‌کارگر در پاسخ به این بحث، ضمن انتقاد از اینکه چرا ما هنوز از پذیرفتن مفاهیم باصطلاح ساده و مجرد "طبقه" و "پرولتاریا" بعنوان راهنمای تحلیلی کونیستها، سرزمینی زینیم، بار دیگر از قول خود تأکید کرده است که "ما به مفهوم ساده‌ی "طبقه" و "پرولتاریا" تکیه می‌کنیم." (راه‌کارگر، شماره ۳۵)

ما در تحلیل‌های خود به مفاهیم ساده و مجرد "طبقه" و "پرولتاریا" تکیه نمی‌کنیم، برای اینکه اولاً تحلیل علمی از پدیده‌های اجتماعی باید نه مفاهیم مجرد، بلکه واقعیت‌ها را (بقول مارکس): "انسان‌های زنده و واقعی" را نقطه‌ی عزیمت خود قرار دهد، ثانیاً واقعیت‌ها بسیار پیچیده‌تر از مفاهیم ساده و مجردند و در این قالبهای تنگ و خشک قابل توضیح نیستند، و ثالثاً ما بنا به تجربه‌ی سازمان خود، جنبش کونیستی ایران و نیز جنبش جهانی کونیستی می‌بینیم که انحراف از تحلیل مشخص شرایط مشخص در پرتو اصول ایدئولوژی علمی و به جای آن اکتفا کردن به قالبهای مجرد (یا به بیان راه‌کارگر: بیرون کشیدن "مضمون مشخص" پدیده‌های اجتماعی از "مفاهیم" و "قالب‌های مجرد) تا چه حد زیانبار بوده و چگونه کونیستها را از حل یک‌رشته مسائل و وظایف طرح‌شده توسط زندگی و واقعیت بازداشته است. در تجربه‌ی سازمان ما مفاهیم و برداشتهایی مجرد و ساده از "ماهیت طبقاتی" و "مبارزه‌ی ضدامپریالیستی" از نوع همین "قالب‌هایی بودند که راه‌کارگر این همه بر آنها اصرار دارد و دستیابی به آنها را به مفهوم درس‌گیری از گذشته، نفی پوپولیسم و کسب هویت پرولتری و مارکسیستی می‌شمارد!

اصل برخورد طبقاتی با پدیده‌های اجتماعی، بمعنای تکرار بجا و بیجای واژه‌های "طبقه" و "پرولتاریا" و غیره نیست، بلکه مستلزم بررسی واقعی از مناسبات طبقات در تمام جوانب اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و ایدئولوژیک آن و اتخاذ موضع بر این پایه است. طبیعی است که در هر تحلیل مارکسیستی، از مفاهیم علوم اجتماعی نظیر "شیوه‌ی تولید"، "نیروهای مولده"، "طبقه" و "مبارزه‌ی طبقاتی" استفاده می‌شود زیرا نتیجه‌ی کار علمی در مفاهیم تبلور می‌یابد و با مفاهیم فرمولبندی می‌شود. اما این امر بمعنای آن نیست که تحلیل

یادآوری کنیم که لنین در نقد برداشت‌های قالبی و جزم‌اندیشانه از مارکسیسم می‌گفت که "اصل اساسی دیالکتیک حاکی است که حقیقت مجرد وجود ندارد، حقیقت همواره مشخص است." یادآوری کنیم که لنین بر آن بود که "دیالکتیک بمعنای وصله بین‌های از تکه پاره‌ها نیست، بلکه مستلزم بررسی همه‌جانبه‌ی کلیه مناسبات در جریان تکامل مشخص آنهاست." و بالاخره از قول لنین یادآوری کنیم که "برای طرح درست یک مساله ما باید از تجربیات توخالی به مطالعه‌ی مشخص بحث معین، مساله‌ی معین و روش معین در قبال آن گذار کنیم." جوهر دیالکتیک مارکس و وجه تمایز اساسی آن با دیالکتیک هگل در اینست که دیالکتیک مارکس "قالبهای حاضر و آماده" از هر نوع آن و "فرمولهای مجرد و مطلق" در تمام زمینه‌ها را رد می‌کند و به جای آنها تحلیل پروسه‌ها در جریان تکامل مشخص آنها را قرار می‌دهد.

برخورد جزم‌اندیشانه، کتابی و نقل‌قولی با آموزش‌های مارکس، انگلس و لنین بمعنای آن است که خصلت این آموزش‌ها بعنوان یک علم نادیده گرفته شود و با این آموزش‌ها مانند یک "آئین مذهبی" و با گفته‌های آنها همچون "آیه‌های قرآن" رفتار شود. در حالیکه فعالیت خود کلاسیک‌های مارکسیسم - لنینیسم چنین رفتاری را مردود می‌دانند. لنین در سال‌های آغازین فعالیت خود در مطالبی بنام "برنامه‌ی ما" ضمن تأکید بر اینکه "ما بطور کامل بر بنیاد تئوری مارکس تکیه می‌کنیم" نوشت:

"ما آموزش مارکس را بهیچ‌وجه بستانه چیزی پایان‌یافته و دست‌نزدنی نمی‌دانیم، برعکس ما اعتقاد داریم که آموزش مارکس فقط سنگ‌های بنیادین علمی را پایه گذاشته است که سوسیالیست‌ها اگر نخواهند از زندگی عقب بمانند باید آن را در تمام جهات گسترش و پیشرفت دهند. ما برآنیم که بویژه سوسیالیستهای روسیه حتماً باید خودشان تئوری مارکس را بسط و تکامل دهند، زیرا این تئوری چیزی جز اصول عام راهنما را مشخص نمی‌کند، اصولی که کاربست آنها در هر مورد خاص، در انگلستان نسبت به فرانسه، در فرانسه نسبت به آلمان و در آلمان نسبت به روسیه، بگونه‌ای متفاوت صورت می‌گیرد."

برخورد لنین با آموزش مارکس و انگلس در عمل نیز اساساً بیانگر آنست که او از سوئی علیه تهی‌کردن این آموزش از مضمون انقلابی، علیه بازگرداندن آن از سطح یک علم به سطح "سوسیالیسم تخیلی" در اشکال مختلف آن مبارزه کرده و از سوی دیگر در برابر تلاش برای تبدیل کردن آن از یک آموزش زنده و علمی به یک شریعت جامد و مجموعه‌ای از احکام خشک و بیروح ایستاده است. حاصل این کار از جمله آن بوده که لنین، مارکسیسم را در عرصه‌هایی چون تحلیل از سرمایه‌داری انحصاری و امپریالیسم، انقلاب پرولتری، حزب طبقه‌ی کارگر، مساله‌ی ملی و مستعمراتی و سازماندهی اقتصاد سوسیالیستی گسترش داده و ضمن حفظ روح انقلابی و خصلت علمی آن، بعضی احکامش را در انطباق با شرایط جدید و معاصر تغییر و تکامل داده است. این نمونه‌ای از برخورد خلاق به مارکسیسم است. بدون چنین روشی، تبدیل شدن هر علمی به یک دگم اجتناب‌ناپذیر است، زیرا جهان پیش می‌رود و تغییر می‌کند و هر علمی که راه

تغییر و تکامل بر اساس تغییر در واقعیت را به روی خود ببندد، از واقعیت جدا می‌شود و متحجر می‌گردد. بنابراین بدیهی است که تکرار احکام مجرد بدون تحلیل مشخص از شرایط مشخص هر کشور و الگو برداری از تجارب مختلف کشورهای دیگر، بدون در نظر گرفتن نقاط اشتراک و افتراق آنها با شرایط ایران با نظر و عمل بنیانگذاران مارکسیسم - لنینیسم و روح آموزش آنها ناسازگار است.

"مارکسیسم ارتدکس" چه ارتباطی با برخورد

دگماتیک و نقل قولی دارد؟

(بار دیگر در باره مارکسیسم و میهن پرستی)

برای اینکه روشن شود برخورد دگماتیک و نقل قولی به مارکسیسم به چه وضع غیرمستطقی و مضحکی می‌انجامد، مثالی می‌زنیم که به مساله میهن پرستی مربوط می‌شود. ما در مقاله "مارکسیسم و میهن پرستی" در نقد دعوت راه کارگر به "تعویض میهن پرستی با دفاع آشکار از کارگران و زحمتکشان" و نقد نظریه مبنی بر آشتی ناپذیری میهن پرستی با انترناسیونالیسم (راه کارگر تئوریک، شماره ۴)، گفته‌ایم که "این تقابل میان "میهن پرستی" و "دفاع آشکار از منافع کارگران و زحمتکشان" ساختگی و مصنوعی است." زیرا "میهن پرستی راستین، یعنی مبارزه در راه استقلال همه جانبه کشور، در راه حفظ منافع ملی و منافع زحمتکشان، یعنی اکثریت عظیم ملت از دستبرد استثمارگران و غارتگران داخلی و خارجی و مبارزه در راه حفظ و شکوفائی فرهنگ ملی - متمدنی کشور، نه تنها تضادی با "منافع کارگران و زحمتکشان" و "دفاع آشکار" از آن ندارد، بلکه بخشی تفکیک ناپذیر از آن است." (فدائی، شماره ۲۷) ما گفته‌ایم که "تنها یک نگرش محدود، تنگ نظرانه و ناقص به منافع کارگران و زحمتکشان می‌تواند آن را در برابر میهن پرستی راستین، میهن پرستی توده‌ها که از مبارزه انقلابی برای رهایی ملی و اجتماعی جدائی ناپذیر است، قرار دهد."

ما همچنین گفته‌ایم که "مضمون اصلی میهن پرستی، دفاع از منافع ملی یعنی الزامات عینی تکامل مترقیانه‌ی یک ملت در شرایط معین تاریخی است." و اینکه فرق طبقه‌ی کارگر با طبقات و اقشار اجتماعی دیگر و از جمله طبقات استثمارگر از لحاظ برخورد به "منافع ملی" این نیست که طبقه‌ی کارگر دشمن این منافع است و طبقات و اقشار دیگر مدافع آنها، فرق در اینست که اولاً طبقات مختلف بسته به منافع طبقاتی‌شان درک متفاوتی از منافع ملی دارند؛ ثانیاً طبقات استثمارگر مگر برای دوره‌های کوتاه (دوره‌هایی که این طبقات نقش تاریخی نسبتاً مترقیانه‌ای ایفا می‌کنند) نمی‌توانند بیانگر منافع ملی کشور خود باشند، در حالیکه طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان بدلیل ذینفع بودنشان در تکامل آزاد و همه‌جانبه‌ی کشور، پیگیرترین و قاطع‌ترین مدافعان منافع ملی هستند. ما بر این مبنا نتیجه‌گیری کرده‌ایم که طبقه‌ی کارگر نیز مانند هر طبقه‌ی دیگر اگر بخواهد به قدرت سیاسی دست یابد و به طبقه‌ی حاکم کشور خویش تبدیل شود؛ "لزوماً باید پیگیرترین بیانگر و مدافع منافع ملی کشور خود باشد." بدون مبارزه در این راه، مبارزه در راه هژمونی و رهبری جنبش کارگران و توده‌ها و مبارزه در راه کسب قدرت سیاسی، زمینه و ظرف واقعی و مشخص خود را از دست می‌دهد. چرا که مبارزه‌ی نیروهای طبقاتی و سیاسی هر کشور بر سر قدرت سیاسی و اداره‌ی امور جامعه، عمدتاً در چارچوب کشورها و در درون ملت‌ها صورت می‌گیرد و موضوع محوری آن اینست که کدامیک از طبقات اصلی جامعه‌ی سرمایه‌داری (بورژوازی یا پرولتاریا) بخش عمده‌ی ملت را بسوی خود و بسوی اهداف و آرمان‌هایشان جلب می‌کنند. بعبارت دیگر، ما تاکید کرده‌ایم که عرصه‌ی ملی، عرصه‌ی اصلی مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر هر کشور است و اینکه مقدرات هر کشور نه عمدتاً از طریق مبارزه‌ی طبقاتی فراملیتی (مبارزه‌ی طبقات فراملی در عرصه‌ی بین‌المللی)، بلکه عمدتاً از طریق مبارزه‌ی طبقاتی درون هر کشور تعیین می‌شود و بدیهی است که مقدرات هر کشور از نظر ما قبل از هر چیز بستگی به این دارد که کدام طبقه یا طبقات در آن حاکم باشند. بر این اساس ما بر "ضرورت تنفیذ درست منافع ملی با منافع بین‌المللی، وظایف ملی با وظایف بین‌المللی و عوامل ملی با عوامل بین‌المللی" و "تلفیق میهن پرستی و انترناسیونالیسم" با فشاری کرده‌ایم و گفته‌ایم که این موضع هیچ تضادی با همبستگی فعال با مبارزه‌ی انقلابی در کشورهای دیگر و در سطح بین‌المللی، هیچ تضادی با همبستگی با کشورهای سوسیالیستی و مبارزه‌ی انقلابی و ترقی خواهانه در دیگر کشورهای جهان ندارد.

ما همچنین نشان داده‌ایم که این نظرات در انطباق با آموزش‌های اساسی بنیانگذاران مارکسیسم قرار دارند. مارکس و انگلس در کتاب "ایدئولوژی آلمانی"، در توضیح یک اصل عام می‌گویند: طبقه‌ی حاکم "برای اجرای مفاصلش، مجبور

می‌شود منافع خود را همچون منافع مشترک تمام اعضای جامعه [یعنی ملت] معرفی کند" و "افکارش را در شکلی شامل حال همه و بعنوان تنها افکار معتبر ارائه می‌کند" و می‌کوشد "از بدو امر نه بعنوان یک طبقه، بلکه نماینده‌ی کل جامعه [یعنی ملت] ظاهر شود." مارکس و انگلس در مانیفست حزب کمونیست، بنوعی دیگر به این فکر برمی‌گردند و آن را بشکلی دیگر در مورد طبقه‌ی کارگر بیان می‌دارند: "پرولتاریا باید خود را به مقام طبقه‌ی راهبر ملت ارتقاء دهد" و "خود را بصورت ملت سازمان دهد"، "طبیعی است که پرولتاریای هر کشور در ابتدای امر باید کار را با بورژوازی کشور خود بکسره نماید" و اینکه "مقدم‌ترین وظیفه‌ی کمونیست‌ها... متشکل ساختن پرولتاریا به صورت یک طبقه، سرنگون ساختن بورژوازی و احراز قدرت حاکمه‌ی سیاسی پرولتاریاست." مفهوم این احکام و وجه مشترک آنها با مساله‌ی طبقه‌ی حاکم جامعه‌ی سرمایه‌داری، در اینست که پرولتاریا نیز باید بکوشد به "طبقه‌ی راهبر ملت" ارتقاء یابد، باید بکوشد "خود را به صورت ملت سازمان دهد" و باید تلاش کند خود "قدرت حاکمه‌ی سیاسی را به‌کف آورد" و به "طبقه‌ی حاکم" تبدیل شود. اما فرق اساسی کار پرولتاریا با کار بورژوازی در این زمینه اینست که آنچه در مورد بورژوازی اجباری، ظاهر سازانه و فریبکارانه است، در مورد پرولتاریا اینطور نیست: پرولتاریا و پیشاهنگ سیاسی آن می‌توانند - البته بشرط تجهیز به درک واقع‌بینانه، درک علمی از تکامل جامعه و شرایط مشخص - بدون هیچگونه اجباری بیانگر هم "منافع خود" و هم "منافع مشترک تمام اعضای جامعه" (به بیان دقیق‌تر و مشخص‌تر: ابتدا و قبل از کسب قدرت سیاسی بیانگر اکثریت قاطع ملت یعنی زحمتکشان و پس از تثبیت این قدرت بیانگر کل ملت) باشند، می‌توانند بدون ظاهر سازی افکار علمی خود را بعنوان "تنها افکار معتبر" معرفی کنند و می‌توانند بدون فریبکاری، نماینده و مدافع رشد آزاد و شکوفان جامعه و کشور خود باشند. اینها همان مضامینی است که ما تحت عنوان "منافع ملی"، "الزامات عینی تکامل مترقیانه‌ی یک ملت در شرایط معین تاریخی" و "مضمون میهن پرستی واقعی از آنها یاد می‌کنیم و بر این اساس کمونیست‌ها را به توجه به مقدرات میهن خود، به دفاع قاطع و پیگیر از منافع ملی واقعی و رشد آزاد و شکوفان میهن خود فرامی‌خوانیم.

راه کارگر با این نظرات موافق نیست و خود را "مخالف هر گونه میهن پرستی" می‌خواند و می‌گوید "حتی در کشورهای وابسته نیز حاضر نیست میهن پرست باشد." (راه کارگر تئوریک، شماره ۵، ص. ۳۲-۳۳) راه کارگر صراحتاً دارد نظرات خود را با استناد به افکار مارکس و انگلس ثابت کند، لذا چنین استدلال می‌کند: "در اینجا نیز قصد ما این است که "کتابی" و "غیرواقع‌بین" و "غیرسیاسی" باشیم و در رد اصل میهن پرستی به همان مارکسیسم ارتدکس اکتفا نمی‌کنیم. استدلال ما نیز در رد اصل میهن پرستی همان یک نکته‌ای است که در مانیفست حزب کمونیست آمده است: "کارگران میهن ندارند." زیرا همین فقط یک اصل و همین یک اصل، برای افشای اپورتونیست‌ها که سعی دارند بگویند "کارگران میهن دارند"، کافیست." (همان، ص. ۱۱-۱۰)

اما در این بحث که راه کارگر فقط اشاره به یک اصل مجرد راه، آنهم بدون توجه به شرایط مشخص طرح آن، بدون در نظر گرفتن ارتباط آن با احکام دیگر و بدون توجه دقیق به بحث مشخص ماه برای اثبات "ارتدکس بودن خود و اپورتونیست خواندن دیگران کافی می‌داند یک رشته حقایق و واقعیت‌ها نادیده گرفته می‌شود که دو مورد زیر از جمله مهم‌ترین آنها هستند:

اولاً باید دید مارکس و انگلس این حکم را در چه شرایط تاریخی مشخصی، در ارتباط با کدام احکام دیگر و در پاسخ به کدام مساله و سوال مطرح کرده‌اند و چه منظور معینی از آن در نظر داشته‌اند، یعنی باید شرایط مشخص اروپای سال ۱۸۴۸ و مباحث مشخص آن دوره را در نظر گرفت. در آن دوره کارگران اروپا از حقوق مدنی عمده‌ی شهروندی (مانند حق رای) در کشور خودشان برخوردار نبودند، نمی‌توانستند در مقدرات کشورشان نقشی داشته باشند و تلاش‌هایشان برای ایفای نقش در سرنوشت ملت و کشورشان با سرکوب و مخالفت تند طبقات حاکم و دولت روبرو می‌شد. کارگران در آن شرایط مشخص تاریخی، بنا بعبارت رایج انگلیسی‌ها "خارج از حوزه‌ی شمول قانون اساسی بودند." در چنین شرایطی بود که مارکس و انگلس در پاسخ به این اتهام بورژوازی که کمونیست‌ها "می‌خواهند کشور و ملیت را لغو کنند"، مطرح کردند که "کارگران کشوری ندارند" و "ما نمی‌توانیم چیزی را که آنها به کف نیاورده‌اند از آنها بگیریم." یعنی منظور مارکس و انگلس از عبارت "کارگران کشوری ندارند" این نبود که تقسیم کارگران جهان به واحدهای ملی و تعلق آنها به "کشور" و "ملتی" معین را انکار کنند، بلکه آن بود که بی‌حقوقی و زیر سلطه بودن کارگران در کشور خود و اشتراک منافع اساسی کارگران جهان صرفنظر از تفاوت‌های نژادی، ملی و جنسی را مطرح سازند.

زمختی و زشتی تعابیر و تفاسیر آنها از مارکسیسم بود که گفت: اگر مارکسیسم این باشد "تام آنچه من می دانم اینست که خودم مارکسیست نیستم!"

باردیگر درباره ضرورت و اهمیت گسست از

برخوردها و روش های دگماتیک

نتیجه و فرجام اجتناب ناپذیر دگماتیسم در تئوری، سکتاریسم (فرقه گرایی) در رابطه با توده ها و نیروهای سیاسی است. زیرا هر آموزش و هر علمی، وقتی به سطح یک دگم، به سطح یک رشته احکام مجرد و خشک تنزل یافت، تشکیلات مبتنی بر آن نیز بصورت فرقه ای درمی آید که پاسدار آن احکام است و مصالح حفاظت از آن آئین را بر توجه به مسائل واقعی و مشخص و زنده ترجیح می دهد.

در چنین دستگاهی بدیهی است که هر قدر دگمها ریشه دارتر باشند و هر قدر دفاع از آنها تند و تیزتر و آمرانه تر صورت گیرد، سکتاریسم نیز تشدید می شود و به تعصبات مذهبی گونه آغشته می گردد. نه واقعیت ها، بلکه احکام مجرد و ذهنی نقطه ی حرکت تحلیل و بحث قرار می گیرد. واقعیت ها بدلخواه و بر اساس نیازهای الگوها و قالبهای ذهنی، دگرگونه و واژگونه ترسیم می شود. قبل از آشنائی دقیق با بحث طرف مناظره و تعمق در آن، براحته انگ و برجسب زده می شود. استدلال علمی جای خود را به جنگ نقل قول ها و کدهای انتزاعی می دهد. در چنین دستگاهی مسائل بسیار بفرنج اجتماعی و سیاسی، بی نهایت سهل و ساده می شود و هر کسی در دنیای بیروح احکام مجرد و خشک خود فرصت می یابد به آسانی در هر موردی نظر قطعی و صددرصد بدهد، خود را در هر مورد خطاناپذیر و صالح بشمارد و دیگران را بدون حداقل تحقق ناقح بداند. برخلاف این روش مذهبی، در مارکسیسم - لنینیسم نیز مانند هر علم دیگر اتوریته و اقتدار باید نه بر اساس حکم های مذهبی و تکرار احکام مجرد، بلکه بر اساس پاسخوئی صحیح و عمیق به مسائل تکامل جامعه و مسائل جنبش کارگری و کونیستی استوار باشد.

دگماتیسم و سکتاریسم همچنین با نوسان در سیاست ملازمت دارند. زیرا تئوری جامد و سیاست فرقه ای مبتنی بر آن، وقتی با واقعیت دائما در حال تغییر و تحول روبرو می شود، از انطباق با آن و پاسخوئی به نیازهای واقعیت و زندگی بازمی ماند و لاقط هر از گاهی مجبور می شود تفاسیر و روایات و سیاستهای جدیدی در قالبهای خشک خود بگنجاند. نوسان و تغییرات مداوم در مفهوم و مضمون "جبهه ی واحد کارگری"، نوسان در سیاست مبارزه برای صلح و رابطه ی آن با انقلابی جدید، جنگ داخلی و سرنگونی رژیم (نوسان میان شعار "تبدیل جنگ ایران و عراق به جنگ داخلی" و شعار "زنده باد صلح مرگ بر جنگ")، طرفداری از سیاست "ملاشی کردن" سازمان های سیاسی دیگر و اینک پس گرفتن رد این سیاست بعنوان سیاستی "غیراصولی و غیردموکراتیک" (راه کارگر، شماره ۲۵)، مخالفت بی معنی با "سنت فدائی" و سپس دست برداشتن از آن (راه کارگر، شماره ۲۴)، نمونه هایی از نوسان های جاری راه کارگر در عرصه ی سیاسی هستند.

ما در سطور فوق بیهودگی دگماتیسم و برخورد دگماتیک به مارکسیسم و تجارب جنبش جهانی کونیستی و عواقب و نتایج آن را نشان دادیم. براین مبنا ما برای چندمین بار راه کارگر را به "ریشه یابی ضعفها تا حد نقد دگماتیسم و سکتاریسم" فرامی خوانیم و تاکید می ورزیم که این کار "لازمه ی تکامل" این سازمان است. علاوه بر این تا آنجا که به مناسبات سازمان ما و راه کارگر مربوط می شود ما موضع جدید راه کارگر سینی بر همکاری و اتحاد عمل را "گامی در راستای الزامات جنبش" دانسته و از آن استقبال کرده ایم. تاکید راه کارگر بر ضرورت همکاری و اتحاد عمل، موضعی مسؤلانه است که باید با پیگیری دنبال شود و مسائل مربوط به آن از دیدگاه تغییرات واقعی در عرصه ی تقویت مشی انقلابی توده ای در جنبش کونیستی و تقویت مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی مورد بررسی و تصمیم گیری قرار دهد. در این راستا، از جمله لازمست راه کارگر بر تناقضاتش در توضیح موضع جدید خود فائق آید، تناقضاتی که از نظرانی چون: درک خودمحوربینانه از جنبش کونیستی ایران، درک ذهنی از شرایط موجود ایران (تداوم "دوران انقلابی"، نزدیکی "شرایط طوفانی" و "خیزش انقلابی نوین" و...) و سیاست ضددموکراتیک "سرش را برهنه اش را بگیر" در رابطه با سازمان های سیاسی ناشی می شود. ما بنوبه ی خود خواهان وسیع ترین همکاری و

ثانی مارکس و انگلس بلافاصله پس از حکم فوق، حکم دیگری ارائه می دهند مبنی بر اینکه "پرولتاریا باید خود را به مقام طبقه ی راهبر ملت ارتقا دهد" و "خود را بصورت ملت سازمان دهد". یعنی اینکه طبقه ی کارگر نیز مانند هر طبقه ی دیگری باید برای تبدیل شدن به طبقه ی راهبر و مسلط از لحاظ ایدئولوژیک، سیاسی و اقتصادی در درون کشور و ملت خود تلاش کند. به بیان دیگر باید در راه کسب قدرت سیاسی و تبدیل شدن به طبقه ی حاکم کشور خودش مبارزه کند. بر این پایه مارکس و انگلس نتیجه می گیرند که بنابراین طبقه ی کارگر نیز "خودش ملی است" و آنگاه اضافه می کنند که "البته نه در مفهوم بورژوازی کلمه". این بند آخر دال بر آنست که طبقه ی کارگر هر چند که به بخش های ملی تقسیم می شود و قبل از هر چیز برای احراز سیادت در کشور خویش مبارزه می کند، ولی برخلاف بورژوازی، تعلقش به ملل متفاوت را عامل و دلیلی برای برتری طلبی و هژمونی خواهی ملی و دامن زدن به کینه و نفاق بین ملت های مختلف قرار نمی دهد، بلکه اشتراک منافع اساسی کارگران و زحمتکشان در مقیاس بین المللی را اصل قرار می دهد.

ضمنا باید یادآوری کنیم که لنین دقیقا در نقد برخورد مشابهی به احکام فوق الذکر از مانیفست (یعنی استناد مجرد به حکم اول بدون توجه به شرایط مشخص تاریخی و ارتباط آن با احکام دیگر) مطرح کرده است که "کل روح مارکسیسم، کل نظام آن خواهان آنست که هر حکمی (۱) بطور تاریخی، (۲) تنها در ارتباط با احکام دیگر (۳) تنها در رابطه با تجربه ی مشخص تاریخی مورد ملاحظه قرار گیرد."

راه کارگر پس از برخورد دگماتیک و نادرست با گفته ی مارکس، وقتی با این عبارت ساده و عامه فهم لنین روبرو می شود که "ما زبان و میهن خود را دوست داریم"، چنان معنای دلخواهی از آن بدست می دهد که دیگر واقعا مفهومی جز تحریف رک و راست و لوئش کردن هرگونه بحث جدی ندارد. راه کارگر پس از دعوت به "تعمق" در گفته ی لنین، آن را اینطور معنی می کند: "لنین از زیبایی و زبان میهن روسی (معلوم نیست راه کارگر این کلمه ی "میهن" را برای چه در اینجا بکار گرفته است، آیا مثلا نمی شد گفت از "زیبائی روسیه و زبان آن"؟) سخن گفته است و نه از میهن پرستی. آخر روسیه، چه روسیه ی شوروی باشد و چه روسیه ی تزاری، سرزمین تشنگ و زیبائی است، همانطوریکه مژه گندم سوسالیستی با مژه ی گندم سرمایه داری تفاوتی نمی کند؛ زبان روسی نیز پیش از به قدرت رسیدن بلشویکها شکل گرفته بود و الحاق زبان زنده و باارزشی است!" (راه کارگر تئوریک، شماره ۵، ص. ۴۳) الحاق که زبان راه کارگر نیز زبان "خلاق" است که می تواند از هر گفته ای، هر چه که باشد، منظور خود را بیرون بکشد! نویسنده آنگاه با انطباق "معنای" مورد نظرش با شرایط ایران، بزرگوارانه امتنان خاطر خود را از زیبائی "زبان فارسی" و "زیبائی سرزمین زادبومی خود" اظهار می دارد: "ما کونیستهای ایرانی نیز زبان فارسی را دوست داریم، از زیبائی سرزمین زادبومی خود خرسندیم و همچنین از غرور ملی سرشاریم!" (همان، ص. ۴۴)

باید گفت که این نوع بحثها بیشتر فقدان دلیل و استدلال، نداشتن اعتماد به خود، یا زحمت کار مستقل به خود ندادن و یا بالاخره، برخورد دگماتیک به آثار و گفته های بنیانگذاران مارکسیسم - لنینیسم را می رساند و هیچ قرابتی با استدلال و بحث علمی ندارد. از بحث فوق عبار و مفهوم واقعی ادعای راه کارگر مبنی بر دفاع از "ارتدکسیسم در مارکسیسم" و "مارکسیسم ارتدکس" نیز معلوم می شود. مارکس و انگلس آموزش خود را بیان تئوریک جنبش کارگری و راهنمای عمل آن می دانستند و خواهان یادگیری و کار بست آن همچون یک علم بودند. کسی که پیوند این آموزش را با واقعیت های زمینی و شرایط مشخص تاریخی نادیده بگیرد، کسی که حدود و شرایط واقعی کاربرد و مصداق هر کدام از احکام و اصول مارکسیسم را از نظر دور بدارد و آنها را به افراط و تفریط بکشاند، کسی که بر جامعیت مارکسیسم و پیوند متقابل اصول و احکام آن چشم ببوید و هر کدام از اصول و احکام آن را بدون توجه به اصول و احکام دیگرش، بطور یکجانبه ادامه دهد و آن را از هماهنگی و انسجام بیندازد، و خلاصه کسی که برخلاف گفته ها و تاکیدات مکرر خود بنیانگذاران مارکسیسم، خصلت علمی و ضد دگماتیک این آموزش را نادید بگیرد و آن را همچون آئینی جلوه دهد که پاسخ های حاضر و آماده ای برای هر شرایط مشخص، صرفنظر از خصوصیات آن، ارائه کرده است، با روح زنده ی مارکسیسم در تضاد قرار می گیرد و نمی تواند مارکسیست اصیل باشد. یادآوری این نکته خالی از لطف نیست که چنین تعبیری از "مارکسیسم ارتدکس" و چنین "مارکسیست های ارتدکسی" چیزهای تازه ای نیستند. مارکس در زمان حیات خود نیز از این پیروان "ارتدکس" بسیار داشت. اما او نه تنها آنها را "مارکسیست ارتدکس" نمی دانست، بلکه بطور دقیق در برخورد با یکجانبگی،

از همان آغاز اعلامش در عمل به اجرا درنیامده و روشهای تحریف آمیز و ناسالم گذشته بدون تغییرات مهم تداوم یافته است. علاوه بر این راهکارگره در بسیاری از نوشته‌های خود همچنان به بحث‌های کتابی و ذهنی و بدور از واقعیت پرداخته و آشکارا عزم خود را مبنی بر ادامه‌ی این نوع برخوردها اعلام کرده است. ما در مطلب حاضر نشان دادیم که برخوردهای دگماتیک و برداشتهای کلیشه‌ای از مارکسیسم - لنینیسم و تجارب جنبش جهانی کمونیستی، قادر نیست هیچ مسأله‌ای از معضلات مشخص جنبش کارگری و کمونیستی ایران را حل کند و فقط به اتلاف انرژی و اغتشاش اذهان می‌انجامد. بر این مبنای لازم می‌دانیم راهکارگر را بار دیگر از کاربری این روشها برحذر داریم.

فاصله‌گرفتن از برخوردها و روشهای دگماتیک برای جنبش کمونیستی کشور ما اهمیت عظیمی دارد، زیرا تنها از طریق تجزیه و تحلیل مشخص، مستقل و خلاق مسائل ایران و جنبش کارگری و کمونیستی آن در پرتو اصول عام کمونیسم علمی است که مباحث تئوریک جنبش از حالت انتزاعی خارج می‌شود و طرح و پاسخوئی جدی به مسائل عملی جنبش در مرکز وظایف آن قرار می‌گیرد.

اتحاد عمل، در ارتباط با مسائل جنبش کارگری و کمونیستی و چه در دیگر عرصه‌های تظاهرات مبارزه علیه رژیم در داخل و خارج کشور هستیم. پیشنهاد ما اینست که کارکنانی را که می‌خواهیم در رابطه با کارگران و مردم ایران و کک به مبارزه‌ی آن می‌رویم انجام دهیم با زبانی رک و راست و عامه‌فهم بیان کنیم و بر سر آنها نیندازیم. این مسائل را نباید با وصل کردنشان به تجارب نامربوط و تاکتیک‌ها و شعارهایی که ربطی به شرایط مشخص ما ندارند، پیچیده کرد.

عرصه‌ی دیگر مناسبات سازمان ما و راهکارگره مباحث ایدئولوژیک و سیاسی حول مسائل مختلف جنبش کارگری و کمونیستی است. ما در این دو عرصه بارها خواسته‌ایم که "مسائل مورد اختلاف در فضائی عاری از تحریف و اغتشاش اذهان و با احساس مسئولیت در حل مسائل واقعی جنبش مورد بحث و بررسی قرار گیرند." (فدائی، شماره ۲۵) راهکارگر نیز همراه با طرح موضع جدید اعلام داشته است که تصمیم دارد "در چارچوب مناسباتی سالم و سازنده" به "مبارزه‌ی ایدئولوژیک حول استراتژی و خط مشی کمونیستی" بپردازد. متأسفانه این تصمیم

«پیک فدائی» منتشر شد

پلنوم هفتم سازمان، با توجه به اهمیت گسترش تبلیغات انقلابی در ارتقا روحیات پیکارجویان در میان توده‌ها و با توجه به اینکه تبلیغات موثر افشارترانه اولین گام در راه سازمانگری اقدام انقلابی است" ضرورت تمرکز انرژی بر گسترش تبلیغات را یادآور شد و با اشاره به اینکه "گسترش فعالیت تبلیغی و سازمانگرانه در میان توده‌ها بکارگیری ابزارهای بیشتر و موثرتری را طلب میکند" انتشار منظم یک نشریه کم حجم تبلیغی - تهیه‌ی برای گسترش کار در میان توده‌ها و بکارگیری آن در کنار ابزارهای تبلیغی دیگر مانند انتشار اعلامیه‌ها و شعارنویسی و... را تصویب کرد.

اکنون در اجرای این تصمیم اولین شماره نشریه تبلیغی یک برگه بنام "پیک فدائی" منتشر شده است.

«دموکراسی و انقلاب» شماره ۱ منتشر شد


از جمله مواد قطعنامه‌ی "درباره‌ی آموزش" مصوب پلنوم هفتم کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران، که با شرکت جمعی از کادرها و اعضا در پاییز ۱۳۶۵ تشکیل گردیده انتشار مجدد مجموعه‌ی "آموزش‌هایی از انقلاب و سوسیالیسم" است.

پلنوم با شناسائی نقش این نشریه در طرح مسائل جاری و نوین در جنبش کمونیستی و انتقال تجارب موجود و با اشاره به ضرورت بهره‌گیری از تجارب کشورهای دیگر در حل مسأله پیشروی جنبش کمونیستی ایران و سازمان در شرایط کنونی، لزوم بکارگیری مجدد این ابزار را مورد تأکید قرار داد.

مجموعه "دموکراسی و انقلاب" در اجرای این مصوبه‌ی پلنوم و به جای مجموعه‌ی سابق "آموزش‌هایی از انقلاب و سوسیالیسم" منتشر می‌شود.

پیک فدائی
سازمان فدائیان خلق ایران
شماره ۱ اردیبهشت ماه ۱۳۶۶
یک فدائی
بیام آور صلح، کار، آزادی

دموکراسی و انقلاب



این نشریه در اجرای این مصوبه‌ی پلنوم و به جای مجموعه‌ی سابق "آموزش‌هایی از انقلاب و سوسیالیسم" منتشر می‌شود.

خبرنامه اردیبهشت
روز هجرتی جهانی کارگران

با اوستاد ۱۱ اردیبهشت ماه ۱۳۶۶ روز هجرتی جهانی کارگران است. در این روز، کارگران در سراسر جهان با شعار "کار، صلح، آزادی" تظاهرات می‌کنند. این روز به پاس تلاش‌های کارگران برای برقراری صلح و آزادی در جهان شناخته می‌شود.

ما در این شماره از "پیک فدائی" به بررسی اهمیت این روز و نقش کارگران در جنبش انقلابی می‌پردازیم. همچنین به مسأله‌های جاری کارگران در ایران و راهکارهای مبارزه با آنها می‌پردازیم.

این شماره از "پیک فدائی" شامل مطالب زیر است:

- مبارزه علیه جنگ برای صلح و آزادی کارگران
- نقش کارگران در جنبش انقلابی
- مسئله‌های جاری کارگران در ایران
- راهکارهای مبارزه با مشکلات کارگران

این شماره از "پیک فدائی" در دسترس کارگران و علاقه‌مندان به جنبش کارگری است.

ری شهری: چاره رژیم در گسترش بازهم بیشتر شبکه پلیسی آن است!

مسئولین رژیم اسلامی علیرغم گسترش بیسابقه زندانها و شکنجهگاههایش، علیرغم اعدامهای دسته جمعی، علیرغم اینکه زندانهای قدیم و جدیدش از انبوه جوانان و بردان و زنان متراکم شده است، در هرکام برای تداوم حیات تنگین رژیم، چاره ای جز گسترش فشار و اختناق و سرکوب نمی یابند.

ماه گذشته، ری شهری در محاصره ای با کیهان اظهارداشت: "امنیت بدون همکاری همه دستگاههای اجرایی امکان پذیر نیست. باید امنیت نظام را در برابر همه چیز که آنرا تهدید می کند حفظ کنیم... اگر بخواهیم این امنیت را تداوم دهیم نباید فقط آنرا صرفا در بعد مبارزه با گروهها ببینیم و در مبارزه با آن ها صبر کنیم تا اسلحه بدست بگیرند و ما آنان را ردیابی کنیم، بلکه باید زمینه ضدانقلاب و گروهها را از بین ببریم"

این سرنوشت اجتناب ناپذیر رژیم های ضد مردمی و جنایتکار در سراسر دنیا است! هر قدر سرکوب و کشتار را گسترش میدهند، گسترش بازهم بیشتر اقدامات جنایتکارانه اشان را ناگزیر می یابند! امنیت نظام ارتجاعی را همه چیز تهدید می کند، درخیم و سگ شکاری رژیم با درماندگی اظهار می کند مبارزه و ردیابی گروههای سیاسی کافی نیست باید زمینه آنان را از بین ببریم. جلادان همه جا و همیشه به همین نتیجه میرسند! سازمانهای سیاسی را که از بطن ضرورت های عینی جوشیده اند هیچ نیرویی در جهان نمیتواند نابود کند. خود اختناق، سرکوب و ویرانگری در نقطه مقابل، ضرورت مبارزه، شکل و

اخبار



آگاهسازی را تشدید می کند. چنین سازمانهایی از درون مردم میجوشند و از مردم نیرو میگیرند و امثال ری شهری ها به ناگزیر لهه زنان ثور خود را می کنند.

تاریخ مستند و عرساله اخیر

طی چندساله گذشته، به مناسبت های مختلف خبر همکاری فردوست قائم مقام ساواک و یکی از عناصر اصلی رژیم جنایتکار شاه، با مقامات جمهوری اسلامی و نقش وی در طراحی ساواک اسلامی و سازماندهی آن، در بین مردم دهن بدهن میگشت. سران رژیم اسلامی در طی این چندساله البته بدلیل مصالح حکومت، سکوت اختیار کرده اند. تا اینکه ماه گذشته بدون مقدمه اعلام شد که در آینده نزدیک مصاحبه فردوست در تلویزیون پخش خواهد شد. بالاخره مصاحبه پخش شد. همانطوریکه انتظار میرفت، منافع مشترک خمینی و رفسنجانی و ری شهری با امثال فردوست موجب شد که این مصاحبه، که چیزی بیش از نقلی به سبک درویش قهوه خانه و یا روایتی از حکایت "دائی جان ناپلئون" نبود، با سم گوشه ای از تاریخ بخورد خلایق داده شود.

میرحسین موسوی نخست وزیر برای خبرنگاران توضیح داد که "این شخص حدود چندسال است که در دست عدالت اسلامی می باشد". راستی این "حدود چندسال" چقدر میشود؟ راستی فردوست در

طی این مدت در کدام بخش عدالت اسلامی انجام وظیفه میکرده است؟ قبل از این مدت چکار میکرده است؟

البته که مردم علاقمندند از زبان فردوست حقایق پشت پرده و شرح جنایتها و غارتگریهای رژیم شاه را بشنوند. فردوست با نقشی که بعداً داشته است مسائل بسیاری برای گفتن دارد، البته نه روایتی که با همکاری ری شهری ها برای لوث کردن مسائل تهیه شده است. همکاران فردوست مسائل بسیار مهمتری را در خاطرات منتشر شده اشان توضیح داده اند، علاوه بر آن و مهمتر از این "تاریخ مستند" با همکاری فردوست و ری شهری، مردم علاقه دارند که از چگونگی نقش فردوست در طی این چندسال سردر آورند و این گوشه "تاریخ معاصر" را نیز بشنوند!

اخباری از سندج

بدنیال پایان امتحانات دانشجویان دانشگاه رازی از دانشجویان خواسته شد برای اعزام به جبهه ها اسم نویسی کنند. برخی از دانشجویان بلافاصله ثبت نام کردند و بخش عمده آنها درخواستند که فرصتی داده شود تا در این مورد فکر کنند. این مساله بعداً با خاتمه جنگ شهرها کلا منتفی شد.

از طرف سپاه پاسداران شماره تلفنی در اخبار استان (رادییو و تلویزیون) داده می شود تا مردم افرادی را که بین مردم علیه جنگ تبلیغ می کنند بوسیله آن معرفی نمایند.

از میان نامه ها

... در مورد عید برات بگویم، علی رغم اینکه اکثر مسئولین رژیم، مرتب در رادیو و تلویزیون و روزنامه ها، مردم را دعوت میکردند که مراسم عید را در بهشت زهرا برگزار کنند، مردم بدون توجه به تبلیغات رژیم، از ده روز مانده به عید با وجود گرانی و فشار مالی که بردوش اکثریت مردم سنگینی می کند، خرید عید را شروع کردند، هرکس با توجه به امکاناتش خرید میکرد، در مناطق جنوبی شهر مانند نازی آباد، خزانه، سلسیل، مصدق و جمهوری جمعیت موج میزد، ترافیک این خیابانها سنگین شده بود، گویا مردم برای دهن کجی به رژیم، علا سعی در برگزاری بهتر عید داشتند.

مراسم چهارشنبه سوری امسال دیدنی بود، مردم بطور وسیع آتش روشن کرده و صدای ترقه و نور فشفشه ها یک لحظه محو نمی شد، حزب الهی ها از این بابت خیلی عصبانی بودند و در چندین مورد کبته ها سعی داشتند جلوی مردم را بگیرند و بکسانی که آتش روشن میکردند، می گفتند شما آتش پرست هستید. شنیدم که بین کبته ها و مردم در چند محله، درگیری هم شده و عده ای را هم در همین رابطه ها دستگیر کرده اند. روز سیزده بدر واقعا دیدنی بود، مردم به بیابانهای اطراف و میادین و بلوارها هجوم برده بودند، کنترل اداره امور از دست افراد کبته و سپاه خارج شده بود. مردم علیرغم تمامی گرفتاریها و مشکلات عید را جشن گرفتند. اما از طرفی هم با آمدن نوروز و گران شدن گازوئیل و نفت و بنزین توسط دولت، قیمت کالاها بطور سرسام آوری بالا رفت. هم اکنون مرغ بصورت کوبنی هردوماه یکبار داده میشود و بصورت آزاد هم از اسفندماه به کیلویی ۱۱ تومان رسیده، اصولا قیمتها نسبت به سال

۵۷ تقریباً به بیست برابر رسیده، در حالی که حقوق ها کافی سابق تغییری نکرده است، مثلاً روغن نباتی از کیلویی ۲ تومان به صد و شصت تومان و قند کیلویی سه تومان به هفتاد تومان و عدس ۴ تومانی به کیلویی شصت تومان و پنیر بیست تومانی به صد و شصت تومان رسیده است. البته این گرانی شامل تنها مواد غذایی نیست، بلکه شامل پوشاک، کرایه خانه، مالیات و... هم میباشد، جایی نیست که مردم از گرانی سرسام آور اجناس مخالفت خود را ابراز نکنند و بطور علنی رژیم را به باد ناسزا نگیرند، مردم معتقدند که رژیم با حيله و نیرنگ بازار سیاه اجناس را خود در دست دارد.

ترقی سرسام آور قیمت ها

نرخ کالاهای مورد نیاز مردم همچنان با سرعتی باور نکردنی به سیر صعودی خود ادامه می دهد. دولت و مجلس با طرح انواع مالیاتهای جدید و سنگین بر خدمات و درآمدها، مقدمه گرانی بازهم بیشتر را فراهم کرده اند. افزایش نرخ فروش نفت و بنزین به ترتیب به ۴ و ۵۰۰ ریال بنوبه خود باعث افزایش نرخ خدمات و کالاهای دیگر را شده است. ماه گذشته مسئولین دولتی نرخ رسمی سیگار تیرا را از ۲۴۵ ریال به ۳۰۰ ریال و نرخ نوشابه گازدار را از ۳۰ ریال به ۴۸ ریال افزایش دادند. توضیحات مسئول دخانیات در این مورد جالب توجه است: "یخبندان جاده ها در اروپا باعث شده بود مواد اولیه با ۲۰ روز تاخیر برسد. این امر مشکلاتی را موجب شد. در توزیع سیگار وقفه افتاد... و باعث شد که محتکران و سودجویان شایعه افزایش قیمت سیگار

را داین بزنند... با توجه به ۱۵ درصد افزایش قیمت توتون... سیگار تیر بجای ۲۴۵ ریال به قیمت ۳۰۰ ریال عرضه خواهد شد". می بینید اظهارات مسئول دولتی محترم هیچ ربطی به شایعات رواج داده شده توسط همکاران محتکر و سودجویان ندارد!

حکم الهی

چندی قبل در همدان چند نفر به جرم فساد محاکمه و توسط قاضی شرع به سنگسار محکوم شدند. در بین این افراد، فردی بنام بختیاری پیانگار حسینیه، بختیاریهای همدان، نیز محکوم شده بود. چهل اجرای جیکم در پشت قبرستان همدان بود. جناب بختیاری با زمینه سازی قبلی در هنگام شروع سنگسار، خود را از خاک بیرون می کشد و فرار می کند. البته بقیه متهمین نگویند بخت که مثل جناب بختیاری اینکنایت لازم برای فرار از این حکم قرون وسطائی ندانند، در جریان سنگسار کشته شدند. روز بعد امام جمعه همدان در بالای منبر می گوید، که حکم الهی در مورد این متهمین جاری شده و هر کس پشت سر آنان صحبت کند، گناه کرده است.

بهر حال هر چه باشد جناب بختیاری یقیناً در جریان ساختن حسینیه بختیاریها و بعد از آن نیز خدمتت قابل توجهی به اسلام از طریق جناب امام جمعه کرده بود و لازم بود توسط امام جمعه اجرایش را در همین روی زمین نقدا داده شود.

بیشترین غارت در کوفته‌ترین مدت

مانده از فدائی شماره ۳۴

۲- سیاستهای توزیع عرصه‌ی توزیع و بازرگانی داخلی، عرصه‌ی جولا و چاپاولگری بلاسنازع سرمایه‌داران تجاری و عمده‌فروشان است. اگر در مورد واردات، بخش‌هایی از واردات توسط خود دولت صورت می‌گیرد و اندک کنترلی در مورد سهمیه و قیمت‌های وارداتی هنوز موجود است و اگر زمینه‌ی صادرات غیرنفتی محدود بوده و متناسب با توان و ظرفیت و زیاده‌خواهی‌های سرمایه‌داران بزرگ نیست، در عوض عرصه بازرگانی داخلی، میدان فراخ و مناسبی برای تازاندن رگب تاراج و چپاول است؛ علی‌الخصوص که سیاستهای رژیم هم سازگار و تاجرناز باشد. این عرصه بازار نزدیک به ۵۰ میلیون نفر مصرف‌کننده است که برای تامین حداقل نیازهای زندگی خود به نیاز این بازار هستند. این عرصه محلی است که در آن بودجه‌ی عظیم سالانه دولت هزینه می‌شود. این بازار بواسطه‌ی سیاستهای رژیم و نابرابری شدید موجوده دارای یک اقلیت بسیار مرفه و ثروتمند است که مشتری لوکس‌ترین کالاها به قیمت فروشنده است. و مهمتر از اینها، این عرصه محل توزیع حاصل دسترنج و تولید انبوه کارگران، دهقانان و پیشه‌وران است. و با در نظر گرفتن همه اینهاست که بورژوازی تجاری هرگونه اقدام در جهت محدود شدن این عرصه را بشدت جلو می‌گیرد و از هر نوع کنترل محدود و نیم‌بند دولتی نیز سرباز می‌زند.

چگونگی عملکرد سرمایه‌داران و عمده‌فروشان بزرگ در این عرصه و شیوه‌ها و شرکده‌های آنان برای احتکار و ایجاد کمبود و گرانی برای توده‌های مردم روشن و آشکار است زیرا که مردم در زندگی و فعالیت روزمره خود اثرات سودجویی‌ها و چپاولگری آنان را از نزدیک و با گوشت و پوست خود لمس می‌کنند.

با این‌حال، بیان موارد عمده سیاستها و بی‌سیاستی‌های رژیم در این زمینه و نمونه‌هایی چند از عملکرد تجار و عمده‌فروشان، ابعاد غارت و چپاول اینان را با آنکه سیاستهای رژیم روشن‌تر خواهد کرد.

قبل از هر چیز باید گفت که دولت در زمینه توزیع داخلی فاقد یک سیاست مدون و جامع است و این به توجه به ماهیت رژیم و کشمکش‌های درونی آن، جای شکفتی ندارد. تلاشهای دولت موسوی نیز در این باره تاکنون بی‌حاصل مانده است. بطوری که لایحه "تأمین و توزیع کالا" که بیش از دو سال پیش به مجلس داده شده بود و در آن وزارت بازرگانی مسئول توزیع داخلی عنوان گردیده و اختیارات محدودی برای اعمال نظارت دولت به این وزارتخانه داده شده بود، پس از چندبار حک و اصلاح و رد شورای نگهبان، سرانجام پس‌گرفته شد (کیهان ۲۷ بهر ۶۴).

چنان که قبلا نیز اشاره کردیم، مطابق قانون "تشکیل مراکز تهیه و توزیع کالا" مقرر شده بود که ۴۰ درصد از کالاهای بخش خصوصی از طریق تعاونی‌ها توزیع شود و در مورد ۷۰ درصد بقیه که بواسطه خود تجار فروخته می‌شود، نوعی کنترل قیمتی انجام گیرد. اما از آنجا که خود این مراکز عمدتا تحت کنترل سرمایه‌داران بازار و نمایندگان آنها درآمدند و همچنین به علت تنوع و اغتشاش در انواع واردات کالاها (واردات با ارز دولتی، واردات بدون انتقال ارز" و...) در عمل امکان کنترل بر قیمت‌های عمده‌فروشی و خرده‌فروشی بسیار محدود شد و حتی با تئانی مسئولان وزارت بازرگانی و مراکز، تحویل ۴۰ درصد اجناس به تعاونی‌ها نیز تقریبا منتفی گردید. در نتیجه فعالیت مراکز و تعاونی‌ها و برخی دیگر ارگانهای دولتی تنها به

توزیع بخشی از اجناس وارداتی دولتی محدود گردید.

حتی در مورد واردات دولتی نیز، خود وزارت بازرگانی و مراکز وابسته به آن، بخش و فروش بخش دیگر کالاها را به شبکه توزیع خصوصی - عمده‌فروشان و دلالان و تعاونی‌های صنفی توزیع‌کنندگان - واگذار کرده و می‌کنند.

معاون وزارت بازرگانی و مسؤل "تأمین مایحتاج عمومی" در مقابل اعتراض تجار و روحانیون وابسته به آنها در مورد دخالت بیش از اندازه دولت در امر توزیع، با لحن بوزش‌خواهی، توضیح می‌دهد که: "تنها شبکه‌ای که کالا دولتی است... حدود کمتر از ۲۰۰ فروشگاه سازمان تعاون شهر و روستا می‌باشد". وی در تشریح سیاست دولت در زمینه توزیع ادامه می‌دهد که: "اقلایی که توزیع می‌شوند... به ۴ دسته تقسیم می‌شوند: دسته اول، دولت بر ۵ قلم از کالاهای اساسی که عمدتا توسط واحدهای صنفی بخش خصوصی توزیع می‌شود، بوسیله کوپن کنترل و نظارت دقیق دارد. دسته دوم که تعداد آن حدود ۵۰ قلم می‌باشد نظیر یخچال، چغایی، آهن و غیره که در بخش عمده‌فروشی بصورت استانی توسط واحدهای صنفی و بخش خصوصی توزیع می‌شود واردات بازرگانی بر توزیع این سری کالاها نظارت دارند. دسته سوم... بدون هیچ روش خاصی توزیع و بفروش می‌رسند مانند موکت، اجاق‌گاز، پتو... بقیه از این دسته کالا... سایر کالاها توسط بخش خصوصی و واحدهای صنفی در اختیار مصرف‌کنندگان قرار می‌گیرد." (کیهان ۱۶ دی ۶۴).

اما تغییر مداوم دسته‌بندی کالاها و با اعمال و حذف کنترل قیمت و خرید و فروش برخی از کالاها که عملا به سیاست جاری دولت تبدیل شده است، بنوبه‌ی خود موجب آشفتگی بیش از پیش بازار شده و زمینه را برای تئانی و سودجویی عمده‌فروشان و بیش از پیش مساعد می‌سازد. عمده‌فروشان و تجار بزرگ بازار با آگاهی قبلی از اعمال کنترل و یا "آزاد" شدن کالا، به خرید و فروش و احتکار سریع آن دست می‌زنند و در مدت بسیار کوتاه سودهای کلان به چنگ می‌آورند. نمونه‌ی بارز این سیاست در مورد اجرا و لغو طرح خرید برنج در استانهای گیلان و مازندران است. طرح برنج که برای مدتی بمورد اجرا گذاشته شده بود، در فروردین ماه سال ۶۴ بطور ناگهانی توسط وزارت بازرگانی لغو گردید و خرید و فروش و حمل و نقل برنج از استانهای شمالی "آزاد" شد. در پی این تصمیم قیمت‌های برنج شمال بطور بی‌سابقه‌ای بالا رفت. و در نتیجه این اقدام وزارت بازرگانی، برخی از دلالان عمده‌برنج که قبلا از ماجرا خبردار شده بودند، در مدت چندروزه به گفته یکی از نمایندگان مجلس "به بیش از ۵ میلیارد تومان سود" دست یافتند (اطلاعات ۱۸ تیر ۶۴).

اقدامات رژیم در مورد ایجاد "دادگاههای ویژه امور صنفی"، "ستادهای مبارزه با گرانفروشی"، "گشت انصاراله" و... برای کنترل قیمت‌های مایحتاج اولیه مردم و تخفیف اندک گرانی و احتکار، به هیچ نتیجه‌ی موثری نائل نگردیده است. این ارگانها، با جریمه تعداد محدودی از عمده‌فروشان و محتکران، عملا بیشترین فشار و کنترل خود را روی اصناف و کسبه‌ی خرده‌پا متمرکز کردند. عملکرد این ارگانهای رژیم که طبیعا مانند کارد نمی‌توانست دسته‌ی خود را ببرد، غالبا جنبه تبلیغاتی و عوامفریبی داشت و بنوبه خود موجبات آشفتگی بازهم بیشتر سیستم توزیع کالاها را فراهم آورده است.

ادامه‌ی جنگ ویرانگر و رکود و کاهش تولید داخلی، کمبود و گرانی کالاها را بیشتر دامن‌زد و اشتباهی تجار و سرمایه‌داران بزرگ برای غارت بیرحمانه‌ی توده‌های محروم را افزونتر ساخت.

نتیجه مستقیم این چپاول افسارگسیخته گرانی روزافزون کالاها و بویژه اجناس وارداتی مورد نیاز در حال حاضر است. ذکر چند نمونه از قیمت‌های جاری برخی کالاهای مصرفی از زبان مسئولان دولتی، شدت اجحاف و سودجویی تجار و سرمایه‌داران را بر ملا می‌کند. روزنامه اطلاعات (۲۴ تا ۲۵ آذر ۶۵) از قول کارشناسان گمرک، نمونه‌های قیمت چند کالای وارداتی را چنین نقل می‌کند: ماده اولیه پلاستیک (برای تولید کیسه پلاستیکی) که قبلا کیلویی ۱۲ تا ۱۵ تومان بوده، چندماه پیش به ۱۹۰ تا ۲۰۰ تومان رسید و اکنون کیلویی ۹۰۰ تومان است - خودکار آلمانی که قیمت تمام‌شده‌ی وارداتی آن (به نرخ ارز آزاد معادل ۱۰ برابر نرخ دولتی) ۴۰۰ ریال است تا ۲۵۰۰ ریال بفروش می‌رسد - واردکننده‌های که ۱۴۰۰ عدد اطو وارد کرده بود و قیمت تمام‌شده آن (به ارز آزاد) ۳۷۹۳ ریال بوده از قرار هر عدد ۵ هزار ریال فروخت (سود حاصل از این مورد معامله کوچک بیش از ۵۴ میلیون ریال می‌شود) - باطری قلمی وارداتی که قیمت تمام شده آن هر دو جین ۷۱۲ ریال است به حدود ۱۴۰۰ ریال بفروش می‌رسد - باطری ساعت که ۲۰۰ هزار عدد آن توسط یک واردکننده وارد شده است و قیمت تمام‌شده آن ۳۳ ریال است دانه‌ای ۲۰۰ ریال بفروش می‌رسد (سود این معامله کوچک هم بیش از ۳۲ میلیون ریال است).

کالاهای مذکور در بالا و صدها قلم کالاها ضروری دیگر که به ترتیب فوق وارد و توزیع می‌شود، فارغ از هرگونه کنترل و نظارت دولتی است؛ زیرا که مطابق قانون خود رژیم این کالاها با ارز "آزاد" و یا "بدون انتقال ارز" وارد گردیده و بنابراین واردکنندگان مجازند که کالاهای خود را به ترتیب و به قیمت که می‌توانند بفروش رسانند.

واضح است که گرانی کالاها و سودجویی‌های بی‌سابقه تاجران فقط محدود به کالاهای وارداتی نمی‌شود. در زمینه کالاهای صنعتی تولید داخل، بجز موارد محدودی که توسط ارگانهای دولتی کنترل و توزیع می‌شود، توزیع عمده توسط نمایندگان و دلالان بازار انجام می‌گیرد و یا آن که مستقیما توسط خود واحدهای تولیدی به قیمت‌های "آزاد" به بازار عرضه می‌شود. در مورد کالاهای صنعتی نیز، در شرایط کنونی، کنترل قیمت‌ها بدشواری می‌تواند انجام گیرد زیرا که تولیدکنندگان این کالاها نیز مدعی می‌شوند که مواد اولیه خود را به قیمت ارز "آزاد" تهیه کرده‌اند. اما درباره کالاها و محصولات کشاورزی، به غیر از محصولاتی نظیر گندم، چغندر، قند، توتون که خریدار اصلی آنها دولت است و هم او قیمت‌های خرید را تعیین و اعمال می‌کند، قیمت سایر محصولات در میادین میوه و تره‌بار و غلات و حبوبات، و بوسیله میدانداران، دلالان و حق‌العمل‌کاران تعیین می‌شود. مساله اجحاف و غارت میدانداران و دلالان که محصولات دهقانان و باغداران کوچک را به نازلترین قیمت می‌خرند و به گرانترین قیمت در بازار شهرهای بزرگ عرضه می‌کنند، همواره وجود داشته است. اما در دوران حاکمیت رژیم اسلامی که قانون "شرع" حاکم شده غارت و چپاولگری دلالان میادین و حق‌العمل‌کاران شدیدتر گردیده است. حتی رونق اخیر صادرات میوه و تره‌بار و دیگر محصولات کشاورزی، بهبود اندکی در قیمت خرید محصول از دهقانان و باغداران خرده‌پا فراهم نیاورده است. در این ایام که سیب، انار، لیمو و... محصول ایران به بازارهای خارج فروخته می‌شود، نرخ خرید محصولات طبق مشاهدات و نمونه‌های عینی، در همان حد سابق ۳۰ تا ۴۰ ریال برای هر کیلوگرم است. سود حاصل از رونق نسبی بازار این محصولات نیز بجهت سرمایه‌داران، یعنی میدانداران و صادرکنندگان، سرازیر می‌گردد.

همراه بایک فدائی

تبلیغ انقلابی را در میان مردم گسترده تر کنیم

جنگ ویرانگر و ارتجاعی ایران و عراق، همچنان خیل فرزندان و جوانان مردم را در مسلخ جبهه‌ها، قربانی جنون جنگ‌افروزی سران رژیم اسلامی می‌کند. شهرها را ویرانه می‌کند، صنایع و ثروت‌های ملی را نابودی می‌کشد، بار همه مصائب را بردوش کارگران و زحمتکشان سنگین‌تر می‌کند و در مقابل بر ثروت سرمایه‌داران و تجار، سران و گردانندگان رژیم و دلالان و قاچاقچیان داخلی و بین‌المللی اسلحه و انحصارات بین‌المللی، می‌افزاید.

استبداد سیاه و قرون وسطایی حاکم بر ایران، کمترین حرکت و صدای آزادیخواهانه توده‌ها را با آتش گلوله و زندان و شکنجه پاسخ گفته و می‌گوید دهها هزارتن از بهترین و پاک‌باخته‌ترین فرزندان مردم را در زندانهای بیشمار به بندکشانده، هر روز و هرماه جمعی از مبارزان راه استقلال و آزادی ایران و سعادت توده‌ها را به جوخه‌های تیرباران می‌سیارد. اختناق، سرکوب، تفتیش عقاید و جاسوسی، چاردیواری خانه‌ها و حریم زندگی خصوصی و خانوادگی مردم را نیز مضمون نگذاشته است.

به تعطیل کشاندن کارخانجات و اخراج دستجمعی کارگران، فشار دم‌افزون بر طبقه کارگر، اعزام اجباری و دستجمعی کارگران به مسلخ جبهه‌ها، سیاست رسمی و عملی جمهوری اسلامی علیه کارگران و زحمتکشان است.

خلقیهای ایران، داغ ستم ملی و سرکوب خشن و جنایتکارانه رژیم را هر چه بیشتر برگزده خود احساس می‌کنند. دهقانان زیر بار ستم و مشکلات بیشتر قرار می‌گیرند. ستم مضاعف بر زنان تشدید می‌شود و میلیونها جوان، بدون کمترین چشم‌اندازی برای کار و تحصیل، با فشار و اختناق رژیم جمهوری اسلامی روبرو و دست بگریبانند. در چنین شرایطی، دامنه ناراضیاتی و خشم توده‌ها نسبت به رژیم جمهوری اسلامی که عامل و مسبب اصلی این فلاکت و ادبار و ویرانی‌هاست، روزبروز گسترده‌تر می‌شود. مقاومت و مبارزه توده‌های مردم ایران علیه جنگ و برای صلح، مقاومت و مبارزه کارگران و زحمتکشان علیه ستم و بیگاری و برای کار و مقاومت و مبارزه زندانیان سیاسی و توده‌های مردم ایران علیه اختناق و برای آزادی و بطور کلی تراکم بازیم بیشتر ناراضیاتی در میان مردم در سراسر ایران، بیانگر آنست که مبارزه کارگران و توده‌ها علیه رژیم جمهوری اسلامی، مبارزه‌ای در حال رشد و گسترش است.

رژیم جمهوری اسلامی که اینجه ستم و مصائب را بر جامعه و بر مردم تحمیل کرده و جامعه را در بحران عمیق اقتصادی-سیاسی فرو برده است، خود نیز گرفتار بحرانی حاد و عمیق است. چشم‌انداز رژیم جمهوری اسلامی، تشدید گشکها و جنگ قدرت و ادامه روند تشدید بحران سیاسی است.

با اینجه و علیرغم گسترش ناراضیاتی و نفرت توده‌ها نسبت به رژیم و تشدید بحران سرور رژیم، هنوز سطح مبارزه توده‌ها و طبقه کارگر علیه رژیم جمهوری اسلامی محدود است و میان ناراضیاتی گسترده توده‌ها و سطح مبارزه تناسب لازم وجود ندارد.

در چنین شرایطی، یعنی با توجه به وضعیت اقتصادی بحرانی جامعه، ناتوانی رژیم و ادامه و

تشدید روند جنگ قدرت و بحران سیاسی رژیم، گسترش دامنه ناراضیاتی و مبارزه‌جویی توده‌ها از یکسو و نبود یک آلترناتیو انقلابی - دمکراتیک در برابر رژیم و ضعف آگاهی و تشکل کارگران و توده‌ها از سوی دیگر، ضرورت گسترش هر چه بیشتر کار سیاسی-تبلیغاتی و سازمانگرا در میان کارگران و توده‌ها و تلاش در راه شکل دادن آلترناتیوی انقلابی - دمکراتیک روزبروز از اهمیت هر چه بیشتری برخوردار میگردد. پلنوم هفتم سازمان، با توجه به "اهمیت گسترش تبلیغات انقلابی در ارتقا روحیات بیکارجویان در میان توده‌ها و با توجه به اینکه تبلیغات موثر افشارگرا، اولین گام در راه سازمانگری اقدام انقلابی است" ضرورت تمرکز انرژی بر گسترش تبلیغات را یادآور شد و با اشاره به اینکه "گسترش فعالیت تبلیغی و سازمانگرا در میان توده‌ها بکارگیری ابزارهای بیشتر و موثرتری را طلب میکند"، انتشار منظم یک نشریه کم حجم تبلیغی - تهیه‌چی برای گسترش کار در میان توده‌ها و بکارگیری آن در کنار ابزارهای تبلیغی دیگر مانند انتشار اعلامیه‌ها و شمارنویسی و... را تصویب کرد.

اکنون در اجرای این تصمیم اولین شماره نشریه تبلیغی یک برگی بنام "بیک فدائی" منتشر شده است.

رفقا! اعضا و هواداران!

نشریه تبلیغی "بیک فدائی" را بمثابة یک ابزار تبلیغی موثر به گسترده‌ترین شکل در میان مردم و بویژه کارگران و زحمتکشان توزیع کنید و از آنان بخواهید که بنوبه خود بدست نزدیکان و آشنایان برسانند. خود حجم و شکل نشریه "بیک فدائی" بگونه‌ای است که امکان پخش و توزیع آنرا با سهولت بیشتری همراه می‌کند. همه اشکال موجود منجمله پخش، پخش شبانه، چسباندن به دیواره، ارسال پستی، توزیع پرتابی و غیره را در جهت پخش و توزیع وسیع "بیک فدائی" بکار گیرید. مقالات کوتاه و تبلیغی "بیک فدائی" بگونه‌ای تنظیم می‌شوند که در عین حال بعنوان نمونه‌هایی از مطالب کوتاه تبلیغی هم در مضمون و هم در شکل بتوانند راهنمای هسته‌ها و رفقای هوادار در تنظیم مطالب و اعلامیه‌های کوتاه تبلیغی باشند.

مقالات و مطالب "بیک فدائی" را بصورت مستقل و جداگانه و برحسب مورد و موضوع تبلیغی مورد نیاز باز تکثیر و در محل مورد نظر توزیع کنید. در فعالیت تبلیغی و سازمانگرا خود از مطالب و رهنمودهای "بیک فدائی" استفاده کنید.

تراکت‌های مندرج در نشریه را به گسترده‌ترین شکل توزیع کنید. دیوار نویسی کنید و جهت تهیه تراکت‌های مشابه از آنها استفاده کنید. شعارهای "بیک فدائی" را همراه با شعار عمومی "صلح، گره آزادی"، "علیه جنگ، برای صلح، مبارزه کنیم" و "زندانی سیاسی آزاد باید گردد" به گسترده‌ترین شکل میان مردم ببرید.

تلاش برای توزیع و پخش هر چه گسترده‌تر "بیک فدائی" از لحاظ ایجاد زمینه برای گسترش فعالیت و مبارزه نیروهای انقلابی نیز حائز اهمیت بسیار است زیرا اولاً در جریان گسترش مقاومت و مبارزه توده‌ها علیه ستم رژیم جمهوری اسلامی، نیروهای جدیدی از میان کارگران و زحمتکشان، روشنفکران، زنان و

جوانان به مبارزه مستمر و سازمانیافته علیه رژیم روی می‌آورند. نشریه "بیک فدائی" بمثابة یک ابزار تبلیغی و راهنمای فعالیت تبلیغی و سازمانگرا، کمک موثری برای گسترش و تداوم مبارزه این نیروها خواهد بود چنانچه "بیک فدائی" بهترین ترتیب در دسترس این نیروها قرار گیرد بخشی از انرژی آنها را که باید صرف تهیه اوراق تبلیغی و کسب تجربه در این زمینه گردد آزاد می‌کند و ابزار آماده و موثری را در اختیار آنان قرار می‌دهد.

ثانیاً، آن دسته از نیروها و هواداران سازمان در سراسر ایران که در قطع رابطه سازمانی بسر می‌برند و فعالیت و مبارزه خود را هنوز در شرایط قطع رابطه ادامه می‌دهند با دستیابی به "بیک فدائی" ابزار فعالیت تبلیغی خود را در اختیار خواهند داشت و موفق می‌شوند به فعالیت تبلیغی و سازمانگرا خود گستره و ابعاد تازه‌ای بدهند. این دو عامل که فوقابنه آنها اشاره شده، بنوبه خود ضرورت توزیع و پخش هر چه گسترده‌تر "بیک فدائی" را بصورت موگد توضیح می‌دهند.

رفقا!

تلاش کنید "بیک فدائی" در میان توده‌ها و کارگران و زحمتکشان، به زبان گویای خود آنان تبدیل شود. نظرات و انتقادات و پیشنهادات خود را برای غنی‌تر کردن، زنده‌تر و موثرتر کردن "بیک فدائی" برایمان ارسال دارید. اولین شماره "بیک فدائی" با مطالب زیر منتشر شده است:

- بیک فدائی: پیام آور صلح، گره آزادی.
- مبارزه علیه جنگ، برای صلح را گسترده‌تر سازید.
- خجسته باد ۱۱ اردیبهشت روز همبستگی جهانی کارگران.
- علیه شکنجه و اعدام و برای آزادی زندانیان سیاسی مبارزه کنید.
- اخباری از مقاومت و مبارزه مردم.
- زندگی تنگ برای مردن، بجز برای زندگی.
- چگونه می‌توانید با سازمان ارتباط برقرار نمایید.

رفقا!

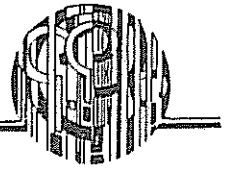
"بیک فدائی"، پیام آور صلح، گره آزادی را به پیام مبارزه و مقاومت توده‌های سراسر صحن تبدیل کنید!

هم میهنان! بیایید علیه جنگ و کشتار

هم میهنان! جنگ خائنانه‌سوزی که اینک سالهاست میهن مان ایران را به فقر و تنهایی سوق می‌دهد و جوانان را دسته دسته به پای اهداف تجاوزگران رژیم‌های ضد خلقی، خصیمی و مدام و مطلق انحصارات امپریالیستی تولید و توزیع اسلحه و منافع تجار و سوداگران زانویست قربانی می‌کند، خاتمه نخواهد یافت مگر به دست اعتراضات و مبارزه متحدانه ما در راه برقراری صلحی عادلانه، مردم ایران!

رژیم خصیمی به میل خود به این جنگ هوم که هستی میهنان را در معرض نابودی قرار داده پایان نمی‌دهد. هفتای خود را علیه جنگ و برای صلح گره کنید. دستهای متحد هاست که می تواند ما را از جنگ رها سازد. فراموش نکنید، هر قطاری که علیه جنگ بر در و دیوارهای کشور نوشته می شود و هر فریادی که در این سرزمین از میان مردم بر می خیزد، گلوله‌های است که به سینه رژیم جنگ افروز فرو می رود. در این شرایط که رژیم ضدبشری فشارهای هرچه بیشتری را بر فرزندان و برادران شامباری اعزام به مسلخ جبهه وارد می آورده، ما نیز متقابلاً تک به سربازان فراری از جبهه را گسترش دهید و به جوانانی که از رفتن به کشتارگاه خواری می کنند بیش از پیش یاری رسانید. برای تبلیغ گسترده‌تر و موثرتر علیه جنگ در راه صلح، هسته‌های مخفی ضدجنگ را تشکیل دهید، به امر گسترش تشکیل این هسته‌ها و فعالیت تبلیغی و سازمانگرا هسته‌ها یاری رسانید. این تشکیل و سازماندهی مبارزات کوچک و بزرگ توده‌هاست که به سراسر شدن و نیرومند شدن جنبش صلح طلبانه مردم و سرنگونی رژیم جنگ و جهل و جنایت می‌انجامد.

طول انتقاداتی رفیق شهید بهروز پیمانان
هواداران سازمان فدائیان خلق ایران



پاسخ به سئوالات

برای تغییر وضع موجود چه باید کرد؟

برای تغییر وضع موجود ندهد، جنبش انقلابی و توده‌ای در مقیاس واقعاً سراسری نمی‌تواند بوجود آید.

در چنین شرایطی روشن است که وظیفه‌ی انقلابیون، کمک به تغییر این ذهنیت و تلاش برای آماده ساختن توده‌ها برای دور آتی مبارزه‌ی انقلابی توده‌ای است. این وظیفه نیز از طریق تبلیغ و سازمانگری انقلابی صورت می‌گیرد. بنابراین، این پاسخ که راه علاج و تغییر شرایط موجود در "وحدت و تشکیلات" است، صحیح است ولی چون یک بیان کلی است بطور مشخص چیزی را روشن نمی‌کند. باید دید منظور از "تشکیلات" چیست؟ اگر بگوئیم راه حل "تشکل" است و "تشکل" یعنی پیوستن مردم به سازمان، مسلماً به کجراه افتاده‌ایم. کجراه نه از این لحاظ که اگر چنین اتفاقی روی دهد، نامطلوب است بلکه از این لحاظ که این امر در مقیاس توده‌ای غیر واقعی و غیر عملی است و اتفاق نمی‌افتد. چرا؟ برای اینکه گام مقدم و اصلی در تشکل توده‌ها، پیوستن آنها به این یا آن سازمان کونیستی نیست. ما بجای اینکه بادی قیام‌مانه، خود را حلال تمام مشکلات مردم و عامل اصلی ایجاد تغییر در وضع موجود نشان دهیم، باید در جریان کار سیاسی و تشکیلاتی در بین مردم، قبل از هر چیز این فکر را بمیان آنها ببریم که نیروی اصلی که می‌تواند وضع موجود را تغییر دهد خود مردم و مبارزه‌شان است و بعلاوه، این مبارزه اگر متشکل نباشد به نتایج مطلوب نمی‌رسد و ناکام می‌ماند. و اما مسأله‌ی مهم‌تر اینست که خود این متشکل شدن نیز بهیچ‌وجه محدود به تشکل حزبی (پیوستن به سازمان‌های کونیستی) نیست، بلکه در اشکال و سطوح بسیار متفاوتی می‌تواند صورت گیرد. مردمی که آثار و عواقب این جنگ ویرانگر را می‌بینند می‌توانند بطور متشکل و هماهنگ علیه آن مبارزه کنند. برای این کار لازم نیست که حتماً عضو این یا آن سازمان سیاسی شد. کارگران ایران که بطور مداوم با مسأله‌ی اخراج‌های وسیع و افزایش مداوم فشار زندگی روبرو هستند،

س- بنظر می‌رسد که تبلیغ موضع ضدجنگ و سیاست‌های ارتجاعی حاکمیت و زد و بند حکومت با آمریکا برای مردم چندان فایده‌ای ندارد زیرا مردم خودشان این چیزها را می‌دانند. موضوع اساسی اینست که چه باید کرد؟ راه علاج چیست؟ پاسخ ما حتماً اینست که وحدت و تشکیلات. کدام تشکیلات؟ پاسخ: سازمان فدائیان، ولی آیا بدینگونه می‌شود به مقصود رسید؟ آیا جلب اعتماد مردم و تغییر وضع موجود به این شکل میسر است؟

ج- نگاهی به رابطه مردم ایران با حاکمیت جمهوری اسلامی تناقض آشکاری را نشان می‌دهد. مردم ایران از یک طرف، بخاطر از سر گذراندن تجربه انقلابی بزرگ و تحولات پرنشیب و فراز سال‌های پس از انقلاب ۱۳۵۷، از شناخت بالائی نسبت به سیاست‌های ارتجاعی حاکمیت برخوردار هستند و نفرت بیسابقه‌شان از رژیم نیز از همین شناخت که در جریان تجربه‌ی عملی بدست آمده است ناشی می‌شود. اما از طرف دیگر ایجاد حرکت اعتراضی و مبارزه‌ی مردم تناسبی با ایجاد ناراضی‌شان ندارد. این وضع متناقض در فقدان تشکل‌های صنفی و سیاسی کارگران و توده‌ها در سال‌های قبل از انقلاب، در پانگرفتن این تشکل‌ها در دوره‌ی پس از انقلاب و در ناتوانی کونیست‌ها و دیگر نیروهای مترقی از متشکل کردن مردم حول کارپایه‌ی انقلابی در مقابله با رژیم جمهوری اسلامی شکل گرفته است. حاصل این شرایط آنست که ما در حال حاضر شاهد جنبش توده‌ای سراسری علیه رژیم نیستیم و رشد و گسترش مبارزه حالت بطئی و پراکنده‌ای دارد. بعبارت دیگر، مردم ایران پس از دست‌زدن به یک حرکت اجتماعی بزرگ و ناکامی در آن، اینک در درون خود دربارهی این تجربه تامل می‌کنند و با مصلاح در دوره‌ی مرحله هضم این تجربه و درس‌گیری از آن هستند تا حرکت بعدی خود را بر آن اساس بنا کنند. تا موقعی که این ذهنیت جای خود را مجدداً به ذهنیت انقلابی، یعنی آمادگی برای مبارزه‌ی بی‌امان و فداکارانه

خمینی‌آب در ۵۵۰ بقیه از صفحه ۲

خرید اسلحه در تماس و مذاکره مستقیم بوده‌اند، فاش گردیده‌است. گزارش تاور در این زمینه حاوی اطلاعات مشخصی است.

هاشمی رفسنجانی، گرداننده اصلی روابط پنهانی با آمریکا و اسرائیل، پس از ۵ ماه لاف و گزاف درباره دروغ بودن این روابط و انکار رابطه با اسرائیل، مجبور به پذیرش جنبه‌هایی از گزارش تاور در مورد رابطه جمهوری اسلامی و اسرائیل شده‌است. هاشمی رفسنجانی با اشاره به گزارش "تاور" می‌گوید: ".... این‌ها چهار یا پنج سال است زحمت می‌کنند بگویند ایران از اسرائیل اسلحه می‌خرد، هیچ‌جا نتوانستند یک مورد پیدا کنند. این‌جا شیطنتی کردند تا آن را ثابت کنند. البته ما در اینجا ضرر کردیم ما قبول داریم که همین مقدارش هم ضرر کردیم ولی دنیا فهمیده که ما نمی‌دانستیم...." رفسنجانی در این اظهارات خود وجود رابطه با اسرائیل را اجباراً تایید کرده‌است. باید افزود که، دنیا هم میدانند که چندین سال است رژیم اسلامی علیرغم جار و جنجال‌های "فدائپرالیستی" و "ضدصهیونیستی"، بطور مستقیم

و غیرمستقیم و آشکار و پنهان از آمریکا و اسرائیل برای ادامه جنگ ارتجاعی سلاح دریافت می‌کند. بهر تقدیر اعتراف هاشمی رفسنجانی به گوشه‌ای از گزارش کمیسیون "تاور"، محلی برای ادامه و تشدید کشمکشها و "جنگ قدرت" جناحها و دسته‌بندیهای رقیب درون رژیم جمهوری اسلامی است. بعلاوه و از آن مهمتر، نزدیک شدن سومین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی است که از هم اکنون کشمکش و دسته‌بندیها را در سطح همه شهرها و بخش‌ها در بین ائمه جمعه، مقامات دولتی، سپاه، کمیته‌ها، حزب جمهوری اسلامی و نهادهای صنفی و تجاری و.... را بوجود آورده‌است. در این میان نکته قابل توجه اینک برخلاف درگیریهای قبلی با دولت موقت و بنی‌صدره، اختلافات و درگیریهای فعلی میان دسته‌بندیها و جناحی است که سخت درهم تنیده و از یک جنس‌اند و این امر، تصفیه و کنار زدن‌ها را بسیار دشوارتر و مداوم کشمکشها را طولانی‌تر می‌کند. "جنگ قدرت" بارهم تشدید می‌شود و تلاشهای خمینی برای کتمان "تزارع بر سر قدرت"، بیهوده و آب در هاون کوبیدن است.

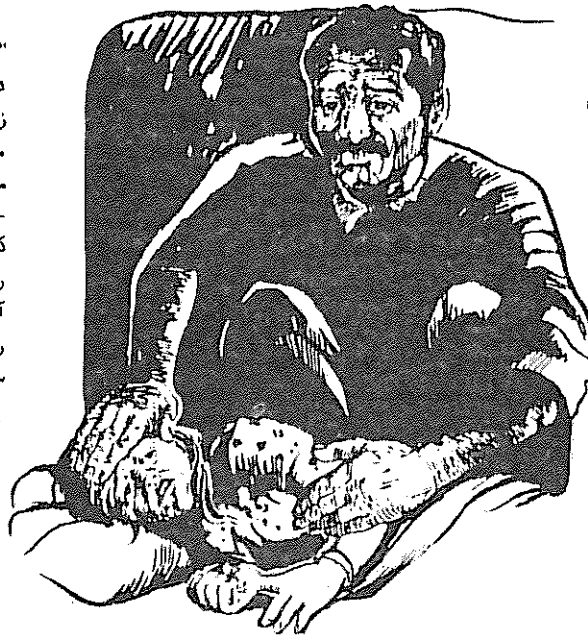
می‌توانند به مبارزه‌ی متشکل و متحدانه‌ای در راه این خواستها اقدام کنند. اتحاد و تشکل کارگران برای تحقق این خواستها و مطالبات مشابه، مستلزم آن نیست که آنها ابتدا کونیسم و عضویت در سازمانی کونیستی را بپذیرند و سپس به این کار بپردازند. مردمی که از فشار و شکنجه و اعدام زندانیان سیاسی آگاهند برای مبارزه در راه قطع شکنجه و اعدام و آزادی زندانیان سیاسی مجبور نیستند ابتدا به سازمان‌های سیاسی بپیوندند و آنگاه به این مبارزه یاری رسانند. در عرصه‌های دیگر مبارزه روزمره نیز وضع بهمین منوال است. بطور خلاصه، هر جا ستم و فشاری وجود دارد، زمینه‌ی مبارزه‌ی متشکل نیز وجود دارد. منتها در هر موردی باید بسته به مسأله‌ی موجود و اوضاع و احوال و گروههای اجتماعی ذینفع در آن، شکل مناسب تشکل را انتخاب کرد و در این راه از متنوع‌ترین و منعطف‌ترین اشکال استفاده نمود. باید با این چشم‌انداز حرکت کرد که تشکل‌های صنفی و سیاسی هر چه متنوع‌تری در عرصه‌های مختلف بوجود آید و جامعه را شبکه‌ای کامل از این تشکل‌ها در بر گیرد. این تشکل‌ها مهمترین وسایل شرکت توده‌ها در امور اجتماعی، در تعیین سرنوشت‌شان و در اعمال کنترل بر ادارهی امور اجتماعی و دولتی‌اند. تلاش برای ایجاد این تشکل‌ها، هیچ تضادی با فعالیت برای جلب نیروی هر چه بیشتری به صفوف سازمان بطور خاص و تشکل کارگران آگاه و پیشرو در حزب انقلابی و پیشاهنگ خود بطور عام ندارد. این دو مکمل هم هستند و می‌توانند در کنار هم عملی شوند.

در این رابطه لازم است به یک نکته بسیار مهم دیگر نیز اشاره کنیم: چپ ایران برای دوره‌ی طولانی، تشکیلات را صرفاً بعنوان یک قالب بستنی بر آیین‌نامه و اساسنامه‌ی خشک و جامد در نظر گرفته و بعلاوه در زمینه‌ی تشکیلات نیز مطابق اصل "همه یا هیچ" حرکت کرده و این ذهنیت را دامن زده است که یک فرد یا از لحاظ سیاسی و تشکیلاتی فعال است و عضو این یا آن سازمان می‌شود و یا اینکه غیرسیاسی و غیر فعال است و بدرد مبارزه نمی‌خورد. یعنی یا همگاری صد در صد یا صفره در حالیکه میان این دو "نهایت"، حالات بسیار متنوع و موزنی از فعالیت سیاسی و تشکیلاتی وجود دارد. برای تغییر وضع موجود و برای تحقق اصل "وحدت و تشکیلات" باید با این ذهنیت تعیین تکلیف نمود و برای تشکل کارگران و توده‌ها در وسیع‌ترین و گوناگون‌ترین اشکال، از تشکل‌های موقت برای مسائل بزم در یک مقطع گرفته تا سندیکاها، اتحادیه‌ها و تعاونیها در سطح مختلف و تا سازمانها و احزاب سیاسی خاص خود تلاش کرد. حزب پیشاهنگ انقلابی طبقه کارگر نیز تنها از طریق این تشکل‌های گوناگون کارگری و توده‌ای و با اتکا به آنهاست که می‌تواند توده‌ی هر چه وسیع‌تری از کارگران و زحمتکشان را تحت نفوذ خود در آورد و نقش راهبر را در مبارزه برای انقلاب و سوسیالیسم بدست آورد. باید در فعالیت تبلیغی و سازمانگرانه، علاوه بر افشای رژیم، ضرورت مبارزه‌ی متشکل و راه‌های عملی آن را طرح کرد و با استناد به تجارب گذشته و حال خود مردم، نشان داد که بدون تشکل، مبارزه نمی‌تواند به نتایج مطلوب برسد. روشن است که دستیابی به این هدف دشوار است و موانع زیادی مانند تأثیرات شکست انقلاب و عملکرد گذشته‌ی نیروی‌های کونیست و ترقی‌خواه در مقابل آن قرار دارد. ولی بهر حال راه علاج و راه تغییر وضع موجود اینست و باید با تمام قوا در این جهت کوشید.

به مناسبت ۱۸ آوریل روز جهانی بهداشت

وقتی که دختر رحمان با یک "تب دو ساعته"

می میرد



آری در ایران سالانه ۲۸۰۰۰۰ هزار شکوفه بنام "دختر رحمان" در بهار زندگیشان برپا می‌شوند و دهها هزار قلب پیرامید "بنام رحمان" با مرگی زودرس از حرکت بازمی‌ایسند. نردیدی نیست که سبب مرگ "دختر رحمان" و "رحمان" رهبران و مسئولین طراز اول جمهوری اسلامی هستند. جنایتکارانی که نباید کمترین نردید بخود راه بدهند که روز انتقام "دختر رحمان" نزدیک است. یاران رحمان، میلیون‌ها کارگر و رحمتکش ایرانی انتقام آسپارا خواهند گرفت، یارانی که روح رحمان و رهایی از این رنج، "سرود و پرچم" آسپاس است. سوگ "دختر رحمان" می‌خوانند:

باید که چون خزر بخروشیم
باید که دست‌های خسته بیاسایند
باید که سرفه‌ها همه رنگین
باید که خنده و آینه‌ی جای اشک بگیرد
وقتی که دختر رحمان
با یک تب دو ساعته می‌میرد
باید که دوست بداریم یاران!
باید که قلب ما
سرود و پرچم ما باشد.

★ ★ ★

شیبانی و دروغ‌های مصلحت‌آمیز

عباس شیبانی نماینده مجلس اسلامی در اجلاس خرداد ماه سال ۱۳۶۵ این مجلس می‌گوید: "یکی از بزرگترین خدمات وزارت بهداشت و درمان آموزش پزشکی این است که آمار ۱۰۴ هزار مرگ و میر در کودکان کمتر از یکسال را به ۶۰ هزار رسانده‌ایم که مورد تأکید سازمان بهداشت جهانی و تشویق آنها هم قرار گرفته‌ایم!" این سخنرانی در شرایطی است که هنوز مرکب گفته‌های وزیر بهداشت خشک نشده که "سالانه ۲۸۰۰۰۰ کودک به علت عدم مراقبت‌های پزشکی و بهداشتی جان میدهند!"

در حال حاضر در میهنمان "از هر ۱۰۰۰ کودک ۱۰۴ کودک پیش از یکسالگی به علت ابتلا به بیماریهای قابل پیشگیری و سوءتغذیه می‌میرند، رقی که در روستاها و مناطق محروم میهنمان به ۱۳۵ تا ۱۵۰ کودک در هر ۱۰۰۰ کودک میرسد."

براستی که برای سرپوش نهادن بر این فجایع هیچکس مناسبتر از "عباس شیبانی" و هیچ چیز بهتر از حربه "دروغ مصلحت‌آمیز" نمی‌توان یافت!

آب‌ونگ‌ها و زباله‌ها جولان می‌دهند تعداد این حیوانات سرگرم‌کننده برای دختر رحمان و همبازیهایش گافیت. به نوشته کیهان مورخه ۲۶ آبان ۶۳ "بین ۴۰۰ تا ۷۰۰ هزار سگ ولگرد و بیش از ۱۰ میلیون موش در تهران وجود دارد."

برای رحمان این نوع زندگی نازکی ندارد، او خیلی رنج کشیده اما خودش نمی‌داند چرا نازکی‌ها به چهره لاغر و نحیف دخترش، که او را یاد "بره‌های نودلی" می‌اندازد قلبش تیر می‌کشد. البته رحمان خودش هم در کودکی خیلی سختی کشیده، سوعی که با خانواده‌اش در بلوچستان زندگی می‌کردغذایش بعضی مواقع گوشت مردار حیوانات بوده، ولی رحمان اعتقاد دارد که وضع هم‌ولایتی‌هایش در دوره جمهوری اسلامی بدتر شده است. رحمان دروغ نمی‌گوید، خبرنگار مجله "طب و دارو" هم این مطلب را در گزارش خبری که از جنوب ایران می‌دهد تأکید می‌کند: "در مناطق جنوبی و جنوب شرقی کشور روستائیان حتی از لاشه حیوانات مرده و یا کشته‌شده توسط حیوانات وحشی چشم نمی‌پوشند و گاه نیز تنها در مراسم عروسی و یا عزا یک وعده گوشت می‌خورند."

رحمان گاه که خودش و یا بچه‌هایش بیش از حد مریض می‌شوند، سخت غمگین بظر می‌رسد. صف طویل پشت درمانگاهها و بیمارستانها، کمبود دکتر و دارو و از همه اینها مهمتر از دست دادن چند روز حقوق، افسرده و متاثرش می‌کند، او حق دارد چون دکتر حیدری معاون درمان و آموزش بهداشتی منطقه جنوب هم در اطلاعات مرداد ماه ۱۳۶۳ می‌گوید "در منطقه جنوب تهران حدود ۵ میلیون نفر جمعیت زندگی می‌کنند که با توجه به گستردگی منطقه و کثرت جمعیت وجود ۵۰۰ پزشک (که ۳۰۰ پزشک عمومی و ۲۰۰ پزشک متخصص هستند) و نیز وجود فقط ۸ بیمارستان برای این جمعیت، کمبودهایی جدی وجود دارد!"

اما رحمان چندان هم زنده نمی‌ماند تا بیش از این رنج بکشد! او با دلی سرشار از امید جوانترک می‌شود، البته هر کس که او را نشاسد فکر می‌کند رحمان ۶۵ - ۶۰ ساله است اما او فقط ۴۱ سال دارد. مرگ در چنین سنی در میهنمان، بویژه در حاکمیت اسلامی، چندان غیرطبیعی نیست! سردمداران رژیم اعتراف می‌کنند که شاخص عمر در ایران - که نشان‌دهنده چگونگی شرایط اجتماعی و زیستی یک جامعه است - "۴۰ تا ۴۵ سال" است!

دختر رحمان را همه می‌شناسند، شکوفه‌ای از میان دهها هزار جوانه و شکوفه‌ای که در رژیم اسلامی، بهار زندگیشان با داس مرگ درو می‌شود. با دستان آغشته به خون رهبران اسلامی که از سوئی بذر مرگ می‌افشانند و از سوئی دیگر با داس بیماری و فقر، دروگر شکوفه‌های زندگی در میهنمان هستند.

"دختر رحمان" یکی از همان "۸۰ هزار کودکی" است که به گفته وزیر بهداشت جمهوری اسلامی در کیهان مورخه اردیبهشت ماه ۶۳ "سالانه بز اثر ابتلا به اسهالی ساده و قابل پیشگیری جان می‌دهند" یکی از همان شکوفه‌هاییست که سالانه ۲۰۰ هزارش بر اثر بیماریهای سیاه‌سرفه، دیفتری، سل، کزاز، سرخک، سوءتغذیه و فقر غذایی که همگی قابل پیشگیری و درمان هستند" برپا می‌شوند. او البته در زمره "۱۶/۶ میلیون نفری" که به گفته حجت‌الاسلام نوری سرپرست جهاد سازندگی "در روستاهای بدون آب لوله‌کشی و حمام زندگی می‌کنند" نیست. چرا که او و خانواده‌اش بدون آب لوله‌کشی و حمام در پایتخت ایران، در تهران زندگی می‌کنند و پدرش "رحمان" او را اکثراً در جوی‌های پر از لجن اطراف پل سیان حمام می‌کند! رحمان و خانواده‌اش حتی در زمره "۵ میلیون خانوار ایرانی که در واقع یک‌سوم خانوارهای ایرانی را تشکیل می‌دهند" و مرکز آمار ایران "سکن آنها را فاقد فضای لازم برای زندگی اعلام کرده است" هم قرار نمی‌گیرند، چرا که آنها در آلونکی زندگی می‌کنند که در آمارهای مرکز آمار ایران جایی برای ثبت آنها نیست، آلونکی که غیر از "فقدان فضای لازم برای زندگی" و فقدان ایسنی در برابر باد و باران، مامن انواع حشرات و حیوانات و میکروب‌های بیماری‌زاییز هست. خانواده رحمان آب لوله‌کشی ندارند اما این بار نام آنها جزء آمارهای مرکز آمار ایران ثبت شده است، آنها در زمره "۳ میلیون خانواری هستند که حدوداً ۵ درصد خانواده‌های ایرانی را تشکیل می‌دهند و باید از طریق چاههای سطحی، قنات، رودخانه و چشمه" و یا مثل رحمان از "گاریهای آب شاه" آب آشامیدنی خود را تأمین کنند، البته آنها فقط باید آب آشامیدنی خود را از این راه تأمین کنند چون برای استحمام و گاهی نیز شای تابستانی! جوی‌های جنوب شهر همیشه پر آب هستند!

دختر رحمان و همبازیهای سرگرمیهای زیادی دارند، زباله‌های فراوان و رنگارنگ اطراف آب‌ونگ‌شان و سگ‌ها و موش‌هایی که اطراف

اخباری از روابط ایران و آمریکا

خود را مبنی بر ارسال ۶۰۰ فروند موشکهای بسیار دقیق ضد هوایی استیونگر به ضد انقلابیون افغانستان اعلام داشت. رسانه‌های گروهی آمریکا و غرب تاکید کردند که مقامات آمریکائی به رغم آن که فکر می‌کنند که بخشی از سلاحهای بسیار مدرن فوق بدست رژیم اسلامی که روابط نزدیکی با گروههای ضد انقلابی افغانستان دارد خواهد افتاد و در جنگ ایران و عراق از آن استفاده خواهد شد، تصمیم فوق را درست می‌دانند.

در همین مدت دو رویداد منفی در روابط آمریکا و عراق، مناسبات این دو کشور را بسردی گزایند. نخست آن که آمریکا در خواست دولت عراق مبنی بر فروش هواپیماهای باربری نظامی سی-۱۳۰ (که ایران هم اکنون در جنگ از آن استفاده می‌کند را رد نمود و دوم آن که عراق وابسته نظامی آمریکا در بغداد را بخاطر کنجکاوپهائی که در مورد محموله کشتی‌های تجاری شوروی که در کویت تخلیه می‌شدند بخرج داده بوده، از عراق اخراج کرد.

از باهما پیش و درست همزمان با روشن شدن ماجرای "ایران گیت" دولتهای عربی بویژه عراق، عربستان سعودی، اردن و کویت ناخرسندی خود را از سیاست آمریکا ابراز کرده و دولت ریگان را برای جبران این

روابط رژیم اسلامی با دولت ریگان از هنگام افشای ماجرای فروش پنهانی جنگ‌افزار به رژیم اسلامی، به رغم همه هیاهوهای که طرفین به راه انداخته‌اند، نزدیک‌تر و دوستانه‌تر شده است.

ماجرای "ایران گیت" سد روانی را که برای گسترش روابط دو طرف پدید آمده بود و قباحیت دادوستد با رژیم اسلامی را از پیش پای دولت آمریکا و دول اروپای غربی برداشت. در نخستین هفته سال عمر در ایالات متحده آمریکا اعلام شد که دولت ریگان با فروش کامپیوتر و وسایل الکترونیک به مبلغ ۶۰ میلیون دلار به رژیم اسلامی موافقت کرده است. در برابر این پرسش مطبوعات آمریکا که آیا این وسایل در جنگ ایران و عراق بکار گرفته می‌شود یا خیر، سخنگوی کاخ سفید اعلام داشت که "وسایل الکترونیک و کامپیوترهایی که به ایران فروخته می‌شود، وسایل نظامی نیستند"، این سخنگو بر سیاست دولت ریگان در فروش اینگونه وسایل به ایران تاکید نمود. روزنامه هرالد تریبون در این زمینه نوشت که وسایل فوق می‌توانند در جنگ برای ایجاد شبکه‌های دفاع ضد هوایی مورد استفاده قرار گیرند.

همزمان با این تحولات، دولت ریگان تصمیم

ماجرای از طریق توافق با فروش جنگ‌افزارهای مدرن به عراق زیر فشار قرار داده بودند. اما آمریکا در این رابطه با وجود پذیرفتن درخواست کویت مبنی بر حمایت از کشتی‌های تجاری که به این کشور رفت و آمد می‌کنند، از قبول فروش سلاحهای مدرن به عراق خودداری ورزیده است. به سخن دیگر دولت ریگان با وجود اهمیتی که برای روابط خود با دولتهای عربی قائل است، عملاً حاضر نیست رضایت این دولتها را به قیمت ضربه‌زدن به روند بهبود روابط ایران و آمریکا تأمین نماید. بنا به گفته ریگان "ایالات متحده می‌کوشد از هر فرصتی برای بهبود خود با کشوری که به لحاظ استراتژیک برای غرب اهمیت حیاتی دارد، استفاده کند."

برای آمریکا که خصومت با کمونیسم، سنگ‌بنای سیاست خارجی آن است، رژیم اسلامی با همه اقدامات ماجراجویانه‌اش که در موارد معین با منافع آمریکا و یا دست‌کم با سیاست دولت آمریکا در تثبیت رژیم‌های عربی در تضاد قرار می‌گیرد، در نهایت رژیمی قابل قبول و متحدی استراتژیک علیه افغانستان، علیه اتحاد شوروی و علیه کمونیسم در ایران و در منطقه بحساب می‌آید.

آن بطور کلی قطع شده است.

تحمیل گردیده است. واقعیت دردناک فقر و محرومیت شدید معدنچیان ناشی از حاکمیت و عملکرد نظامی است که به کارگران نه بستانه انسانهای دارای حقوق، بلکه بعنوان ابزار کار و وسیله بهره‌کشی می‌نگرد و پس از مدتی استفاده از این "ابزار" آنها را بدو رمی‌اندازد. چنین است منطق و هدف نظام سرمایه‌داری حاکم، که یکی از کارگران معدن بدرستی بر آن انگشت می‌گذارد: "زمانی که معدنچی ناقص می‌شود جایش را با فرد دیگری عوض می‌کنند."

بودجه در مجلس، نمایش ...
بقیه از صفحه ۶

۲/۵ ریال که کرایه حمل و نقلش به بعضی نقاط هم نمی‌شود.
چنانکه گفتیم کسری بودجه پیش‌بینی شده برای سال ۶۶ بیش از هزار میلیارد ریال است که ۹۵۰ میلیارد ریال آن از طریق استقراض یعنی دریافت وام از بانکها و اساساً بانک مرکزی تأمین خواهد شد. اما استقراض از بانک مرکزی چیزی نیست جز افزایش نقدینگی بخش خصوصی و در نهایت تشدید تورم. البته باید توضیح داد که کسری بودجه واقعی دولت همواره بیش از مقدار پیش‌بینی شده است. بعلاوه دولت همه ساله تحت عنوان تبصره‌ها نیز مبالغی از بانک‌ها وام می‌گیرد و بدین ترتیب بر فشار تورمی ناشی از کسری بودجه می‌افزاید. سردمداران رژیم تلاش می‌کنند این کسری عظیم و بی‌سابقه بودجه را به کردن کاهش درآمد نفت بیندازند در ظاهر نیز کاهش درآمد نفت نقش مهمی در افزایش کسری بودجه داشته است. اما واقعیت آن است که کسری بودجه نتیجه مستقیم سیاستهای ضد مردمی رژیم جمهوری اسلامی و در وهله نخست نتیجه جنون جنگ‌افروزانه خینی و پیروان اوست. بنا به گفته مقامات رسمی، در سال ۶۶ بیش از ۳۴ درصد بودجه به جنگ اختصاص می‌یابد، یعنی مبلغی بیش از ۱۲۲ میلیارد ریال. مقایسه این رقم با کسری بودجه بود این گفته ماست، کسری بودجه دولت نتیجه مستقیم مجموعه سیاستهای اقتصادی و اجتماعی جمهوری اسلامی است.

محروم کردن کارگران معدن از حداقل وسایل زیست و کاره در سالهای اخیر و با ادامه جنگ ویرانگر، باز هم شدیدتر شده است. معدنچیان غالباً شکایت می‌کنند که حتی لباس کاره کفشی، کلاه دستکش و سایر ابزار ضروری کار نیز با موقع و بمقدار کافی داده نمی‌شود و یا بهیچ وجه داده نمی‌شود. مسئولان رژیم و کارفرمایان که چنین رنج و محرومیتی را برای کارگران پدید آورده‌اند، فقط هنگامی سخن از معادن می‌گویند که موضوع "صادرات مواد معدنی" برای افزایش درآمدهای ارزی رژیم بمیان می‌آید و یا قوانین و تصویبنامه‌های مربوط به چگونگی واگذاری معادن به بخش خصوصی به تصویب می‌رسد.

وضعیت موجود مسکن و شرایط زندگی معدنچیان نیز شاهد دیگری بر محرومیت شدید آنان است. گروه وسیعی از معدنچیان را کارگران مهاجر تشکیل می‌دهد که اینان، دور از خانواده خویش، در جوار معادن و شهرک‌های کارگری سکونت دارند. مسکن این دسته از کارگران شامل آلونک‌ها و اتاقک‌هایی است که بنام خوابگاه و شهرک، در نزدیکی معادن ساخته شده و فاقد تسهیلات بهداشتی و رفاهی است. دسته دیگری از معدنچیان، کارگران بومی هستند که در روستاها و بعضاً در شهرهای مجاور معادن زندگی می‌کنند و امکانات زیستی آنها نیز همانند سایر روستائیان است. کارگری از معدن فیروزه نیشابور، ضمن درد دل خود، با اشاره به مشکل مسافرت روزانه از روستا به معدن می‌گوید: "وسيله اياپ و ذهاب نداريم در هوای سرد رفت و آمد مشکل است و بعضی از کارگران از این سرما مریض می‌شوند." با این توصیف و وضعیت سایر خدمات و تسهیلات برای معدنچیان، از جمله شرکت تعاونی مسکن و مصرف، نیز روشن است. گفته یکی از کارگران معدن استخراج سنگ آهک درباره تعاونی مصرف موجود نمونه گویایی در این زمینه است: "تعاونی مصرف داریم، اما هر موقع می‌پرسیم یا می‌گویند جنس نیست یا نیابوده‌ایم و یا تمام شده."

شرایط کار و زندگی معدنچیان حاکی از رنج و ستم بی‌سابقه‌ایست که بر این بخش از کارگران میهن

در اعماق رنج و محرومیت بقیه از صفحه ۷

طبق قوانین موجود، مقررات مربوط به ازکارافتادگی و حدنصاب بازنشستگی کارگران معدن، تفاوتی با سایر کارگران ندارد، در حالی که شرایط سخت کار و فشاری که بر معدنچیان تحمیل می‌شود در مدت کوتاهی آنها را فرسوده و بیمار می‌سازد. اگر معدنچی بتواند از مجموعه حوادث و سوانح ناشی از کار در معدن جان سالم بدر ببرد و بتواند در مقابل سختی کار طاقت بیاورد باید ۳ سال تمام کار بکند تا از حقوق بازنشستگی - بر مبنای ۳۰ روز - برخوردار بشود. هرگاه یک معدنچی در اثر حادثه کار و یا بیماری نتواند به کار در تونل ادامه بدهد، بدون توجه به سابقه کار وی، مزایای شفلی او بلافاصله قطع می‌شود، بقول یکی از کارگران با سابقه معدن: "هم‌اکنون اغلب افراد سابقه‌دار در کار معدن بعلمتی بیمار هستند و البته بخاطر اینکه در صورت خارج شدن از تونل مزایای کارشان قطع می‌شود حاضر به این کار نیستند. ولی زمانی که این مساله حادث می‌شود، ناچار به ترک تونل می‌گردند. در چنین شرایطی با آنها همچون یک کارگر ساده بدون مهارت رفتار می‌شود در حالی که این کارگر سلاتی خود را در تونل از دست داده است..."

در حال حاضر حدود ۸۰۰ معدن فعال و درحال بهره‌برداری در ایران موجود است. اکثر این معادن فاقد هرگونه امکانات بهداشتی و درمانی برای کارگران خود هستند. به علت دورافتادگی و عدم امکانات و وسایل ارتباطی، مراجعه معدنچیان و خانواده‌های آنان به شهرها و مراکز درمانی نیز کاری دشوار و بسیار پرهزینه است. بعبارت دیگر اغلب معدنچیان حتی از همان امکانات محدود و ناگافی که برای کارگران در شهرها وجود دارد، عملاً محروم هستند. کار طاقت‌فرسا و بیماری‌های ناشی از آن از یک‌سو و نبود حداقل خدمات بهداشتی و درمانی از سوی دیگر، رنج و محرومیت مضاعفی را بر معدنچیان و خانواده‌هایشان تحمیل کرده است. حتی توزیع روزانه یک شیشه شیر که برای معدنچیان یک غذای لازم و ضروری است، درست و بموقع انجام نمی‌شود و از سال گذشته به اینطرف، به بهانه جنگ، توزیع

پاسداران اسارت مادی و معنوی توده‌ها

پیرامون سفر پاپ ژان پل دوم

به شیلی و آرژانتین

"جامعه‌ی همبسته" در شیلی را به نمایش می‌گذارد. دو هفته قبل از مسافرت ژان پل دوم به شیلی حدود ۴۰ تن از زندانیان شیلی دست به اعتصاب غذا زدند. این اعتصاب همزمان با مسافرت پاپ به سراسر شیلی گسترش یافت و تمامی زندانهای کشور را که بیش از ۴۰ تاست در بر گرفت. زندانیان خواهان آنند که بعنوان زندانی سیاسی برسمیت شناخته شوند و شرایط زندان بهبود یابد. در بعضی جاها خواست آزادی زندانیان نیز طرح شده است. آقای هوگو پاوز، یکی از وکلای زندانیان که از گفته‌ها و مشاهدات زندانیان، پزشکان و روانشناسان، چهار جلد کتاب تهیه کرده است، در مصاحبه‌ای اظهار داشت: "زندانیان نه تنها با شوک الکتریکی، شلاق و چال کردن تا شانه زیر مدفوع شکنجه شده‌اند، بلکه لاقط یک مورد وجود دارد که زندانی را روزها آویزان کرده‌اند و زده‌اند تا اینکه دماغ و گوشه‌هایش زیر فشار منفجر شده‌است... در یک مورد موش را در وسط لباسهای زندانی و نیز در دهان او گذاشته‌اند. پلیس خانواده‌ها را تهدید کرده و در یک مورد عوامل غیرنظامی رژیم تلاش کرده‌اند نوهی عمه ماهی یکی از زندانیان را بربایند..."

علیرغم این جنایتها و سرکوبها مبارزه مردم شیلی علیه دیکتاتوری پینوشه و حامیان گوناگون آن روبه گسترش است. مردمی که بار دیگر به حرکت درآمده‌اند، دیر یا زود خود را از یوغ این پاسداران اسارت مادی و معنوی توده‌ها آزاد خواهند ساخت.

پاپ ژان پل دوم، در آرژانتین نیز همان دعوت به تسلیم و سازش با جلادان خلق را تکرار کرد. او ضمن بیان کلی این آرزو که مردم آرژانتین دیگر هرگز شاهد "تجارب دردناک" گذشته نباشند، به نام "برادری" خواهان عفو کسانی شد که مسئول مستقیم قتل و کشتار و ناپدید شدن هزاران نفر از بهترین فرزندان خلق هستند. او آرزویدار با مسئولان انجمن "مادران میدان مه"، تشکیلی که خانواده‌های حدود ۳۰ هزار نفر ناپدیدشدگان آرژانتین را بسیج می‌کند، خودداری کرد و به جای آن مردم را از "وسوسه‌ی" انتقام‌جویی برحذر داشت. در نتیجه‌ی این رفتار زشت و بی‌اعتنائی به درد و رنج مردم آرژانتین بود که همه‌بوناقیبی، رهبر "مادران میدان مه" در مصاحبه‌ای اظهار داشت که "پاپ" هرچه زودتر آرژانتین را ترک کند، همانقدر بهتر است."

روز دیدار با کارگران، درحالیکه برگزارکنندگان مراسم انتظار داشتند حدود یک میلیون تن از کارگران یوشووی آیرس در مراسم شرکت کنند، بیش از ۲۰۰ هزار نفر گرد نیامدند. پاپ در اینجا نیز از کارگران خواست که خود را کنترل کنند و در برابر وسوسه‌ی "مبارزه‌ی طبقاتی" تسلیم نشوند. او در رابطه با مبارزات سندیکائی کارگران، درحالیکه از سر ناچاری به "تأیید نبودن" آن اشاره می‌کرد، کارگران را از مربوط کردن این مبارزه به "مبارزات طبقاتی و سیاسی" منع نمود. پاپ گفت: مبارزه‌ی سندیکائی "هرچند که اجتناب‌ناپذیر است، ولی نباید خود در مبارزه‌ی طبقات اجتماعی درگیر شود و نباید در آن شرکت کند."

در میان مجموعه‌ی موعظه‌ها و سخنان پاپ ژان پل دوم، عباراتی وجود دارد که تمایل و خواست درونی او و اهداف مسافرتش را بروشنی بیان می‌کند و آن اینست: "من پیام آور دموکراسی نیستم."

نیروهای چپ و کمونیست را در نظر داشت سخنان خود را چنین ادامه داد: "این غیرقابل قبول است که مداخلات خارجی بخواهند اراده‌ی ملی را منحرف کنند یا بر آن مسلط شوند تا از این طریق به هدف خود، یعنی استقرار الگوئی سیاسی که مورد تأیید اکثریت مردم شیلی نیست، جامعه‌ی عمل بپوشند."

نظری به سخنرانی‌های پاپ ژان پل دوم و دیکتاتور آگوستو پینوشه، بیانگر آن است که این دو یک رشته اهداف و مضامین واحد را با زبان‌های متفاوت بیان می‌کنند. پینوشه در نطق خوشامد گوئی به پاپ، از کودتای سال ۱۹۷۳ بعنوان اقدامی که در شیلی یک "جامعه‌ی مبتنی بر آزادی، عدالت و پیشرفت" ایجاد کرده، ستایش نمود و بر اهمیت ادامه‌ی سرسختانه علیه "اقدامات توسعه‌ی طلبانه‌ی خارجی از طرف طرفداران افراطی‌ترین ایدئولوژی ماتریالیستی و آنتیستی" تأکید ورزید.

برای اینکه "آزادی" مورد ادعای پینوشه را بشناسیم اشاره‌ی مختصر به "قانون آزادی احزاب" که ماه گذشته به تصویب دولت شیلی رسیده است، کفایت. این قانون که برای آرایش چهره‌ی دیکتاتوری و منحرف کردن لاقط بخشی از طیف وسیع نیروهای اپوزیسیون، ارائه شده است، احزابی را که به نحوی از انحا از "مبارزه‌ی طبقاتی" یا "قهر" دفاع کنند در بر نمی‌گیرد. بعلاوه برای احزاب دیگر نیز یک مهلت دوساله برای ثبت قانونی و مقررات دقیقی برای تشکیلات داخلی و تامین مالی پیش‌بینی شده است. احزابی که می‌خواهند قانونی شوند باید فهرست اعضایشان را منتشر کنند و آنها در دفترهای دولتی به ثبت برسانند. احزاب قانونی عرصه‌ی بسیار محدودی برای فعالیت می‌توانند داشته باشند. مثلا فعالیت این احزاب در اتحادیه‌ها و یا انجمن‌های حرفه‌ای ممنوع است و رهبران این اتحادیه‌ها و انجمن‌ها نیز مانند کارکنان دستگاه‌های دولتی نمی‌توانند به عضویت احزاب درآیند. این قانون که دولت شیلی آن را "گذار به دموکراسی کامل" می‌خواند، چنان مسخره‌است که حتی لیبرالها نیز آن را "ضدموکراتیک و ضدحقوق تشکل سیاسی" خوانده‌اند.

دیکتاتور پینوشه و پاپ ژان پل دوم در حالی مردم را به امتناع از "مبارزه‌ی طبقاتی" و "توسل به قهر" دعوت می‌کنند، که دولت شیلی ۱۴ سال است حقوق مردم شیلی و مبارزات آن را با قهر و خشونت و شکنجه و زندان و اعدام پاسخ می‌گوید. آنها در حالی مردم را به ایجاد "جامعه‌ی همبسته" فرامی‌خواند که هر گام خود با تقسیم جامعه به طبقات متخاصم روبرو می‌شوند و خود آشکارا و با سلسل و تفنگ و گاز اشک‌آور به صحنه می‌آیند. در جریان ملاقات پاپ از شیلی ۳۰ هزار نفر تفنگدار بسیج شده بودند تا از حرکات اعتراضی مردم جلوگیری نمایند. با اینهمه، مردم با جریان استقبال از ورود پاپ به شیلی و در دیدارهای بعدی با او با شعارهایی چون "مرگ بر پینوشه"، "نان، عدالت، آزادی" و "برادر ژان پل، پینوشه را همراه خود ببر" به میدان آمدند. نیروهای سرکوب رژیم شیلی با انواع وسایل به مقابله با مردم پرداختند و با اینکه نهایت احتیاط را برای حفظ ظاهر امر بکار می‌بردند یک کشته و صدها زخمی به جا گذاشتند. وضع زندانها و زندانیان، گوشه‌ی دیگری از "آزادی" و

پاپ ژان پل دوم، پیشوای مذهبی کلیسای کاتولیک اخیرا در جریان هشتمین سفرش به آمریکا به شیلی رفت تا بار دیگر مردم بیگار جوی این کشور را به تسلیم و سازش با ستیزان فراخواند. پاپ پس از ورودش به شیلی "تمام مردم شیلی" را مورد خطاب قرار داد و گفت: "کلیسای شما برای پیروزی عفو، مرحمت و سازش مبارزه می‌کند." و آنگاه به دیدار آگوستو پینوشه دیکتاتور شیلی شتافت. در جریان این ملاقات، پاپ در یک حرکت معنی‌دار از کلیسای خصوصی قصر ریاست جمهوری، یعنی همانجائی که کودتاچیان در سال ۱۹۷۳، سالوادور آلنده را در جریان یک درگیری خونین بقتل رساندند، دیدار کرد. مقامات وابسته به پاپ و واتیکان مضمون این دیدارها را فاش نکردند و ضمن اشاره به "خصوصی" بودن دیدار، آن را "دوستانه و خانوادگی" خواندند. پاپ برای نشان دادن حمایت کلیسا از دولت پینوشه، همراه دیکتاتور در برابر "تظاهرکنندگان" که توسط عوامل رژیم دستچین شده بودند، ظاهر شد.

پس از دیدار با مقامات، نوبت دیدار با مردم محله‌های فقیرنشین و صحبت با آنها رسید. پس از شنیدن "شهادت" چند نفر از میان جمعیت دربارهی فقر و سرکوب، دربارهی "زندگی دشوار و طاقت فرسا، بیگاری و حقوق کم، گرسنگی بچه‌ها، انبوه زندانیان، ناپدیدشدگان، تبعیدشدگان و شکنجه و کشتار" که مورد تأیید حاضرین قرار گرفت، پاپ موعظه‌ی همیشگی کلیسا دربارهی "فضیلت‌های" فقر و ریاضت‌کشی و بی‌ارزش بودن ثروت و دارائی در نزد خدا و مسیح را آغاز کرد: "من با دقت به حرف‌های شما گوش کردم و منقلب شدم. من فقر و درد عده‌ایی را در کنار تحمل و توانگری دیگران مشاهده کردم. و حالا می‌خواهم بشما بگویم ارزش انسان به انسانیت اوست و نه به دارائی‌اش." او آنگاه طبق عادت از شونندگان خود خواست که "به وسوسه‌ی قهر و خشونت" و "مبارزه‌ی قهرآمیز" تسلیم نشوند و حتی فراتر از آن "از تمایل به همراهی و همناوئی با احزاب و مواضع سیاسی بپرهیزند!" با این وضع، برای مردمی که زیر فشار استثمار و سرکوب رژیم خرد می‌شوند چه راهی باقی می‌ماند؟ پاپ به این سؤال چنین پاسخ داد: "با مسیح برای بنای یک جامعه‌ی همبسته در شیلی همکاری کنید."

دیدار با پیش از ۱۰۰ هزار تن از جوانان شیلی در استادیوم سانتیاگو جنبه سیاسی آشکارتری یافت. در اینجا فریادهای روزهای قبل مبنی بر "پاپ به شیلی خوش آمدی" جای خود را به شعارهای "پینوشه باید از شیلی برود" و "مرگ بر پینوشه" داد. ژان پل دوم، همان آیه‌های سازش و تسلیم را در برابر جوانان تکرار نمود: "اجازه ندهید قهر شما را وسوسه کند. این فکر را که ثروت، پول بادآورده و قدرت، تجسم سلطه‌ی عده‌ای بر دیگران است، رد کنید."

و بالاخره پاپ ژان پل دوم در برخورد با خواست مبرم مردم مبنی بر سرنگونی دیکتاتوری و استقرار دموکراسی، با جملاتی مبهم و عباراتی کفشار گفت: "در شیلی باید اجرای سریع آن تدابیری را تشویق نمود که اگر بطور صحیح انجام شوند، در آینده‌ی نه چندان دور، مشارکت کامل و مسئولانه‌ی شهروندان در تصمیم‌گیری بزرگ مربوط به زندگی ملت را ممکن خواهند ساخت." او در حالیکه فعالیت

سوسیالیسم، پیشتاز صلح



☆ فدائی را بخوانید!

☆ فدائی را پخش کنید!

☆ فدائی بنویسید

☆ خبرنگار آن باشید!

از دو سال پیش تا کنون میخائیل گورباچف، دبیرکل حزب کمونیست اتحاد شوروی دهها پیشنهاد و ابتکار صلح برای رهاساختن جهان امروز و نسلهای آینده از خطر جنگ هستهای ارائه کرده است که پیشنهاد "منع تولید سلاحهای اتمی و ازبین بردن همه جنگافزارهای هستهای تا سال دوهزار"، پیشنهاد "امضای پیمان منع مسابقه تسلیحاتی در فضا"، پیشنهاد "قطع همه آزمایشات اتمی اتحاد شوروی و امریکا"، "قطع یکجانبه آزمایشات اتمی اتحاد شوروی بمدت یکسال و نیم" و ترغیب ایالات متحده به قطع این آزمایشات، پیشنهاد "منع تولید سلاحهای شیمیایی و نابودی همه جنگافزارهای شیمیایی"، پیشنهاد "لغو پیمانهای نظامی ناتو و ورشو"، پیشنهاد "پاک کردن اروپا (اروپای غربی و قسمت اروپای اتحاد شوروی) از سلاحهای هستهای" و... از آنجمله اند.

دولت ریگان و سایر دولتهای عضو ناتو هر بار و به بهانههای مختلف از پذیرش پیشنهادات بالا ظفره رفته اند و بجای آن بر طرحهای نظامی خطرناکی چون "جنگ ستارگان"، "استقرار موشکهای اتمی مدرن آمریکا در اروپای غربی"، "نوسازی نیروهای ضربتی هستهای دریائی و هوایرد ناتو" و جایگزینی "سلاحهای شیمیایی جدید" به جای سلاحهای قدیمی، پافشاری کرده اند.

سخنگویان رسمی و غیررسمی امپریالیسم جهانی ضمن دفاع از ادامه سیاستهای خطرناک نظامی خود، پیوسته کوشیده اند ابتکارات و پیشنهادات صلح میخائیل گورباچف و هیئتهای مذاکره اتحاد شوروی در ژنو را صرفاً "حربه تبلیغاتی" برای جلب افکار عمومی مردم امریکا و اروپای غربی و یا "حربه ایجاد تفاق در اعضای پیمان ناتو" وانمود سازند و بدینوسیله اصالت این پیشنهادات را که ریشه در صلح خواهی کشورهای سوسیالیستی دارد، انکار نمایند.

اما پیگیری اتحاد شوروی و سرعت عمل و آمادگی رهبری این کشور در پاسخگویی به همه بهانهها و موانعی که امپریالیستها بر سر راه تشنج فدائی و پایان دادن بسابقه تسلیحاتی ایجاد کرده و می کنند، روز بروز افکار عمومی جهانیان، از جمله افکار عمومی مردم امریکا و اروپای غربی را بیشتر به حمایت از این پیشنهادات و مخالفت با طرحهای نظامی امپریالیستی برانگیخته است. بطوریکه رسانه های گروهی غرب اذعان دارند که "پیشنهاد صلح میخائیل گورباچف دولت ریگان و نزدیکترین متحدان امریکا را در موضع دفاعی قرار داده است."

آخرین پیشنهادات اتحاد شوروی بصورت یک تهاجم جدی و جدید صلح طلبانه، طرفداران جنگ سرد را بشدت زیر فشار قرار داده است.

در نخستین روزهای ماه آوریل میخائیل گورباچف اعلام داشت که اتحاد شوروی پیشنهاد می کند که همه موشکهای میان برد امریکا و شوروی نابود گردند. گورباچف در عین حال گفت که اتحاد شوروی از این پس سلاح شیمیایی تولید نخواهد کرد و سلاحهای شیمیایی موجود را نیز بتدریج از بین خواهد برد. او از ایالات متحده و سایر متحدان آن در ناتو نیز خواست که چنین کنند. پیش از این ایالات متحده بارها مدعی شده بود که شوروی از نظر میزان جنگافزارهای شیمیایی از امریکا برتری دارد و این برتری را بعنوان یکی از موانع بر سر راه دستیابی به توافق میان شرق و غرب قلمداد کرده بود.

چند روز پس از این پیشنهادات نیز، میخائیل گورباچف در مذاکره با جرج شولتز وزیر خارجه ایالات متحده امریکا پیشنهادات خود را در مورد نابودی موشکهای میان برد هستهای تکرار کرد. وزیر خارجه امریکا در پاسخ گفت که پذیرفتن این پیشنهادات برای ایالات متحده و هم پیمانان آن در ناتو دشوار است، چرا که "در صورت از بین رفتن این موشکها شوروی که به لحاظ موشکهای با برد کوتاه بزرگ برتری دارد" دست بالا را در اروپا پیدا خواهد کرد. گورباچف در پاسخ اعلام داشت که اتحاد شوروی حاضر است طرفین همه موشکهای با برد کوتاه را نیز از بین ببرند. پس از این بود که جرج شولتز که در راس یک هیئت نمایندگی برای مذاکره پیرامون خلع سلاح به شوروی رفته بود، اظهار داشت که او نمی تواند در مورد این پیشنهادات پیش از مشورت با کاخ سفید و متحدان اروپایی امریکا اظهار نظر کند. خبرگزاری تاس از قول میخائیل گورباچف گفت که جرج شولتز و هیئت همراه او اساساً برای مذاکره جدی آمادگی نداشتند.

چند روز پس از این پیشنهادات، سخنگویان امپریالیسم که با لجاجت بر تشدید مسابقه تسلیحاتی اصرار دارند، آهنگ دیگری ساز کردند: "اگر این سلاحها از بین برده شوند آنگاه شوروی که به لحاظ موشکهای تاکتیکی و جنگافزارهای غیر اتمی بر ناتو برتری دارد" قدرت مسلط نظامی در اروپا خواهد بود و اروپا در برابر "خطر شوروی بی حفاظ" خواهد ماند. اتحاد شوروی اعلام داشت که در این مورد نیز حاضر بذاکره و کاهش و یا از بین بردن کامل این سلاحها بطور متقابل است. با این همه، سخنگویان امپریالیسم همچنان بهانه های تازه ای ساز می کنند و حتی برخی از آنها وقاحت را بجائی رسانده اند که می گویند تا نظام سوسیالیستی در شوروی برقرار است، غرب نباید به توافق بر سر خلع سلاح تن دهد!

اما در پشت همه این لجاجت های دول امپریالیستی که در واقع جهان را در برابر خطر جنگ هستهای "بی حفاظ" می گذارد، منافع انحصارات بزرگ امپریالیستی خوابیده است.

ایالات متحده صدها میلیارد دلار به بودجه تسلیحاتی ۵ سال آینده خود افزوده است و در عین حال قرار است تا سال ۱۹۹۵ بیش از ۱۰۰۰ میلیارد دلار را در راه عملی کردن طرح "جنگ ستارگان" خرج کند. دولت راستگرای ژاک شیراک در فرانسه نیز در نظر دارد ۴۷۴ میلیارد فرانک را در ۵ سال آتی خرج نوسازی جنگافزارهای هستهای و سلاحهای شیمیایی کند. همه کشورهای عضو ناتو بنحو سرسام آوری به هزینه های جنگی خود افزوده اند.

تهاجم صلح اتحاد شوروی به یقین با جلب حمایت افکار عمومی بین المللی خواهد توانست ارتجاعی ترین محافل امپریالیستی را زیر فشار قرار دهد و در جهانی که برای هر یک انسان ۴ تن مواد منفجره وجود دارد، سوافقتنامه کاهش و در نهایت منع مسابقه تسلیحاتی را بر امپریالیسم تحمیل نماید.

کمیته مالی به سازمان فدائیان خلق ایران یک وظیفه انقلابی است

فداهای مالی خود را به حساب زیر واریز نمایند.

BANQUE C.L.
N° 85894 J.
M^{me} FERESITTEH. F.
AGENCE 461
PARIS FRANCE

نامه های خود را به آدرس های زیر از یکی از کشورهای خارج پست کنید

KAR BOX 7082
S.17107 SOLNA
SWEDEN سوئد

Mme MARYAM
BP 22.94320 THIAIS
FRANCE فرانسه

H.FEDAI P.f. Nr 3431
1000 BERLIN 30

W. GERMANY آلمان غربی

O.I.P.F. P.O. BOX 516
LONDON SW9,9 J W
ENGLAND انگلستان

پیش بسوی تشکیل حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران